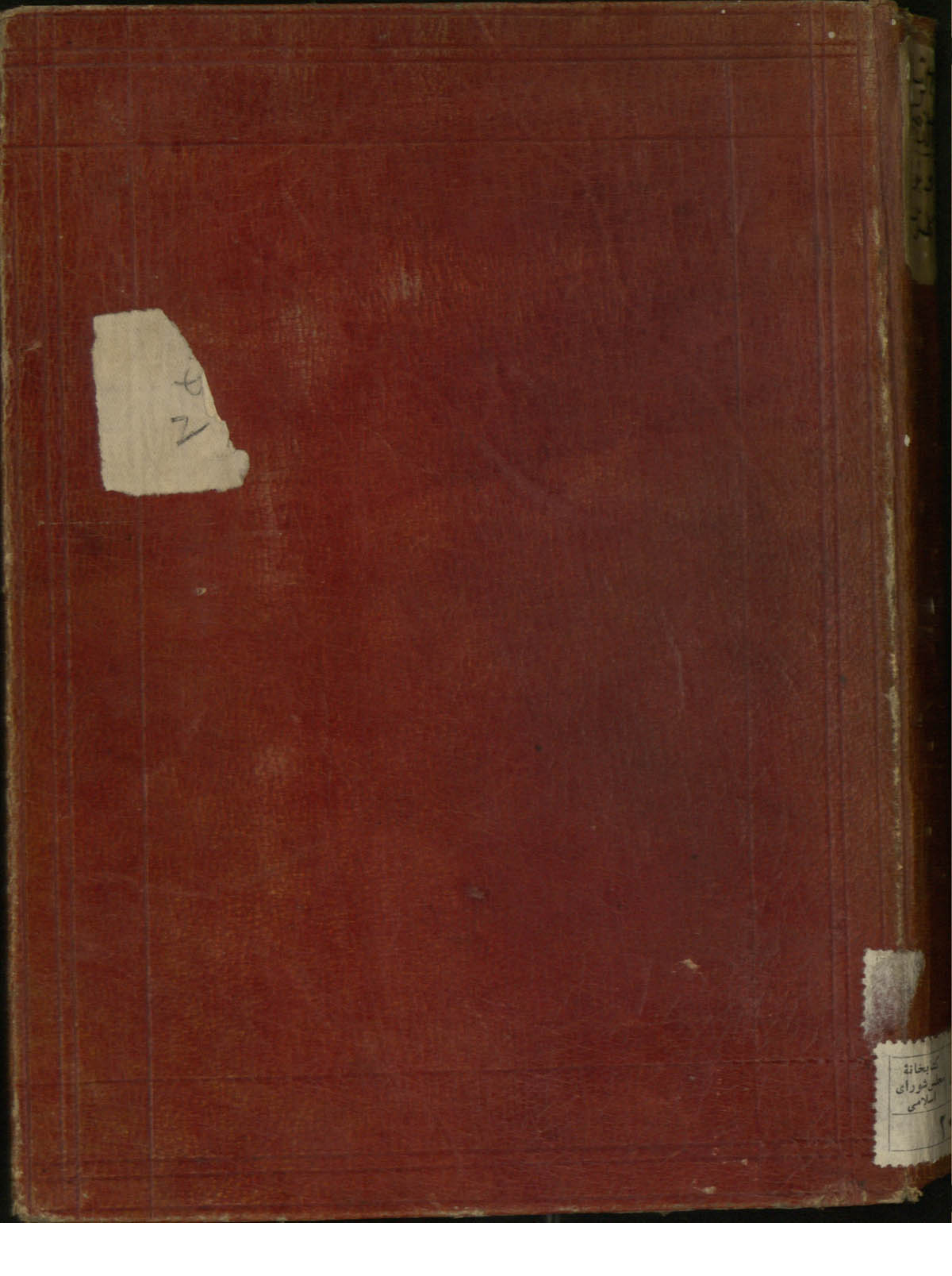
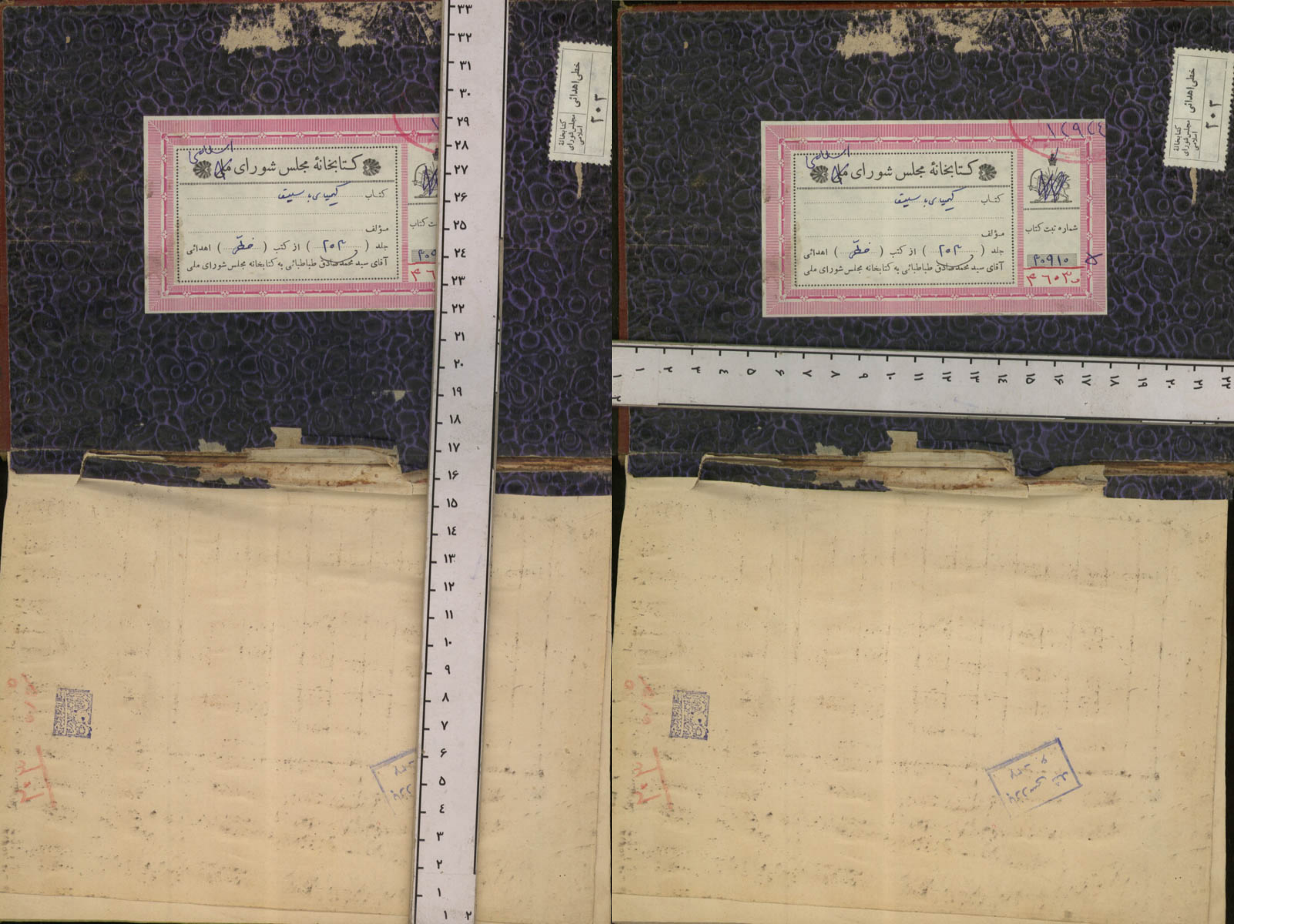
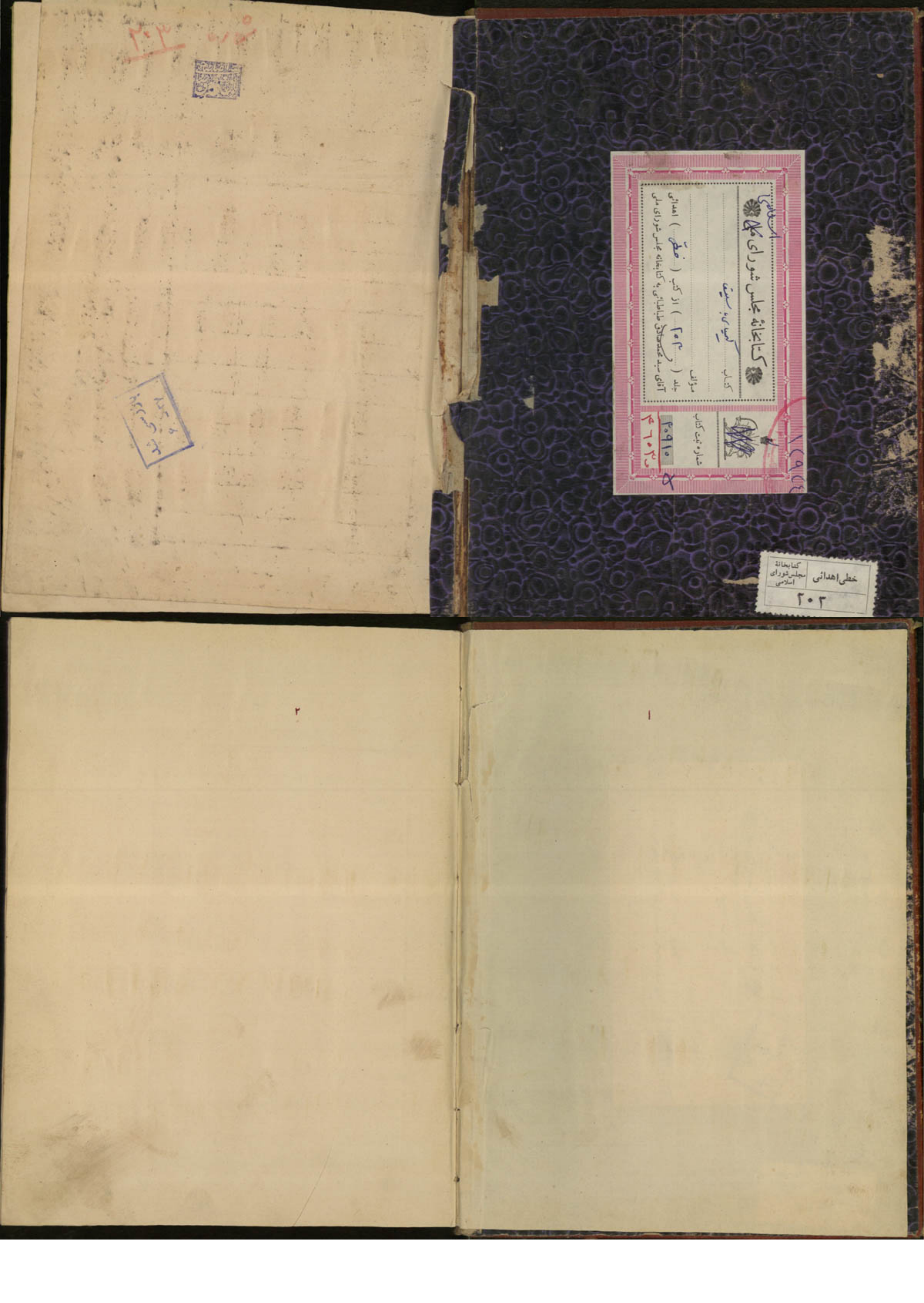

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد (۲۰۳) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۱۰
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۰۳


خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۰۳



بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست این کتاب مشتمل است بر سه جزء جزو اول محتوی است بر یک مقدمه
وچهار مقاله جزو دویم مشتمل است بر دو مقاله جزو سیم که خاتمه است متضمن است بر سه
فن از فنون ذخیره اسکندریه اما مقدمه از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا
در شناختن کیمیا و حقیقت آن وبیان احتیاج بان وغرض از ان مقاله اول
از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا در ذکر جزو نظری از اشیاء غریبه بعلم طب
کیمیائی در بیان امور طبیعیه واین مشتمل است برده فصل فصل اول در بیان هیولی
اولی وسر اکبر فصل دوم از مقاله اول در بیان عناصر اربعه فصل سیم از مقاله اولی
در بیان حقیقت صور وانواع اصول اشیاء فصل چهارم از مقاله اولی در حقیقت حیات
فصل پنجم در بیان حرارت متنبه وروح فصل ششم از مقاله اولی در بیان اصولی
چند که ترکیب یافته اجسام از ان فصل هفتم از مقاله اولی در بیان مزاج وکیفیت تکوین آن
فصل هشتم از مقاله اولی در بیان انواع متولده از انواع مختلفه فصل نهم از مقاله
اولی در بیان کیفیت تغییر صور اجسام که بقای صورت نوعیه اصلیه باطنیه است

فصل ۱۰



فصل دهم از مقاله اولی در بیان نسبت عالم اکبر بعالم اصغر که انسان است مقاله دوم
از جزو اول از کتاب کیمیای باسلیقا در اساس طب کیمیائی وان مشتمل است بر هشت
فصل فصل اول از مقاله دوم از جزو اول در معرفت ترکیب بدن انسان است
وقوتهای آن فصل دوم از مقاله دویم از جزو اول در بیان اسباب امراض فصل سیم
از مقاله سیم از جزو اول در بیان کیفیت عروض امراض ومعز خلط که موسوم است بطرطیر
فصل چهارم از مقاله دویم از جزو اول در بیان نبض فصل پنجم از مقاله دویم از جزو
اول در بیان بول فصل ششم از مقاله دویم از جزو اول در بیان نوبتهای تب
فصل هفتم از مقاله دویم از جزو اول در علاج کلی واشاره ببعضی از معالجات فصل هشتم
از مقاله دویم از جزو اول در معرفت مناسبت خواص اشیاء از شکل وطعم ورایحه
وغلظت ورقت وغیره که هریک بکدام یک از کواکب واخلاط واعضا وامراض
مناسبند مقاله سیم از جزو اول از کیمیای باسلیقا در کیفیت تدبیر ادویه
وتحلیل وتنقیه آن بر طریق اهل صناعت طب کیمیائی واین مشتمل است بر سیزده
فصل فصل اول از مقاله سیم از جزو اول در معرفت درجات حرارت فصل دوم
از مقاله سیم از جزو اول در طریقه سحق فصل سیم از مقاله سیم از جزو اول در بیان
حل فصل چهارم از مقاله سیم از جزو اول در بیان احتراق وتغلیه وتکلیس واین

بردو وجه است وجه اول احراق است بنفس آتش و آن برهشت طریق است اول
تکلیس طلا دوم تکلیس نقره سیم تکلیس حدید چهارم تکلیس سرب پنجم تکلیس قلع
ششم تکلیس انتیمون هفتم تکلیس طرطیر هشتم احراق احجار معدنیه وجه دوم
از احراق آنست که مباشر از آتش بالقوه ولیکن مثل تیزآبها و ارواح لطیفه
ولیکن نیز برشش قسم است اول تقطیر خل دوم اتخاذ روح ملح و روح باروط سیم
اتخاذ ماء الفاروق چهارم اتخاذ کواریس که ماء الزرنیخ است پنجم کیفیت تکلیس حل
باین آبهای حاده ششم اتخاذ ملح الحدید و زعفران فصل پنجم از مقاله سیم از جزء اول
در بیان تعفین و تخمیر و طرق آن فصل ششم از مقاله سیم از جزء اول در کیفیت غسل
فصل هفتم از مقاله سیم از جزء اول در کیفیت نقع و طبخ فصل هشتم از مقاله سیم از
جزء اول در کیفیت تصفیه و طرق آن فصل نهم از مقاله سیم از جزء اول در کیفیت
تقطیر و طرق آن فصل دهم از مقاله سیم از جزء اول در طریق ساختن کل حکمت و کرّت
آن فصل یازدهم از مقاله سیم از جزء اول در کیفیت تصعید فصل دوازدهم از مقاله
سیم از جزء اول در کیفیت عقد و تجمید فصل سیزدهم از مقاله سیم از جزء اول در بیان
کیفیت حفظ و ترتیب اشیاء مقاله چهارم از جزء اول از کتاب کیمیای باسلیقا
در بیان عملیات این فن بقول جزوی ولیکن مشتمل است بر دو فصل فصل اول

از مقاله چهارم از جزء اول در بیان تقطیر میاه و ارواح و نیز مشتمل است بر هیجده کیفیت
کیفیت اول در بیان استخراج میاه و کیفیت آن دوم در کیفیت استخراج ارواح
در کیفیت استخراج روح قنتین استخراج روح کاردینا سیم در استخراج روح شراب
چهارم در استخراج ارواح و آبهای بزور پنجم در استخراج آبهای افاریه ششم در استخراج
روح صمغ البطم هفتم در استخراج روح قرن ایل هشتم در استخراج ماء العسل و روح آن
نهم در استخراج معدنیات است گویا دهم در استخراج ارواح معدنیات و املاح یازدهم
در استخراج ملح معدنیه دوازدهم در استخراج ارواح ملح مرکب سیزدهم در استخراج روح زاج
چهاردهم در استخراج ماء الکبریت پانزدهم در استخراج روح طرطیر شانزدهم در استخراج روح
نوشادر هفدهم در استخراج روح معرق هجدهم در صفت ماء التریاق الکافوری
فصل دوم از مقاله چهارم از جزء اول از کتاب کیمیای باسلیقا در استخراج ادهان و این
مشتمل است بر پنج وجه اما حشایش و بزور و غیره مشتمل بر نوزده وجه است وجه اول
در کیفیت استخراج روغن حشایش و بزور دوم در استخراج روغن افادیه سیم در استخراج
دهن ورد چهارم در استخراج روغن حب الغار پنجم در استخراج روغن جوز الشرق ششم
در طریق حمام ماریه هفتم در استخراج روغن انیسون هشتم در استخراج روغن گندم نهم
در استخراج روغن دارچینی دهم در استخراج روغن قرنفل یازدهم در استخراج روغن بسباسه

١٢ در استخراج روغن جوزبوا ١٣ در استخراج روغن فلفل ١٤ در استخراج روغن تریاک ١٥ در استخراج
روغن کهربا ١٦ در استخراج روغن کافور ١٧ در استخراج روغن زعفران ١٨ در استخراج روغن اشق
و صموغ ١٩ در استخراج روغن خلبوب اما طریق استخراج ادهان معدنیات و آن بر شانزده
طریق است ١ طریق استخراج دهن سرب ٢ طریق استخراج دهن انتیمون شکری صفت دهن انتیمون
ایضا صفت روغن انتیمون مسهل ایضا از انتیمون طریق استخراج جوهر انتیمون
٣ استخراج روغن طلا طریق دیگر روغن طلا ایضا طریق دیگر روغن طلا طریق دیگر روغن طلا
از صنایع براکلسوس ٤ استخراج روغن نقره ایضا طریق دیگر استخراج روغن نقره ٥
طریق استخراج روغن مروارید ٦ استخراج روغن مرجان ٧ استخراج روغن ملح ایضا طریق
دیگر استخراج روغن ملح ٨ استخراج روغن کبریت صفت روغن کبریت برای جراحات
عصب ٩ استخراج روغن زاج ایضا طریق دیگر استخراج روغن زاج ١٠ استخراج روغن
طرطیر طریق دیگر روغن طرطیر ایضا طریق دیگر روغن طرطیر ایضا روغن طرطیر ١١ استخراج روغن
نحاس مکلس ١٢ استخراج روغن حدید ١٣ استخراج روغن زیبق ١٤ استخراج روغن زرنیخ
١٥ استخراج روغن طلق ١٦ استخراج روغن بلور معدنی جزء دوم از کتاب کیمیای باسلیقا
که منقول از کتاب فرولیوس در صناعت طب کیمیائی است ولیکن مشتمل بر دو مقاله است
مقاله اول از جزء دوم از کتاب کیمیای باسلیقا در معالجات کلیه و لیکن مشتمل است

برهشت فصل فصل ١ از مقاله اول از جزء دوم انضاج صفت طرطیر زاجی صفت
فریمو طرطیری فصل ٢ از مقاله اول از جزء دوم در قی صفت زاج ابیض برای قی
صفت زاج جلای مقی فصل ٣ از مقاله اول از جزء دوم در مسهل ولیکن مشتمل است بر
چند قسم صفت عمل ترید معدنی طریق زیبق مسهل اختراع براکلسوس اما فواید
لین زیبق طریق دیگر که موسوم است بزیبق مرجانی طریق دیگر از زیبق ایضا در تدبیر
زیبق که موسوم است بزیبق الحیوة طریق دیگر در تصعید انتیمون طریق دیگر از انتیمون
طریق دیگر از انتیمون ایضا در تدبیر انتیمون مصعد طریق دیگر لین آب که در تصعید
انتیمون در کار است صفت عمل زجاج انتیمونی طریق دیگر اصلاح لین انتیمون صفت
معجون افتیمون قانون استعمال انتیمون و زیبق صفت عمل دیافا سلیقون مسهل
طریق دیگر تدبیر محموده طریق دیگر تدبیر خربق ایضا طریق دیگر ایضا طریق دیگر صفت
دیافا سلیقون صفت عمل مسهل جامع از صنایع براکلسوس طریق دیگر استخراج روح
طرطیر کیفیت استعمال روح طرطیر فصل ٤ از مقاله اول از جزء دوم در ادرار و مدرات
طریق استعمال روح ملح مدر صفت روح بارود صفت سال پرونیلا فصل ٥
از مقاله اول از جزء دوم در بیان معرق طریق عمل انتیمون دیافورتیکو صفت انتیمون
معرق سازنج صفت روح طرطیر معرق فصل ٦ از مقاله اول از جزء دوم در تقویت

وحفظ بلسان طبیعی طریق استخراج لؤلؤ صفت ملح مرجان طریق استخراج املاح
سایر جواهر صفت اکسیر ذو الخاصیه فصل ۷ از مقالهٔ اوّل از جزو دوّیم در مسکنات
وجمیع منومات صفت لؤلؤ طریق تدبیر لؤلؤ فصل ۸ از مقالهٔ اوّل از جزو دوّیم
در شمومات صفت مشموم که از تراکیب براکلسوس است مقالهٔ دوّیم از جزو
دوّیم از کتاب کیمیای باسلیقا در معالجات جزئیه وان مشتمل است بر نوزده فصل
فصل ۱ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در ادویهٔ مقویهٔ اعضای رئیسه وصفت دوای مقوی
فصل ۲ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در بیان ادویهٔ امراض مزمنهٔ سر صفت دوای امراض دماغیه
وعصبانیه وصفت روغن کهربا فصل ۳ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در بیان ادویهٔ امراض
چشم وطریق تدبیر توتیا فصل ۴ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در ادویهٔ امراض دندانها
صفت آب دیگر برای دندان فصل ۵ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در ادویهٔ امراض
صدر وصفت ابن الکبریت فصل ۶ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در ادویهٔ امراض قلب
وصفت طلای مدبّر که موسوم است باوردوم قلش یعنی ذهب للرّعد طریق استخراج
روح بول وطریق استخراج روح ملح فصل ۷ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در بیان دوائی که
از برای معده است وصفت استخراج زهره و مرّیخ فصل ۸ از مقالهٔ دوّیم در امراض
رحم وصفت اکسیر زماج الرّحم صفت ملح مشتری برای اختناق صفت عرق برای

اختناق

اختناق رحم فصل ۹ از مقالهٔ دوّیم در بیان وصفت دوائیکه مفتّح سدد طحال ومدرّ
طمث است فصل ۱۰ از مقالهٔ دوّیم در امراض کلیه ومثانه وصفت ملح مفتّت حصاة
کلیه ومثانه که از صنایع براکلسوس است فصل ۱۱ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در بیان
دوای استسقا وصفت مسهل برای استسقا فصل ۱۲ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در دوای
اسهال وصفوف اسهال وصفت زعفران الحدید فصل ۱۳ در صفت دوائی مجرّب تقویت
جماع فصل ۱۴ در بیان دوای مفاصل ونقرس وصفت زیبق مرجانی وادویهٔ مقویهٔ
مفاصل وصفت دهن بلسان مسکّن اوجاع مفاصل ونقرس ایضاً صفت دوای
دیگر مسکّن اوجاع مفاصل ونقرس صفت مرهمی که همین خاصیت دارد فصل ۱۵
در ادویهٔ حمیات وصفت سفوفی که بعد از مسهل جامع وتربد معدنی مستعمل است
فصل ۱۶ دوای جمیع حمیات دائره ولازمه فصل ۱۷ در بیان دوای طاعون وحمیات
وبائیه وامراض دائره وطریق تصعید کبریت وکیفیت تصعید کبریت ودوای
زهر الکبریت از صنایع براکلسوس فواید دوای زهر الکبریت دیگر وفواید زهر الکبریت
سازج وصفت ماء التریاق فصل ۱۸ از مقالهٔ دوّیم از جزو دوّیم در دوای سموم وتریاق
مومیائی وصفت دوای نافع جمیع سموم از صنایع براکلسوس فصل ۱۹ از مقالهٔ دوّیم از
جزو دوّیم در ادویهٔ جروح وقروح وصفت دهن بلسان نافع جمیع جراحات وصفت

استکنکوم از صنایع براکلسوس وکیفیت ساختن استکنکوم وصفت مجرّ الجراحات وکیفیت
استعمال آن صفت سکوزحتر صفت ماء سرر الضفدع وصفت زیبق الحکمه وصفت
مرهم الکواکب جزء سیّم که خاتمهٔ کتاب کیمیای باسلیقا واز فنون ذخیرهٔ
اسکندری انتخاب بطریق خاتمة الحال ومستزاد نموده مشتمل بر سه فن فن اوّل
از جزو سیم وخاتمهٔ کتاب کیمیای باسلیقا است در بیان اصول صفت وتدبیر اکسیرات
ثلثه که عبارت است از ذهب وفضه ونحاس واین شامل است بر چهار باب
ودستور وصنایع واعمال چند که تفصیل آن مرقوم میگردد فصل در کیفیت آبی که
موسوم است بصابیوس وطریق استخراج آبی که مسمّی است بقوردیال واز اجزای آن
در کیفیت استخراج آبی که موسوم است برغاسیوس وطریق استخراج آن در کیفیت
استخراج آبی که طیراس نامیده اند وکیفیت استخراج آن در ذکر خواص تیزاب
چارم که موسوم است بطیرپراس فصل در معرفت استخراج جوهری که مستودع است در آن
قوّت مرّیخ وشرح ومنافعی که در آن مستودع است قوّت مرّیخ باب در تطهیر زرنیخ
ودستور آن باب دیگر در تطهیر زرنیخ طریق تصعید زرنیخ مطهّر طریق تبییض نحاس
طریق تبییض نحاس بوجه دیگر طریق تلیین نحاس مبیض صفت ماء ملیّن صفت ماء
ملیّن دیگر بزرگ که مسمّی است بکایلپاس باب در نقل نحاس از هیئت خود بهیئت

ذهب

ذهب طریق تطهیر توتیا طریق تطهیر نحاس برای تصغیر طریق القای توتیای مطهّر بر
نحاس مطهّر مصغّر در کیفیت تطهیر فضّه باب در تدبیر اکسیر فضه که محتاج است بر چهار قاعده
وبیان قواعد آن قاعده القاء اکسیر بر فضه فنّ دوّیم از جزو سیّم از خاتمهٔ کتاب کیمیای
باسلیقا در بیان کیفیت حلّ لؤلؤ وحلّ طلق واین مشتمل است بر چهارده صفت ویک
وصیت صفت ۱ حلّی که موسوم است بطالیون صفت ۲ حلّی که معروف است به پیش برس
صفت ۳ حلّ تعلّا که مسمّی است باتالیموس صفت ۴ حلّ مدعو بجفرانیاسن صفت ۵ حلّ
طلق بطرایقی که منسوب است بقیفیان ابن الوش صفت ۶ ترکیبی که مسمّی با یلا ایلاروس است
صفت ۷ حلّ طلق بطرایقی که قباتارائی نامند صفت ۸ حلّ طلق که موسوم بازادیس است که
بمغز دود جهین باشد صفت ۹ حلّ طلق که موسوم است بیاثا سالیوس صفت ۱۰ ترکیبی که
مدعوّ است لشیالاماس صفت ۱۱ طریق حلّی که موسوم است بسیاطوس صفت ۱۲ ترکیبی که
بعمل میآرند باماء الدم صفت ۱۳ آبی که رنگ میکند بقوّت صفت ۱۴ در بیان حلّ طلق که
بطریق مختصر است وصیت عامی فنّ سیّم از جزو سیّم از خاتمهٔ کتاب کیمیای باسلیقا
درصنعت تریاقات مخلّصه از سموم وترکیب سمّ مهلک ودوای مجذوم وعلاج مجنون
واین مشتمل است بر نه ترکیب ترکیب ۱ در بیان تریاق معروف به الیبانوس که بمعنی
حیات السموم از ترکیب مهلائیلی ابن قینان است ترکیب ۲ در بیان تریاق هرمس کبیر است

ترکیب ۳ صفت تریاقیست که هرمس نام گذاشته اشبرسالنوس یعنی مثبت الحیوة
ترکیب ۴ تریاقی که ترکیب کرده او را هرمس برای دفع سم ترکیب ۵ صفت تریاقیست که
موسوم کرده هرمس او را ایللنوبیوس یعنی شدید النفوذ ترکیب ۶ صفت تریاق درد
لوشست و تفسیر متجدد من لحم الحیوة است ترکیب ۷ صفت ترکیب سمیست که هلاک میسازد
از تشنج ترکیب ۸ در علاج مجذوم است ترکیب ۹ در علاج مجنون است اما مقدمه

از جزء اول از کتاب کیمیای باسلیقا

در شناختن کیمیا و حقیقت آن و
بیان احتیاج بآن و غرض ازان پس میگوئیم که کیمیا لفظیست یونانی و اصل آن
خیمیاست و معنی خیمیا تحلیل و تفریقست و بعضی مردم اطلاق کرده اند کیمیا را
بر صناعت هرمسیه و بعضی اطلاق نموده اند بر اسرار کاهنان و اول کسی که
اختراع کیمیا نموده هرمس دویم مصریست و ازان تعلیم گرفته اند کهنه و بعد از آن
شیوع یافته تا اینکه بیونان رسیده پس یونانیان در این علم کتب و رسایل بسیار
تصنیف نموده اند پس از ایشان انتقال یافته باهل اسلام و در این فن تالیف نموده اند
کتب بسیار و رساله های متعدده و مقصود از لطف کیمیا اصلاح معادن و تغییر
آنهاست از فساد بصلاح مثل اینکه مس را نقره کنند و نقره را منقلب بطلا
سازند تا آنکه پیدا شد براکلسوس هرمانی پس او تغییر داد و غرض را از

صناعت

صناعت کیمیا گردانید او را از اقسام صناعت طب و نام گذاشت او را اشیاء غریبه الطبیه
و معنی آن جمع مختلفات محللات و تفریقست و این اسم مخصوص بصناعت طب کیمیائیست
و هرچند نامیده شود بکیمیای طبیه و گاهی اطلاق میشود کیمیا بر حکمت و اسرار طبیعت لیکن
در اینجا مراد از لطف کیمیا اشیاء غریبه یعنی صناعة طبیه کیمیائیه است و موضوع آن اجسام
معدنیه است و حد آن اینست که این صناعت که دانسته میشود بآن کیفیت تحلیل معدنیات
و اصل آنها و نهایت این بر دو قسم است یکی از آن دو قسم آنست که باطن و داخل باشد
و آن تحلیل معدنیاتست و تنقیه نمودن آن از چیزهای فاسد کننده و ترکیب
و تفریق نمودن آنها و قسم دویم ازان چیزیست که خارج از آن باشد و آن نیز بر دو
قسمست یکی کامل کردن معدنیات ناقصه و تغییر دادن صورتهای اصلی معادن بصورتی
که اشرف از صورت اولی آنها باشد مثل اینکه مس نقره شود یا نقره طلا گردد و
دویم حفظ بدن انسان و ازاله مرض آنست زیرا که غایت مطلب انسان تدبیر
معاش و معاد اوست و بعضی مردم نسبت میدهند کسی را که متوجه صنعت
کیمیا شود بکلمه قبیحی که تزویر است و اعتقاد میکنند که مزاولت باین قیاسات بجهت گردانیدن
و رسانیدن معادن ناقصه است بمرتبه کمال و تحقیق میدانند که مراد از این علم نیست
مگر همین و این کار نیست چنانچه اینها گمان کرده اند و تحقیق چو این نیست که علم صناعت

کیمیائی برای اینست که بدانند چگونگی و کیفیت تحلیل و ترکیب و تنقیه و اصلاح معادن و غیره
و تقطیرات و ارواح و ادهان و آبها و تیزابهای شریفه نافعه برای چیزهائیکه غایت
مطلب است و آن حفظ صحت بدن انسان و ازاله مرض خواهد بودن است و این موضوع
اعم از آنکه از معدنیات باشد یا از نباتات یا از حیوانات و کسیکه این را نداند
نخواهد دانست و کیفیت تحلیل و تقطیر و تلطیف و کثیف را بمرتبه که نفوذ کنند در جسم کثیف
مثل نفوذ روح در جسد و تقلیل کمیت جسم و دوا مستعمل یا باقی بودن یا زیاد کردن
قوة مؤثر آن مثل اینکه مجموع قوة ادویه را از آبها و نمکها یا ارواح و غیره بگیرد
بنحویکه در قوة آن نقصان نپذیرد بلکه سرعت اثر و قوة آن زیاده شود یا اینکه کرام
کیفیت آنرا دور کرده باشد که از مقدار قلیل آن اثر کثیر سریع بظهور رسد پس
عامه برایا محتاجند باین علم و کامل نمیشود صناعت طبیه مگر بدانستن این صنعتها که
محتاج الیه کافه برایاست و بعضی مردم جایز نداشته اند معالجه کردن بمعدنیات را
و قائلند بر اینکه این معدنیات از طبیعت منفعل نمیتوانند و هرچه ازان که منفعل شود
از طبیعت بسا باشد که هلاک بسبب سمیتی که دارد و ندانسته اند که باین صناعت
کیمیائی دانسته میشود طریق تلطیف اجسام معادن و غیره و پاک و تنقیه کردن او از سمیت
پس در این صفت منفعل میشوند از طبیعت و اثر میکنند در ان اثر که خالی از سمیت

باشد

باشد لیکن در اینحال فعل آن در بدن انسان اقوی خواهد بود و اما بقراط در کتاب
امراض داخله گفته که مرض قوی محتاج است بدوای قوی و بدانکه علامت صناعت طب
و صناعت کیمیا امریست از قدیم معلوم لیکن براکلسوس اختراع کرده اصولی چند در
صناعت طب بر منوال دیگر و اصطلاحات تازه و الفاظ عجیبه و گمان کرده است که
این علم را ان اختراع نموده و نیست کار چنانچه آن گمان کرده اما اختراع اصطلاحات و عبارات
غریبه نموده و آنچه را او ذکر کرده از اصول صناعت طب همه ماخوذ از حکمت و صناعت است
و علاقه بصناعت ندارد و حاصل مضمون اینست که آنچه تالیف کرده براکلسوس همه
ماخوذ از حکمت و صناعت کیمیا داوست هریک ازین دو علم سابق و از قدیمند

مقاله اولی

در جزو نظری از اشیاء غریبه که عبارت از طب کیمیائی باشد در بیان
امور طبیعت است و این مشتملست بر چند فصل

فصل اول در بیان هیولاء اولی

و سر اکبر بدانکه براکلسوس گفته در کتاب تالیف خود که موسوم بر اغنیائیست اینکه
بدانکه داخل آسمان مبدأ آن چیزهائیست که قبول فساد میکنند از اشیائیکه تمامی آنها
راجع و منتهی میشوند بسوی آن مبدا در وقت فساد و همین مبدأ همان هیولی محل کثرات
و سر اکبرست و آن مبدأ ادراک نمیشود بحس و آن امریست وحدانی که مقید
نیست و مصور نیست بصورتی و متشکل نیست بشکلی و مکیف نیست بکیفیتی از کیفیات

واین سر اکبر است وهمین اصل عناصر و مادر آنهاست که تولید عناصر ازان میشود
وتکون جمیع کاینات وصور واشکال والوان وطعوم اینها ازان است وآن
مثل مرکز است مر جمیع اشیا را وموضوع ذاتی است برای تمامی صور وازان حاصل
شده هر چیزیکه بالفعل است وآن مبدا حیوة ومبدا فعل طبیعت ومبدا کون فساد
ومبدا امزاج است وازین مبدا که اصل است میرسد حیوة بعالم وآن سر الهی قدیم مخلوق
است **مؤلف شرح میکوید** که میکویم من که قول بهیولی اولی امر قدیم است که ذکر
کرده آنرا ارسطاطالیس قبل وقدما یونانیین نیز ولیکن نیست اینکه خود فاعل باشد
وبدرستی وتحقیق که ان قبول کننده فعل است وبعضی کفته اند مراد از هیولی اولی
نفس عالم است ولیکن مذهب افلاطون است ودر مذهب افلاطون لیکن آنست که نفس
نیست محل ونه موضوع برای چیزی مخصوص بخلاف صور واشکال که اینها موضوعند
برای چیزی مخصوص **وافلاطون در کتاب نفس عالم کفته** اینکه خدای تبارک
وتعالی خلق کرده نفس عالم را وکردانیده یعنی مقرر کرده در وسط عالم وبآن حاصل
میشود تدبیر وتصرف وکفته است قبیطاوس کردانیده است خدا تعالی در وسط
عالم ربی یعنی پرورش دهنده که تدبیر عالم باوست واضافه حیوة وصور و
اشکال ازان میشود وهمان **قبیطاوس در مقاله عشره در نوامیس** کفته که

نفس عالم چیزیست که بآن تدبیر عالم وحفظ صور واشکال آن میشود وآنست حیوة
وارسطو در مقاله ثالثه از کتاب اطیوان کفته که در زمین رطوبت است ودر آب
روح است ودر روح نفسی است پس درصورتیکه چنین باشد خواهد بود جمیع اشیا مملو
از نفس ولیکن قول ارسطو مشعر برینست که قایل است بنفس عالم بااینکه در مذهب نفس
وتعصب دارد ورد است بر قول افلاطون **وهرمس در کتاب عقل کفته است**
اینکه در عالم روحی است سرایت کننده در جمیع اجزای عالم که باو حفظ عالم وحیوة او
ولیکن کلی است که آنرا اسماء السموات مینامند **وارسطو در کتاب العالم کفته** بیان نموده
که اطلاق میشود روح بر جوهری که حافظ باشد هر نوع را از نبات وحیوان **وهرمس در**
کتاب خود که مسمی است بلوح زمرد ایراد نموده که هر چیز سفلی مثل علوی وهر چیز
علوی مثل سفلی است یعنی اینکه روح کلیه ساری است در عالی وسافل واز جمله این قول
معلوم میشود که مراد براکلسوس از سر اکبر همان نفس عالم است چنانچه مخفی نیست وهر چند
هست در رد آنچه هست **فصل دویم** در بیان عناصر اربعه است بدانکه خداوند تبارک
وتعالی چون خلق کرد هیولی اولی وسر اکبر را فایض شد ازان عناصر اربعه که متولد
میشود ازان جمیع مولدات سفلیه ولیکن عناصر ظاهره محسوس اند وسر آن وباطن آن
خفی است از حس واین باطن محفوظ است که تغیر نمی یابد وقبول فساد نمیکند

واین اصل است صور عنصریه ظاهره را که قابل کون وفساد وتغیر است پس این
عناصر ظاهر محسوس بدرستی وتحقیق که خواهد بود عنصر بسبب آن عنصر اصلیه باطنیه
همچنانکه نیست انسان بکوشت وخون بلکه انسان است بنفس وروح چنانچه این معنی
پوشیده نیست وهرکاه بکوئیم که این نبات متولد از زمین است پس ما قصد میکنیم از اینکه
متولد وناشی میشود ازان اصلی که قابل تغییر نیست واز برای هر عنصری ثمره هست پس ثمره
عنصر خاکی کیاه ودرخت است وثمره عنصر آبی معادن واحجارند وثمره عنصر هوائی
طلول ومن است اما طلول عبارت از بارانهای بسیار ضعیف ونرم است واما من
بمعنی شبنمی است که بر اشجار واحجار مینشیند ومثل شیرخشت وترنجبین وغیره منجمد کردد
وثمره عنصر ناری باران وبرف است **وسوادنیس** که از اتباع براکلسوس است کفته
که این عناصر همان اصول است که حافظ انواع ظاهره است **وفرولیوس** بیان نموده که
عناصر بر دو قسم است قسمی ازان ظاهره است وقسمی ازان باطن است واختلاط
نیست میان آنچه ازان ظاهر است وظاهر ازان همان جسم اسطقس است نه نفس آن
وهمه آن جسم اسطقس مرکب است از زیبق وکبریت وملح وعناصر اربعه مرکب است
ازین اصول ثلاثه واختلاف صور عناصر بسبب اختلاف ترکیب است **وقول کوکناپس**
اینست که عناصر ظاهره ده استند یابس ورطب اما یابس مثل خاک واما رطب

مثل آب وآتش وهوا در نزد او عنصر نیست ولیکن مذهب از مذاهب بعید است
نزد جمهور طایفه براکلسوس عناصر بر دو قسم است ظاهر وباطن اما ظاهر مثل جسم
واما باطن مثل نفس ولیکن عنصر باطن همان مبدا حیاة وحافظ نوع است وتکون اشیا
در عالم ازانست وظاهر از عناصر قابل تغیر وکون وفساد هست تغیر باطن ازان که
تغییر کند **فصل سیم در بیان** صور وانواع واصول اشیا است وبراکلسوس در کتاب
خود که موسوم بابلیا استر است بیان نموده که دو قوه است در جمیع چیزها که قابل کون وفساد
یکی قوه که بآن حفظ نوع میشود ولیکن حفظ یا از تولید اشخاص است یا از توالد آن ودیکی
قوه است که بآن حفظ صورت وشکل ورنک ومقدار آن چیز میکند واینها همه
حاصل میشوند از ترکیب وتکوین سه چیز لابد است یکی مدبر وآن محرک ومنضج وجامع
ومفرق است وبآن است زیاده ونقصان ومقدار وتکمیل فعل طبیعی در مدت
معین که محدود است تا بلوغ آن نوع بکمال خود وهمان است مؤثر در نبات وحیوان
ومعدن ودویم ازان سه چیز اصل آنست ولیکن اصل ماده است که تکون می یابد ازان
وسیم از آنها حافظ نوع است که این امر سماوی الهی است ولیکن امر سماوی الهی بر دو قسم است
قسمی ازان است که قابل تغییر نیست وآن در شمس وقمر ونجوم است بحسب تاثیرات
آنها در عالم واجسام **واجسام بر دو قسمند** یکی از آنها اجسامی هستند عالیه صافیه

متشابه کاملة الصور والشکل ودو دیگر از ان اجسام سافلهٔ کثیفهٔ غیر متشابه است که کاملة الصور هستند مثل عناصر وجمیع انواع واصناف مولدات چنانچه جسم بادرنجبویه معدن مشابه نبات نیست ونبات نیز مختلف است چنانچه جسم بادرنجبویه قوی است ودر نباتی است شبیه بکرفس وهمچنین جسم انسان شبیه شابه جسم شیر هست ولیکن اجسام هرچند قابل کون وفساد هستند لیکن نوع آنها باقی است پس هر جسمی که فاسد شود میپوسد جسم دیگر غیر آن مثل توارد صورهای مختلفه بر هیولی وحال آنکه هیولی باقی است در هر حال **فصل چهارم** در بیان حقیقت حیواة وحیواة بلوغ لجدم کمال است از برای نوع که بسبب آن ظاهر میشود افعال وآثار آن ولیکن کمال موجود است در معدن ونبات وحیوان پس حیاة بجهت حیوان امری است ظاهر وان اینست که ظاهر شود از حیوان افعال مختلفه از حرکت وسکون ارادیه وحیاة نبات چیزی است یعنی قوه ایست که صادر شود از ان نمو وزیاده وتغذیه وحیاة در معدن انچیزی است یعنی قوه ایست که نگاه دارندهٔ لون وشکل وطعم آنست وظاهر میشود بسبب آن قوت اثرهای مخصوص مثل جذب مقناطیس آهن را واتصاف وانجذاب زیبق بسوی ذهب وما دامیکه ظاهر میشود از جسم آثار مخصوصهٔ آن پس خواهد بود حی وزنده وهرگاه معدن را حیاتی باشد پس جایز است که زیاده شود ونمو بیابد زیرا که چیزیکه حافظ نوع آنست باقی است

وبتحقیق که مشاهده شده زیاده شدن بعضی از معادن ونموآن چنانچه **زاج** داهرگاه بردارند از آن مقدار بسیاری گاه هست که زیاده میشود وپر میکند مکان ظرفی را که در آنست ونیز مشاهده شده لیکن بعضی در بلاد صقالیه از ممالک مسیحیه که در آن سرزمین معدن طلا است وزیاده میشود در هر چهار سال هرگاه بر میدارند از آن مقداری از طلا باز عود میکند وزیاده میشود بمقدار اول ونیز مشاهده شده در ناحیهٔ **عروق رصاصیهٔ** خاکستری رنگ که پیدا میشود در زمین آن ناحیه که هرگاه بعد از چندی از زمان عروق مزبور را از خاک بردارند خواهد بود نقرهٔ بیضا لیکن اول ریشهای خاکستری رنگ در زمین مزبوره بعمل بر آید که بعد از مرور ایام نقره میشود وهمچنین یافته اند در بلاد غوط در زمین عروقی از رصاص که هرگاه در خاک دفن ونهان سازند وبعد از چهل سال از خاک برارند خواهند دید که نقرهٔ بیضا شده در سلیس **معدن آهن است** که بر گیرند از آن بعد از ده سال زیاده میشود ومیرسد بمقدار اول ودر همان اراضی ریگهای نحاسی رنگ است که هرگاه بعد از مدتی طویل از زمان برآورده اند از خاک دیده اند که بمرتبهٔ ذهبیت رسیده وهمچنین است معادن ملح وغیره از احجار وگفته اند که عاقد برای همه یک امر است یعنی قوهٔ عاقده همه یکی است واختلاف در مواد قابله است وگفته اند بلکه برای هر معدنی روحی

مخصوص هست که آنست عاقلهٔ آن معدن **فصل در بیان** حرارت مثبته وروح است وحرارت مثبته را که همان روح است اطلاق مینمایند انبطالیقه یعنی مینامند مومیای حیوانی وکبریت حیاتی وحیاتی وبلسان طبیعی واین حرارت متنوع است بحسب تنوع اجسام وحیوانات ومیباشد موت انجسم بانعدام آن حرارت وجمیع اهل صناعت کیمیا ومشائین حکما اتفاق کرده اند بر انکه لیکن حرارت سماویهٔ بسیطه است که نیست از عنصریات **فصل ششم** در بیان اصول چندیست که ترکیب یافته شده اجسام از آن در مذهب انبطالیقه گفته اند که اجسام سه است زیبق وکبریت وملح وبدانکه نیست مراد از این هرسه انچه متعارف است درمیان مردم زیرا که هریک از این زیبق وکبریت وملح متعارفه مرکب است ازین سه اصل بلکه مراد از زیبق رطوبت سیاله است واز کبریت دهنیت واز ملح چیزیکه ثابت وغلیظ وارضی باشد وازین هرسه جوهر ترکیب یافته میشود وجمیع اجسام وچونکه اصول سه اند فروع نیز سه شده که موالید ثلاثه باشند یعنی نبات ومعدن وحیوان وباین جهت است که میباشد ملح معدنی وملح نباتی وملح حیوانی وزیبق معدنی وزیبق نباتی وزیبق حیوانی وکذا کبریت معدنی ونباتی وحیوانی هرسه میباشد زیرا که دهنیت یافته میشود در نبات ومعدن وحیوان هرسه چنانچه در کبریت متعارف وجوز وشحوم حیوانات دهنیت میباشد پس کبریت

ازمعادن وجوز از نبات وشحم از حیوان پس کار ملح عقد وانبات وکار کبریت حرکت وحیاة نضج وفعل زیبق تسبیل وقبول اشکال است ونیز گفته اند که مبدأ جمیع طعوم از ملح ومبدأ جمیع روائح بتمامه از کبریت ومبدأ الوان همگی از زیبق است **وهرمس گفته** که زیبق همان روح وکبریت همان نفس وملح همان جسد است **وکرکتانس گفته** که زیبق رطوبت خالصهٔ حاهضهٔ ملطفهٔ مؤثرهٔ وحارهٔ روحانیه است که آلت حیواة وقابل صور وافعال معدنیه ونباتیه وحیوانیه است وکبریت رطوبت جلوه خانیهٔ ولزجهٔ جوهریه وحاره است که فعل نضج ونمو وبرز وغذا وتکون از آنست وملح جسم یابس ارضی ثابت ومثبت عاقد است **فصل هفتم** در بیان نزاع وکیفیت تکون است وتکون یعنی پیدایش وتکثیر آنست وبتحقیق مقرر شده که حافظ نوع مکثر یعنی زیاده کنندهٔ افراد ومؤثر در اجسام وتکون انواع است **وبقراط گفته** که بدانکه اینکه منعدم وموجود نمیشود چیزی از چیزها اولاً مادامیکه سبقت نگرفته باشد وجودش در گذشته لیکن چون ترکیب وتفریق اجسام متعاقب ومتصل بیکدیگرند گمان کرده میشود که هرچه متفرق شده منعدم شد وهرچه ترکیب یافت ابتدا موجود شد ونیست لیکن امر مگر تفریق اجزاء در ابتدا وترکیب وامتزاج وتحلیل در حال وجود وثانیا این امری است که بالضرورة واقع میشود بمقتضای حکمت الهی وچون که انواع

عناصر مختلف است در خفت وثقل ولطافت وکثافت وحرکت وسکون زمان تکون
انها نیز مختلف است در طول وقصر بعضی از انها سریع التکون وبعضی بطیء التکون است
ودر کرهٔ سفلی سه نوع از مکونات هستند که ان معدن ونبات وحیوان باشد ومبدأ
وتکون در حیوان بلسان طبیعی کبریت حیوانی وموسیائی اصلی است وآن موسوم
بمادة الحیاة است ودر بعضی حیوانات ظاهر میشود وبهیجان میآید در زمان معین وآن
زمان فساد آن حیوان است اما انسان پس نیز ماده معین مادة الحیاة که بلسان طبیعی
کبریت حیوانی وموسیائی اصلی باشد موجود است در آن در هر زمان وطریق تولد
حیوانات بسیار است وحیوانات کامله متولد میشوند از منی ابوین وبعضی حیوانات
متکون میشوند بتولد بطریق تعفین مثل کرمها وبتوالید مثل موش ومبدأ تکون نبات
جسم کثیف لزج است نسبت منی حیوان ونیز جسم موجود است در جمیع اجزای
نبات وبآنست حفظ نوع نبات وهمین جسم کثیف لزج که مبدأ تکون نبات است
گاهی میباشد در بزر وگاهی در بیخ وگاهی در جمیع اجزای نبات وبرای این ماده زمانی
معین است که ظاهر میشود در آن وگاهی میشود بحرکات افلاک وطلوع وغروب
وقرب وبعد آفتاب ومبدأ تکون معدن اینست منی ونه غیر آن از چیزهائیکه
مبدأ تکون نبات وحیوانند بلکه مبدأ آن همان حافظ نوع است پس بآن

نفخ میرساند وبآن شکل ولون حاصل میکند **اما مبدأ** تکون در کرهٔ علیا پس فلکیات
محتاج نیستند بمبدأ توالد وتکون زیراکه اینها کاملند که قبول فساد وتغیر نمی‌نمایند
لیکن کواکب حاصل میشود از طلوع وغروب ودوارات انها ریاح چند که بعضی مغربی
وبعضی مشرقی وبعضی جنوبی وبعضی شمالی اند بحسب چیزیکه مقتضی انکواکب باشد ولهذا
ریاح را قوای دیگر است غیر کیفیات اربعه همچنین متولد میشود از بخارات دخانی بسبب
تأثیر کواکب دران وبحسب نفخ وتصاعدش در کرهٔ هوا بارانها وبرفها وشبنمها
وغیر اینها از کائنات جو وتأثیر کواکب منحصر بهمین نیست بلکه کواکب را در زمین
آثار بسیار است که ظاهر است در معدن ونبات وحیوان **واما مزاج** پس
آن حرکت است از عناصر که موجب اختلاط وامتزاج اینها میگردد وباعث ومحرک
این مزاج حاصل میشود بقوة همین مبدأ وتعلیم کرده او را صادقی که وقوع وصدور
آن تخلف پذیر نیست **فصل هشتم** در بیان انواع متولده از انواع مختلفه
بدانکه بعد از مزاج وامتزاج متشکل میشود جسم بشکل نوع خود ونمو مییابد وتمام میشود
بوضعی که کمال آن نوع باشد از قوی وارواح وبعد از تمام کمال نوع گاه است
حاصل میشود در میانهٔ دو نوع مختلف متقارب **نوع دیگر** که مشابه هریک از
دو نوع بوجهی باشد مثل استر که متولد است از الاغ واسب وکفتار

که متولد است میان سگ وگرگ وگاه است که متولد میشود میانهٔ مرغ وکبک
حیوانی که بهره نزدیک وشبیه باشد وهمچنین میباشد این تولد میانهٔ
انواع نبات وانواع معدن وگاه است که متولد میشود از یکنوع نوع دیگر
چنانچه متولد میشود از شلغم ترب واز گندم ماش واز ریحان سیسنبر وازنب
ترنعناع وگاه است که متولد میشود میان اترج وتخم کتان ترنجان هرگاه شکاف
کنند اترج را وبپاشند دران تخم کتان ودفن کنند در زمین وگاه است
که متولد میشود از مجموع دو تخم گیاهی که مشابه بهرهٔ اصل باشد وگاهی غالب
میشود یک بزر بر بزر دیگر پس واقع میشود شباهت بر غالب بیشتر
وهمچنین است حال معدن چنانچه **زمرد** از اصل نحاس وچنانچه تولد مییابد
یاقوت ازرق از اصل فضه وهمچنانکه تولد مییابد لعل از اصل حدید پس منزه است
خالقی که ودیعت گذاشته در هر نوعی قوتی که تولید مییابد از ان چیزیکه مشابه
ومماثل ومقارب ومخالف آن باشد بحسب ادوار فلکی وطبایع وبقاع
وگاه است که تولید مییابد از نبات حیوان چنانکه در زمین اسکوسیا از جانب
بحر از بلاد فلنک شجری است که متولد میشود از ان حیوانی مثل کرم که نمو میکند
وزیاده وبزرگ میشود تا اینکه مثل مرغ آبی میشود وآن بسیار است در ان ناحیه

وصید میکنند وگوشت آنرا میخورند ودر بلاد قلماق از زمین مسکوة در ناحیهٔ
بحر قلزم نباتی است شبیه خربزه که هرچه بشکفد چیزی از بزر آن دران سرزمین
میروید وسبز میشود چیزیکه بشکل برهٔ کوچکی است پس بتدریج سفید میشود پس حرکت
میکند دران جیوه وبیخ ان از ناف آنست ومیچرد گیاههائی را که در اطراف
اوست پس هرگاه بگیرند وذبح کنند او را بیرون میآید از ان خونی مایل بسفیدی
وگوشت او هم سفید است مثل گوشت خرچنگ پس میپزند ومیخورند بسیار لذیذ است
وهرگاه بچرد گیاهی که در اطراف اوست وباقی نماند گیاهی برای چریدن آن در اطراف
او میمیرد وخشک میشود وبر طرف میگردد واهالی ان سرزمین میسازند از جلد آن
عرقچین وبر سرهای خود میپوشند مثل اینکه از پوست میش میسازند ومینامند بزبان
مردم ان ناحیه آنرا بورانج **فصل نهم** در کیفیت تغیر صور اجسام که بقای صورت
نوعیهٔ اصلیهٔ باطنیهٔ آنست بدانکه برای اجسام دو صورت است یک صورت
ظاهری که قابل تغیر است ویک صورت باطنی که قبول نمیکند تغیر وفساد را
چنانچه مشاهده میشود ودر طلای مکلس که بیرون آمده از صورت ظاهرهٔ خود
وبیرون نیامده از صورت باطنهٔ خود ودر زیبق مکلس در آب حاده یعنی
تیزاب پس بتحقیق که آن نیز بیرون رفته از صورت ظاهرهٔ خود ومتغیر نشده

صورت باطنیهٔ آن و دلیل بر این سخن عود آنست از صورت متغیرهٔ عارضه بصورت
اصلیهٔ خود از بعضی تدابیر وَ اَمّا تحلیل و تفریق پس بدانکه هرچه بر آتش صبر نتواند
کرد بلکه متصاعد شود و بپرد از اروح طایر مینامند و هرچه بر آتش صبر نتواند کرد بلکه
متصاعد شود و بپرد از ارواح طایر مینامند و هرچه بر آتش صبر تواند کرد آنرا جسم
ثابت مینامند و اهل صناعت گفته اند که هر که قادر بر تثبیت ارواح و تصعید
اجساد شود و تواند که جسم ثابت را ارواح طایر کند پس بتحقیق که مالک صناعت
شده است اَمّا عقد اینست که روح متحلل را جسد کثیف کنند اَمّا حل اینست
که بگردانند اجساد را ارواح لطیفه و انواع ارواح در نزد اهل صناعت زیبق
و کبریت و زرنیخ و قلیمیات و مراد از قلیمیا باصطلاح اهل صناعات اینجا چیزیست
که از گداختن اجساد منطرقه مثل طلا و نقره و غیره مثل دود بر روی آن و اطراف
آن گردد منجمد بعد گداختن و بعضی از این ارواح بسهولت ثابت میشود و بعضی
بدشواری و همچنین اجساد که بعضی سهل القبولند در حل شدن و روح شدن
و بعضی عسر القبولند و بدانکه طبیعت در تکوین اشیاء عنصریه و حفظ آنها
و روح را کار میفرماید یکی روح آسمانی آتشی که متحلل کند آن چیز را بسبب
حرارت و منقلب نشود آنحرارت از آن مادامیکه متفرق و فاسد نشود

دویم روح هوائی و بارد که متکثف باشد تا موجب اجتماع مانع تفرق اجزای
گردد و باین دو روح تمام و کامل میشود تکوین عنصریات فَصْلِ دَهُم در بیان نسبت
عالم اکبر بعالم اصغر که او انسان است بدانکه انسان مخلوق شریف و نسخه کاملست
از هرچه در عالم کبیر است بدانکه هریک از این انسان و عالم مرکبند از صورت
جسمانیهٔ ظاهره و روح نفسانیهٔ باطنیه و اصول جمیع موجودات در انسان
پس انسان فلک محیطی است مشتمل بر هر چیزی که در عالم کبیر است از افلاک و نجوم
و عناصر و مولدات و حکما عالم کبیر را منقسم کرده اند بر سه قسم یکی عالم عناصر است
که این سفلی است و یکی عالم افلاک که این عالی است سیم عالمی که خارج از عالم
افلاک باشد که خواسته اند از آن مجردات و عقول و بالاتر از آن را
و همچنین انسان را نیز بر سه قسم کرده اند سر و صدر و معده و در معده هضم
میگردد و غذا میشود کیلوس و سرایت میکند بجمیع بدن پس غذائی باید
با آن اعضا هریک بحسب استعداد خود همچنانکه عارض میشود در عالم کبیر از
کون و فساد و زیاده و نقصان و در عالم عناصر و دل مبدأ احیاء است از برای
جمیع بدن مثل آفتاب در عالم کبیر پس بتحقیق که باقتاب حیات مییابد نبات
و حیوان و معدن و سر معدن ادراکات و حواس و تدبیر بدن است

مثل ارواحی که فوق عالم افلاک تدبیر عالم میکنند و همچنانکه در انسان نیز هفت اعضای
رئیسه است پس قمر منسوب است بمرو دماغ و دل منسوب است بشمس و شش منسوبست
بعطارد و کبد منسوب است بمشتری و زهره منسوب است بمریخ و طحال منسوب است بزحل و
و آلات تناسل منسوب است بزهره و چنانکه در فلک حرکت وضعیهٔ دائمه است
همچنین در انسان نیز حرکت وضعیه در رگهای شرایین مادام الحیوة است چنانچه
در عالم ریاح مختلفه است همچنان در انسان ریاح و قراقر و جشاء که عبارت از آروغ باشد
میباشد و همچنانکه در عالم زلزله و رعد میباشد در انسان نیز قشعریره و ناقذ و تمرح
میباشد و همچنانکه در عالم عارض میشود بارانها عارض میشود در انسان نیز اسهالات و
ادرارات و چنانچه عارض میشود در عالم زوابع عارض میشود در انسان نیز قولنج و سکته
و چنانچه عارض میشود قلت امطار و یبوست عارض میشود در انسان نیز دق و ذبول
و چنانچه عارض میشود در عالم زیادتی رطوبات بسبب زیادتی امطار عارض میشود در انسان
استسقا و چنانکه عارض میگردد در عالم تغیر هوا و تاریکیها عارض میشود در انسان صرع
و همچنانکه عارض میشود در عالم ابر و ظلمت عارض میشود در چشم و سر انسان ظلمت و دوار
و همچنانکه میباشد در عالم صفا و تغیر هوا و صاف و اعتدال هوا همچنین میباشد در
انسان حالت صحت و اعتدال مزاج و همچنانکه میباشد در زمین معادن و احجار

میباشد در انسان نیز عظام پس ارض لحم اوست و انهار عروق و رگهای او
و بحر مثانهٔ اوست و همچنانکه پسر شبیه است با پدر همچنین انسان مشابه است بعالم
کبیر که آن پدر پدر انسان است و از آن است تولد انسان و ماهیت مر انسان را
مناسبتی با انواع دیگر از حیوان و نبات و معدن پس از انسان است کسیکه عزیز
النفس و جبان باشد مثل اسد و نمر و هست در انسان کسیکه دنی النفس و جبان
باشد مثل خرگوش و میش و هست از انسان کسیکه محب و کثیر الالفت میباشد
مثل دلفین حتی اینکه گفته اند نجات میدهد و میرهاند غریق را و همچنین اکثوث
چیزیست از نبات و هرگاه خشک شود مفارقت نمیکند از آن تا زنده او خشک
مرده او را است از آنجمله که اظهار صداقت میکنند و در مخفی عداوت دارد مثل تمساح
و هست از آنجمله که دزد است مثل موش و ملصص و هست از آنجمله انسان شدید
العداوه مثل شتر و هست از آنجمله که کثیر الاکل باشد مثل کلاغ و از آنجمله که لطف باشد
مثل کبوتر و هست از آنجمله که کثیر الغضب باشد مثل شیر و هست از آنجمله که بارع
و فائق باشد در صنعت موسیقی مثل بلبل و هست از آنجمله که کثیر الاولاد است
مثل خرگوش و هست از آنجمله کثیف مثل خنزیر و هست از آنجمله بخیل مثل کلب و هست
از آنجمله حریص مثل نمل یعنی مورچه و از آنجمله کثیر الکلام است مثل شقاقوش و از آنجمله

قوّة الادراک است مثل حیّه هرکسی را می‌بیند که ارادهٔ قتل او دارد سعی میکند که ضررش
برسر او نرسد واز انجمله غافل است مثل کبوتر واز انجمله کسیکه میداند امور آینده را
مثل مورچه و زنبور عسل واز انجمله کثیر النوم مثل خارپشت و خرگوش واز انجمله کند
فهم و ابله است مثل الاغ واز انجمله بزرگ منش و متعظم است مثل طاوس واز انجمله
کسی است که ظاهر میکند که هیچ نمیداند و حال آنکه میداند مثل روباه واز انجمله کسی است
که ماهر است در صنعت بنائی و عمارت مثل خطاف یعنی پرستو و غیر اینها از انجمله لا تعدّ
ولا تحصی است وانسان فرا گرفته است از حیوانات بسیاری از صنایع را چنانچه
از مرغابی فرا گرفته است صنعت ملاحت سفینه و شناوری را و فرا گرفته است از بعضی
طیور که میخورند ماهی صنعت حقنه را وهمچنین منافع بعض ادویه را از حیوانات فرا
گرفته اند چنانکه دانسته اند اینکه مشک طراشیع نافع است برای جراحت از بز
زیرا که هرگاه جراحتی بر بز عارض میشود قصد میکند بسوی آن نبات و میخورد از او
ملتئم میشود جراحت او وهمچنین دانسته اند منافع رازیانج را از برای چشم از افعی
بجهة اینکه کور میشود در زمستان بسبب طول مکثش در زیر زمین در ظلمت پس هرگاه
فصل ربیع شد بر می‌آید و میرود بسوی نبات رازیانج و میمالد از برای چشمهای خود
تا گشوده میشود چشمهای او و عود میکند بصارت او وهمچنین است بغلة خطاطیف

وهمچنین دانسته اند منفعت سیسالیوس را که نافع است بجهة سم از گرازن که
میخورد آن افاعی را پس هرگاه هیجان میکند در جوف آن سم قصد میکند بسوی
سیسالیوس پس میخورد از آن و دفع سم از خود میکند بآن وهمچنین است کبوتر و کبک
که هرگاه برسد بآنها چیزی سمّی قصد میکنند بسوی حب الغار و میخورند از آن تا دفع
سمیت میگردد ونیز هرگاه عارض شود در پلک چشم آن ورمی میآید بسوی بعضی از بتهای
خاردار پس میخراشد از خار موضع ورم را تا منفجر میشود و صحت می‌یابد و هرگاه زیاد
گردد خونش و ممتلی گردد عروقش احساس میکند از ثقل بدنش پس فصد میکند رگ
خود را از دندانهای خود پس جاری میشود خون و برطرف میگردد ثقل از آن مقالهٔ دوم
در بیان اساس طب کیمیائی و آن مشتمل بر هشت فصل و سه اساس است
بدانکه این طب بر سه جزو است اساس اوّل در معرفت علم طبیعی بطریقهٔ ایشان
بنحویکه مذکور شد قبل از این اساس دوّیم در معرفت اسباب امراض بنحویکه
مذکور میشود حال اساس سیّم در معرفت خواص معدنیات و غیره و طریق تحلیل
و تفریق آنها اوّل در معرفت ترکیب بدن انسان و قوتهای آن بدانکه در انسان
سه قوّه است اوّل قوة طبیعیّه و محل آن کبد است که بآن تغذیه و تنمیهٔ بدن
کند واین قوة از ملح اصلی است که او حافظ حیوان و موجب نموّ آن است

دوّیم قوة حیوانیه است که محل آن دل است و بآن حیاة بدن است واین از کبریت
اصلی است سیّم قوة نفسانیه است که محل آن دماغ واز آن است حس و حرکت و ادراک
ظاهری و باطنی و آن از زیبق اصلی است و روحانی است و بدانکه از برای انسان دو
جسم است جسم ظاهری که مرکب از عناصر اربعه است که بآن گوشت و خون و باقی اجزای
بدن باشد و جسم خفی غیر ظاهر برای حس باطنی و در این جسم تأثیر نور طبیعی است که آن
مبدأ نبوت و الهامات است و آن مناسب اجسام عالیهٔ فلکیه است و این جسم باطنی
مناسب است مر جسم ظاهر را که از آن میشود انسان و لکن خواهی مرسوم کن ظاهری را
بجسم و باطنی را بنفس و مابین هر دو واسطه تألیف دهنده میان هر دو هست که آن
روح است واین روح مثل آلتی است مر نفس را در ظاهر کردن افعال آن و رسانیدن
حیاة بسوی جمیع بدن و بدانکه اخلاط بدن نزد اینجماعت امر واحد است مگر اینکه
اختلاف در آنست که بعضی خام‌اند و بعضی پخته و بر بعضی غالب است زیبق و بر بعضی غالب است
کبریت و بر بعضی ملح و از ترکیب این سه چیز و قلت طبخ آن عارض میگردد انواع امراض
و این حاصل از ترکیب این اشیاء را مینامند نزد اینجماعت طرطرات تکوّن امراض مختلفه
فصل دوّیم از مقالهٔ دوّیم از اجزای اوّل در بیان اسباب امراض و باین فصل
ظاهر میشود مراد ایشان و اساس مذهب ایشان بدانکه هرگاه حاصل جمیع اشیا

در نزد اینها این سه چیز که زیبق و کبریت و ملح باشد مناسب است که اصول امراض
نیز در نزد ایشان سه چیز هم باشد تا مطابق گردد با اصل و آنست که متنوع میشود
امراض بسبب عوارض چند از ترکیب و تغییر و تفریق و تحلیل و انعقاد و زیادتی
بعضی بر بعضی و غلبهٔ بعضی بر بعضی یا زیادتی همگی در کمیت بسبب کثرت استعمال اغذیهٔ
موافقه و غیر موافقه و بسببهای دیگر آسمانی که مؤثر است در تحریک امراض و ادوار
حمیات در زمان معین مثل آفتاب و ماه و ستارهای دیگر و چنانچه ترکیب می‌یابد از این
سه اصل انواع نباتات و حیوانات و معادن همچنین حاصل میشود از ترکیب اینها که بانحاء
مختلفه است انواع امراض مختلفه و هرگاه این معنی مقرر شد پس بدانکه این امراض نیز بر سه
قسم است کبریتیه و زیبقیه و ملحیه پس هرگاه عارض شود بر کبریت حرارت غریبه
و شدت و غلبه میکند حرارت بر بدن بانحاء مختلفه پس موجب حمیات و اورام
فلغمونیه و بعض امراض جدریه و غیره میشود و زیبق هرگاه عارض شود برای او حرارت
طبخ دهنده و صعود میکند از طبخ و نزول میکند یعنی فرود می‌آید پس موجب تولید انواع
نوازل و سکته و فالج و هر چه اشباه اینها باشد میگردد پس عارض شود حرارت قویه
که صعود بأعالی کند تولد می‌یابد از آن امراض دماغیهٔ حادّه مثل قرانیطس و مانیا
و صرع و غیره و لکن عارض شود برای او تکلیس یعنی امتزاج پس هرگاه مخلوط شود با

طرطیر متولد میگردد ازان اوجاع مفاصل و نقرس و مراد از طرطیر در اصطلاح عبارت است
از دردیکه اخلاط ثقلیه و کثیفه بلغمیه و سوداویه باشد اما امراض عارضه از ملح
پس بسیار است و زیاده از احصاء و بیشتر امراض مزمنه از ملح است و میباشد بر چهار
قسم یا اینست که بمائیست رطوبت منحل شود پس عارض میشود اسهال و استسقاء
وغیره از امراض سیلانیه و رطوبیه یا بطریق احتراق است پس عارض میگردد از
این حکه و جرب و قوبا و قروح ردیه و سرطان و اسکورلوط یعنی قلاع و حب افرنجی
یعنی آتشک و داء الثعلب و امثال اینها و یا بطریق انعقاد پس عارض میشود ازین
ثالیل و ثلاثات و عقد و غدد و خنازیر و سقیروس بسین مهمله و قاف و یاء
تحتانی و راء مهمله و باز سین مهمله ورم صلب است سوداوی یا بلغمی لکن ماده آن
سوداوی محض باشد انرا اسقیروس خالص مینامند و لکن سوداوی مرکب با بلغم باشد
غیر خالص مینامند و یا بطریق تبخیر است پس عارض میشود ازان عرقهای بدبو کنند
بغل و تعفن بخار ران و میان انگشتان و مثل اینها زیرا که باین بخار کبریت
قلیل است که عارض میگردد ازان حمی عرقیه فصل سیم از مقاله دویم از جزء اول
در بیان کیفیت عروض امراض و معنی خلطیکه موسوم است در نزد ایشان بطرطیر
بدانکه هر چیز که خورده و آشامیده میشود و منهضم میگردد از معده و بعد از هضم

میگردد

میگردد مبدأ حیوة ازان چیز زیرا که صالح باشد برای تغذیه و حفظ بدن انسان
و فضله غذا منقسم میشود بسه قسم زیبق و کبریت و ملح پس طبیعت ملح را دفع میکند
از طریق بول و زیبق را از مسامات و کبریت را از امعاء و بدانکه در هر خوردنی
و نوشیدنی میباشد اجزای درديه و ملحیه و طینیه و رطوبیه و لزجیه و این
چیزها هستند ضد صحت بجهة آنکه برای تغذیه بدن صالح نیستند بدانکه معده آلت
تفریق و تحلیل اجزای غذا است مثل آلت کیمیا پس هرگاه معده قوی باشد و قوه
ممیزه نیز قوی باشد مندفع میسازد و غذا را بسوی اعضا بد در حالتیکه خالص از فضول
باشد و هرگاه معده ضعیف و قوه ممیزه غیر کاملة التمیز باشد یعنی فضول فاسده را
نگاه هو حقه جدا نتواند کرد مندفع میسازد با غذا بسوی اعضا فضول غیر صالحه را برای
تغذیه و آن هضم شده را مندفع میسازد بسوی ماساریقا و ازان بسوی جگر و منهضم
میسازد و در انجا هضم دویم جدا میکند صالح و فاسد را دفعه دویم پس آنچه که از
آن با قوة باشد صالح خواهد بود برای تغذیه جمیع اعضا و هرچه بلوری رنگ باشد
مندفع میسازد بسوی گرده و از گرده بمثانه بطریق بول و لکن قوة ممیزه در جگر
ضعیف باشد مندفع میتواند شد بسوی بول در عادت مصحوب بالبعض اخلاط از
و لکن یکی ازین اعضای غذا ضعیف باشد طرطیر مزبور مصاحب غذا میشود

و ازان مندفع نمیگردد پس هرگاه منضم با غذا شد چیزیکه غلبه کرده از زیبقیه
و کبریتیه و یا ملحیه حاصل میشود ازین امراض مختلفه بنحویکه ذکر کردیم ذکر کرده بولکلسوس
در کتاب خود که موسوم کرده بر اغنیای انیکه طرطیر متولد میشود در بدن از اغذیه و اشربه
چنانکه ذکر کردیم و گاه است که متولد میشود از اصل فطرت از پدر و مادر و گاه است که
بسبب تولد طرطیر فعل اعضای هضم و دفع نقصان میپذیرد چنانچه ذکر کردیم تولید میباید
انواع امراض و جمیع متقدمین ادراک نکرده اند این معنی را و این سبب است که عاجز
شده اند از معالجه این امراض و اما کسیکه نداند تدبیر جوهر زیرا که مستمر است نمیتواند بجواهر
میتواند معالجه این امراض که متکون از طرطیر مذکور است و بدانکه طرطیر بر چهار نوع است
چنانچه عناصر چهارگانه اند برای اینکه غذا ازان چیز است که ترکیب یافته شده از عناصر
اربعه اول طرطیر است که ازین نباتات ارضیه است دویم طرطیر است که از این آب شرب و
و هر چه متولد میگردد ازان ماهیها و سرطانات و اصداف سیم طرطیر است که متکون
از گوشت حیوانات و طیور چهارم طرطیر است که از هوای استنشاق کائن میگردد
و هرگاه مصاحب و رفیق آن شود بخارات ردیه و ادخنه کبریتیه و ازین قسم آخر
تولد میباید امراض وباء و طاعون و حمیات ردیه سمیه پس کسیکه نداند علاج کلها را
قادر بر علاج این امراض نخواهد بود و انواع طرطیرها هست در قاروره و مخفی

نخواهد بود

نخواهد بود بر کسیکه فرا گرفته باشد صناعت تحلیل و تفریق را پس البته خواهد دانست که
کدام نوع از طرطیرها هست و کدام جدا از اصول ثلاثه که زیبق و کبریت و ملح
باشد بر ان غالب است و اتباع جالینوس چون ندانسته اند این معنی را گفته اند که
امراض متولد میشود از صفرا و سودا و بلغم و خون و این اسما در نزد ایشان
اطلاق میشود برین اخلاط اربعه و در این مذکورات طرطیر است که از مرض است نه از
صفرا و سودا و بلغم و خون و کسیکه نداند حقیقت چیزی را که مرض ازان پیدا شده
چگونه معالجه تواند کرد با اینکه علاج مرض قطع سبب آنست و بدانکه در طرطیر
مذکور یافت میشود چیزیکه مشابه اعضا باشد از غذا و حرارت انسان حرارت شمس
و قمر است در عالم که نضج میدهد غذا را و جدا میکند چیزی را که صالح و مناسب برای
غذائیت باشد از غیرش و میفرستد صالح را بسوی اعضا و این حرارت که در انسانست
جوهر مجردی است که مشابه با روح عالم کبیر است پس هرگاه آلات صحیح و اعضا سلیم
باشند تولد میباید غذای نیکو و مندفع میشود بسوی اعضا و آنچه غیر صالح باشد دفع
میسازد او را بسوی مجاری و مصارفش پس در اینصورت صحت میشود همیشه
پس هرگاه واقع شود خللی یا مانعی در اتمام این کار تولد میباید طرطیر بسیار و طرطیر منجمد
و عاقد هر سایل است بالطبع یعنی میبندد و سخت میکند هرچه را سایل و روان است

در هر موضعی که باشد وکسیکه بداند نسبت عالم صغیر را با عالم کبیر میداند معالجهٔ امراض
کائنه وحادثه از خاطر زیراکه میداند مناسب هر ادویه را بهر عضوی چنانچه نقره
ویاقوت ازرق وزمرد وزاج برای دماغ مناسب است وطلا ومروارید برای دل
وکبریت برای ریه که شش باشد وزود باشد که بدانی اینهارا بتفصیل چنانچه بعد از
این مفصلا معلوم خواهد شد انشاالله تعالی در فصل علامات امراض ودلایل
فصل چهارم از مقالهٔ دوم از جزو اول در بیان نبایض بدانکه نبض میزان
مزاج است ودانسته میشو از ان احوال در هفت موضع از بدن دو موضع از آن در
پاهاست یکی از آنها متعلق است بزحل ودویمی بمشتری ودوی از ان در کردن از
طرف راست وچپ که یکی متعلق است بزهره ودیگری بمریخ ودوی دیگر در صدغین
یعنی شقیقهاست که یکی بقمر ودیگری بعطارد متعلق است ونبض دیگر از طرف چپ
نزدیک که منسوب است بآفتاب واز این رکها دانسته میشو انواع امراض خصوصا
امراض اعضاء رئیسهٔ هفتگانه وبدانکه مرض اگر حار باشد سزاوار است که پیش از
انکه دست بر رک بگذارند انکه بگذارند دست وپای علیل را در آب سرد ویا
ترکنند رک را بپارچهٔ ترکرده از آب سرد پس احساس کنند وبگیرند رک
نبض را وحکم کنند یعنی اول دست یا پای علیل را در آب سرد بگذارند یا پارچه

ترکرده از آب سرد بر روی نبض بگذارند پس ملاحظه نبض نمایند وحکم کنند واگر مرض
سرد باشد بگذارند دست وپا را در آب گرم یا از چیز گرم گماد کنند پس ملاحظه نبض
کنند وبدانکه امراض کبرتیه میباشد نبض دران سریع وهرگاه دانستی که مرض
حار است ونبض ضعیف الحرکه است خواهی دانست که در روح حیوانی آفت است
بسبب سده که مانع نفوذ حیوانات است بانجا ودر امراض بارده میباشد نبض
بطئ الحرکه لکن قوة نبض نیست ضعیف وهرگاه قوة نبض ضعیف باشد خواهی دانست
انیکه در انجا سده است که مانع نفوذ روح یا غیر آنست وواجب است در امراض
عظیمه خصوصا امراض که در تمام بدن باشد انیکه توجه وتفقد احوال نبض در چند موضع
از پاها ودستها وغیره کرده شو تا انیکه واضح شو حقیقت کار ودر امراضی که
مختص بیک عضو باشد واجب است که تفقد وجستجوی نبضی که نزدیک بآن عضو است
کرده شو زیراکه شناخته میشو احوال آن عضو وواجب است که دست بر نبض
بگذارند وقتیکه ساکن باشد علیل از حرکات بدنیه ونفسانیه واینهارا ذکر
کرده است براکلسوس در کتاب خود که موسوم است باد بورین بتفصیل
فصل پنجم از مقالهٔ دویم از جزو اول در بیان بول است بدانکه بول مائیست
که از غذا جدا شده ولیکن یا از خارج است ولیکن آنست که بعد باشد از مأکول

ومشروب ویا انیست که از داخل است واین آنست که بعد باشد از نفس عضو بسبب
سوء المزاج آن عضو یا مرکب است از هردو یعنی داخلا وخارجا واولی دلیل است بر
صحت جگر ومعده وگرده وهرگاه براید وبیرون کرده شو ودویمی دال است بر
امراض وبدی مزاج ومرکب از هردو دلالت میکند بر صحت ومرض هردو
وقاروره نیز منقسم میشو بر سه قسم پس میباشد یا کبرتیه یا زیبقیه یا ملحیه
پس رسوب وانچه ته نشین است در اسفل ظرف از زیبق است وطافی آن
از ملح ورنگ آن از کبریت وباید قاروره را وقتی بگیرند که قبل از اخذ آن
آب وشراب وطعام نخورده باشد مگر قلیلا از نان خشک یا گوشتی بغیر آب
واگر مرض حار باشد ومریض طاقت صبر بر شراب نیاورد پس واجب است که
دانسته شو مقدار آنچه را خورده است از آب پس در وقت دیدن قاروره
ملاحظهٔ مقداری که آب خورده است وتفاوت رنگ آن کرده شو ونیز بول
یاقوتی دلیل است بر امراض کبرتیه ونضج یافته شده بلوری فضله است دلالت
نمیکند بر چیزی ویاقوتی از آن را مراتبست بجهت کمی وزیادتی کبریت وبجهت اختلاط
آن با زیبق وملح ورسوب طافی دلیل است بر امراض دماغ در اکثر ورسوب
معلق دلیل است بر ثوران وهیجان وتغیر بدن بسبب احجار دل وشش

ومعده وجگر وسپرز در اکثر ورسوب ته نشین دلیل است بر امراض اسافل بدن
مثل گرده ومثانه وپشت ودرکین ورجلین وسزاوار است که هرگاه ارادهٔ گرفتن
قاروره کنی باید که بسازی از شیشهٔ صاف صورت انسانی مجوف وبگذاری آن صورت را
مع بول در یک گرم تا ظاهر شو صعود بول وحرکت آن پس بدان از صعود وحرکت
آن که از کدام عضو است وبر عضو دلالت میکند این پس سر وکرده نظر کن در آن
ودر حمیات وبائیه وامراض سمیه میباشد رنگ بول برنگ زرنیخ یا برنگ زنگار
پس اگر سم از زیبقیت باشد خواهد بود بر فوق بول دایرهٔ زنگاری رنگ واگر سم
از زرنیخیت باشد خواهد بود رسوب در ته قاروره مثل نوره وهرگاه دانستی این
علامات ودلایل را ودانستی سببهای آنرا قادر خواهی بود بر معالجه **فصل ششم**
از مقالهٔ دویم از جزو اول در بیان نوبتهای تب نائبه وادوار امراض وانیکه بعضی
متصلند ونوبت ندارند بدانکه اطبا ندانسته اند سر آنرا پس نسبت داده اند
بعضی را با عدم ونسبت داده اند بعضی را بحرکات قمر ونسبت داده اند بعضی را
بقوهٔ دافعه وانیست جز این نیست که ندانسته اند انمعنی را برای انیکه معلوم نکرده اند
تخم مرغ وصحت آنراکه متولد از ان شده پس چنانچه از برای نبات وقت معینی جهت
برآمدن وروئیدن وگل دادن وثمر دادن است همچنین برای حیوان نیز زمان

معتبر برای ولادت آن است پس همین قسم برای امراض نیز بحسب صورت نوعیه
بزرها و بیخهاست مثل تخمها و بیخهای نباتات پس از اینست که امراض متواتره
مثل صرع و برص و نقرس و جذام بتحقیق که ظاهر میشود بعد از هفت سال از ولادت
یا بعد از چهارده سال از ولادت یا بعد از بیست و شش سال یا بعد از سی سال
و اما بزر یعنی تخمهای امراض حادثه از خوردنیها و آشامیدنیها سریع الانبات
و الانمات است یعنی زود میروید و زود نمو کند و علاج آن نیز از امراض متواتره
اسهل است و گاه هست که سرعت انبات و بطؤ مرض بحسب موضع است که
تخم آن مرض در آنست چنانچه هرگاه این بزر در معده باشد خواهد بود سریع الظهور تر از
آنچه مثلاً در گرده باشد و مثلاً آنچه در جگر باشد نیز سریع الظهور تر است از آنچه در گرده
باشد و هرگاه مشابه یکدیگر باشد اصل مرض و بیخ آن متتابع میشود ظهورات مرض
و دائم میشود حصول مرض اولاً فاولاً یعنی بتدریج و کم کم تا آنکه دائمی شود و منقطع
نگردد مثلاً اینکه هرگاه اولاً بردی در کبد بهم رسد پس بحسب آن برد ضعفی در
قوی بهم میرسد و هرگاه ضعف بهم رسید در هضم صالح آن نقصان میپذیرد
و هرگاه هضم و طبخ صالح در کیلوس و کیموس نشد فسادی در غذائیکه بدل ما یتحلل است
عارض میشود رفته رفته زیاده میپذیرد تا میرسد بجائیکه جمیع اعضای غذای ضعیف

میگردد

میگردد و در اینصورت فساد کلی در غذای بدل ما یتحلل پیدا میگردد و در هر یک از
اعضا که لازم دارند انجذاب بدل ما یتحلل را از غذا انجذاب خواهد بود و خواهد
رسید غذای غیر صالح و صفت بسبب ضعیفی که دارد قادر بر اصلاح نیست پس سوء القنیه
که مقدمهٔ استسقاء است عارض میگردد و هرگاه چندی بر این بگذشت که اصلاح و علاج
آن بنحویکه لایق و مناسب است نتوانست شد پس منجر میگردد باستسقا تا آنکه
مستحکم شود استسقا و میرسد بجائیکه قابل علاج نباشد تا آنکه منتهی میشود بمرگ و هرگاه
نیز مشابهت بهم نرسد یعنی غذائیکه بدل ما یتحلل است بصورت صفرا و بلغم که تخم آن
مرض است نشد و بسبب قوهٔ طبیعت یا علاج کافی یا سبب دیگر از اسباب
اصلاح غذای ما یتحلل شد چنانچه بایست هضم کامل مناسب یافت منقطع میگردد
بیخ آن مرض دوام نمیگیرد و صحت مییابد **فصل هفتم** در علاج کلی و اشاره ببعضی از
معالجات بدانکه حق سبحانه و تعالی خلق کرد حجر مکرم را و گردانید در آن شفای جمیع
امراض برای اینکه اشرف است بالطبع از هر دوائی و معالجه میشود بآن امراض حاره
و بارده و صاف میسازد و اصلاح میکند خون را و مقوی ارواح و دافع سموم
و مصلح و مبرئ قروح ردیه است و امراضی که قبول علاج نمیکنند مگر در یکماه باین
حجر در یکروز شفا مییابند و امراضی که تا دوازده سال معالجه نپذیرد در یکماه

از این در دایره بر آیند و گفته اند اینکه دوا حفظ بلسان طبیعی میکند و میگرداند مزاج
منحرف را باعتدال و میگویند او را جوهر پنجم و طبیعت پنجم و کبریتی که احتراق نمیپذیرد
و مینامند این را نوع کامل و شمس سما و روح طبیعی و آیت ممد حیات برای هر یک از
مولدات پس میباشد اثر این دوا در هر نوعی بحسب آن نوع و این مثل دل است
برای بدن انسان پس از اینست حیات جمیع بدن بواسطه شراین و حرکت آن
و بسبب حس جمیع اعضاست و از اینست تغذیهٔ اعضا بوساطت کبد و عروق
پس تنوع فعل آن بحسب اختلاف موضع است پس نفع میرساند بهر مزاجی و طبیعتی و هر
مرضی و این جوهر خاص شریف عالیرا ممکن نیست وصول بآن مگر بصناعت کیمیا پس
برای اینست که این صناعت لایق است کسی را که یافته باشد صناعت طب را و بدانکه
جوهر خاص یافت میشود در هر مرکبی لیکن در این حجر تمامتر و کاملتر و ظاهرتر و شریفتر است
پس این جوهر یافت میشود در لولو و مرجان و زمرد و انواع یاقوت و نقره و طلا
و جمیع نباتات و حیوان و در عسل و شراب و گندم و پیدا نمیگردد و اخذ نمیشود مگر از
طریق کیمیا و کسیکه مالک صناعت کیمیا شده باشد قادر خواهد بود بر اینکه بگرداند
درخت غیر میوه را میوه دار و قادر است بر اینکه بگرداند درختی که در سالی یکدفعه میوه
بدهد بنحویکه در سالی چندین بار ثمر دهد و قادر است بر اینکه برآرد از فاسد

صالح را

صالح را و قادر است بر تبدیل نوع و برگردانیدن آن مثل اینکه سیب را به کند و به را
سیب نماید و بیرون از تلخ شیرینی و کامل کند معادن ناقصه را و برساند او را
بمرتبهٔ ذهبیت مثل اینکه مس را طلا میسازد و یاقوت را زمرد و قادر خواهد بود
بزیاده کردن و کم مثل اینکه قلیلی از طلا را بسیار کند و قادر است بر علاج جمیع امراض
و قادر است بر اینکه جاهل را عالم کند و آنست کلید آسمانها و زمینها پس میرسد بسوی
محیط عالم و مرکز زمین و اعماق بحار و قادر است بر اینکه ببیند جمیع آنچه در عالم است
از آئینهٔ این حجر و منت مر حکیم قدیم ازلی را بر اینکه الهام کرده نوع انسان را بمعرفت
این حجر و معرفت تدبیر آن پس بتحقیق بسبب معرفت این صناعت میشود انسان انسان
کامل و موسوم این حجر مکرم بزبان یونانی الیالصوفیه یعنی حکمت کلیه **فصل هشتم**
در خواص اشیاء و معرفت از شکلهای آنها و غلظت و رقتهای آنها و رایحهای آنها
و محل پیدایش و تولد آن اشیاء در آن بدانکه کسی که دانست حجر مکرم و تدبیر
آنرا محتاج نخواهد بود بچیز دیگر غیر آن و اما کسیکه نرسیده است باین مرتبه پس محتاج است
بمعرفت این چیزها برای اینکه تواند معالجهٔ امراض کرد بنحویکه سزاوار است
و بدانکه حق سبحانه و تعالی خلق اشیا کرد و ودیعت گذاشت در آنها خواص و منافع چند
که مطلع بر آنها میتوان شد از اشکال و احوال آنها که مذکور میشود **نوع اول**

در ادویهٔ که منسوب است بکواکب بدانکه آن ادویه که منسوب بزحل میباشد
خاردار خاکستری رنگ یا سیاه وطعم آن زمخت ورایحهٔ آن کریه ومتکوّن میشود
در اماکن تاریک خشک وجنوبه ومتکوّن میشود در اصلاح ونیک حال زحل واستقامت
وشرف آن ونافع است برای طحال وانچه متکوّن میشود در وقت بدی حال از رجعت
ورجعت وهبوط آن خواهد بود سمّی ونحس ومضر ابدان ودانسته میشود درین منزل از
کیفیت آن یعنی از اثر وخاصیت وکیفیت واز انجمله است خربق وبنک
وشوکران مشهور به بیخ تفت است وخانق النمر وجوز ماثل وعنب الثعلب
وسرخش وطرفا واسقولوقندریون وسرو وابهال وسنا وکبر وبسفایج
وعصا الراعی وخلاف وفنجنکشت وقطف وسلف وکرفس واسرب
وادویهٔ منسوب بمشتری ادویهٔ دهنیت دار است که طعم ورایحهٔ آن خوش
باشد یعنی نیکو ذائقه وخوشبو باشد وکلش سرخ یا آسمانی وورقش سطح وصاف
باشد ودر مواضع چرب بروید ونیز نفع میرساند کبد را وصاف میکند خون را
وملتحم میسازد جراحات را واز انجمله است بلسان وقرنفل بستانی فرنجمشک ودارچینی
وریباس وزرشک وبتولکا وقنطریون وورد وشاهتره وبوصیر واسغر وبادام
واستقیطس وکمافیطوس وقوة الصبغ وراوند ومرجان ادویه که منسوب است

بمریخ میباشد لونش مایل بحمرت وخشن وخاردار وچیزهای سوزاننده ومنابت
آن اماکن یابسه است واز انجمله است انجره وسوکسد وعلیق علیق نباتی است
خاردار وبرگ وگلش شبیه بگلی شایه سرخ وثمر آن شبیه بتوت سیاه در ترکی
بکوریکان نامند وعوسج درختی است شبیه بدرخت انار وپر خار وثمرش بقدر
نخود ومایل بطول وسرخ رنگ وشبرم نباتی است شیردار وسقمونی قوی وقتال
ویتوعات یتوع اسم جنس جمیع نبات شیردار است وادویه که منسوب است بشمس
انجیر هائی است که رسید وخوشبو ولذید وگلش زرد وبرگش سبز باشد وآن
چیزهائیکه در موضع شکوفه در زیر شعاع آفتاب باشند وادویهٔ مقوی روح وقلب
ودماغ است واز انجمله است زعفران واترج ونارنج وراس وبارنجبویه وسداب
واکلیل الجبل واسقولوقندریون وغار وادویه که منسوب است بزهره طعمش
شیرین وگلش سفید برگ او نرم واز انجمله است خصیة الثعلب وسوسن سفید
ونرجس وورد ابیض ونیلوفر وانجر وبصل الترید که ملبوس باشد
وادویه که منسوب بعطارد است میباشد الوانش مختلف ومیروید در
مواضع ریگ زار وهرچه ثمرش متعلق باشد مثل خرنوب وجمیع ادویهٔ
که نافع است برای ریه وادویه که نافع است برای زبان واز انجمله است

حشیشة الزجاج وآن گیاهی است که در شوره زار ومحوطها میروید وشاخهای او
باریک ومایل بسرخی وگیاه وبرگش خشن ومرغب ودر شاخها چیزی شبیه تخم
بقدر برنج وخشن وبسیار تلخ که جاهای پیچیده وبابونج وخندقوت که آنهم
چیزی است که از لوبیچه بزرگتر از زادیوابت وبستانی شهد رمیانمند وقطی
وعر ودیق مویزک علی است وجوز وادویه که محلل ریاح ومفتح سدد باشد
وادویه که منسوب است بقمر برگش غلیظ وملایم ونرم وکثیر المائیت
ومیروید در زمینهای بسیار نمناک واز انجمله است کدو وخیار وکرنب
وخس وتفاح وخشخاش وقارانیا وفطر وکماة وعدس الماء وطلامور
وثوم وبصل وکراث وهرچه در میان آبها ونزدیک آن میروید نوع دوّم
در ادویهٔ که منسوب است باخلاط ادویه که منسوب است بخون واز انجمله است
قرنفل بستانی وگل سرخ وفاوانیا ولسان الثور وبنفشه وشاهتره وعرق
داناغالیس وقوة الصبغ وتخار وشاهطرون پس اینست ادویه که خون را
صاف وشفاف میکند ومعین است بر تولد خون چنانچه قرنفل بستانی وگل سرخ
وعرق السوس وبنفشه وداناغالیس وشاهطرون خون را زیاد میکند
وقوت میدهد لسان الثور وشاهتره صاف میکند خون را وتنقیه میدهد اورا

وقوة الصبغ ادرار مینماید خون زاید را ومعین است بر وضع حمل وسنجار وطرامتیلا
واسطوریطا وصندل احمر وطین ارمنی ودم الاخوین حبس میکند خون را وباز
میدارد اورا از جریان وسیلان وادویه که منسوب است بصفرا واز انجمله است
راوند وهلیلج زرد وگل جوی وزعفران وکمافیطوس وخلدونیا وحماض واترج
واینها نافع اند جمیع امراض صفراویه را مثل قوبا وجرب وحکه ویرقان
وادویه که منسوب است بسودا واز انجمله است دواهائیکه رنگ اینها سیاه و
طعم اینها عفص باشد مثل بسفایج وخربق سیاه وسنا واساروند وسرخس
وکبر وفاشرا وطرفا وآس بری اما خربق سیاه اخراج میکند جمیع انواع سودا وتیط
ونافع است جمیع امراض سوداویه را وسنا مکی اخراج میسازد از صفرا چیزیراکه احتراق
یافته باشد وتحلیل میبرد ریاح را وبسفایج تقدیر سودا میکند ونضج میدهد اورا
واساروند نافع است بحجر ربعی وسرخش زایل میسازد آثار سودا را که از
جلا وهمچنین است فاشرا وادویه که منسوب است ببلغم لیکن آن چیزهائیست که
در زیر شعاع قمر باشد مثل تخم حنظل وغاریقون وقثاء الحمار وحلبوب وقسط
پس از انجمله است چیزیکه اخراج بلغم مینماید واز انجمله است چیزیکه تقدیر او میکند
نوع سیّم سوداویه که بدماغ است وهرچه منسوب بقمر باشد دماغ را نافع است

وازانجمله است کهربا وعنبر ولولو ومرجان وزمرد ویاقوت ازرق ونقره
وازانجمله است چیزیکه نافع است صرع را وازانجمله است چیزیکه تخفیف رطوبات مینماید
وقوت میدهد عضو را وهرچیزیکه سر داشته باشد نافع است برای سر مثل عود صلیب
که آن نافع است بجمیع امراض سر وهمچنین است خشخاش ونیلوفر برای امراض سر
ودماغ حادّه وادویهٔ مشابه بشعر باشد نافع است برای شعر وازانجمله است پرسیاوشان
وخیصوم واشنه وبوسیر وادویهٔ که مختص بعین است وادویه که منسوبست بشمس
وادویهٔ مشرفه ودرخشان مثل راسن وهیوفاریقون واذریون وزعفران
وفلدونیا وافراجیا وکل افلدمور وطلا ویاقوت ازرق وبابونج وادویهٔ که
مناسب گوش است وازانجمله است اذان الفار وبخور مریم وبرگ آن
وادویهٔ که مختص بدندانست اصل الوخس وقشر حب الصنوبر است وادویهٔ
که مختص بریه است وازانجمله است سعالی وحشیشة الربه ودر نسخهٔ خشخاش برای
آن نوشته واسقابیور وبوسیر واررولقا وخطمی وفراسیون پس اینها نافع اند
جمیع علل ریه را آن چیزهائیکه منسوب است بشمس ازانجمله است
جوزبوا واترج وبلادر وانله وزعفران وهیوفاریقون وراسن وغار وریان
وذهب وبادرنجبویه وفارنج وسفرجل وبسباسه پس اینها هست نافع

امراض قلب را منفعتی ظاهر وادویه که مختص است بقلب انجیرهائیست که منسوب
بمشتری ومریخ هردو باشد مثل قرنفل بستانی ولسان الثور وصبر وابانعا
وعروق السوس وهلیون وقوة الصبغ وذهب وادویه که مختص بمراره است
غریمونیا که مغز غافت باشد وکمافیطوس وراوند وقنطوریون ودقیق وغلیظ
وادویه که مناسب طحال است انجیرهائیست که منسوب بزحل باشد مثل خربق
سیاه وبسفایج وسنا وطرفا واسارون واسقولوقندریون وپرسیاوشان
ولاجورد وحجر ارمنی وطرطیر که مغز دار تو باشد وادویه که منسوبست بمعده
زنجبیل است وجوزبوا ونجبر واسقیل ولوف الحیه وادویه که منسوبست بکلیه
انجیرهائیست که متولد شوند از اشتراک قمر وزهره مثل شاطریون وخصیة الثعلب
وشقاقل ومشک وبهمن سرخ وبهمن سفید وزباد ولوبیا وجوزبوا وادویه
که منسوبست بانثیین ترجس وبلبوس وخصیة الثعلب ونیلوفر ومشک
وادویه که منسوبست بمثانه انهائیست که متولد میشوند بمشارکت زحل وقمر
وازانجمله است کاکنج وورق سنا ولحیة التیس وحب القلب وحجر الیهود
وحجر اسفنج وطراغیون وادویه که منسوبست برحم زراوند است بانواعه
ومر وحلتیت وسوسن سفید واسارون وحجر الکتمت وبادرنجبویه وفاشرا

وادویه که منسوبست بامعاء لبلاب است وقیوس ودر نسخه عینوس نوشته
وکرمة البریة وفاشرا واشله که مغز جدوار است وسرنیا وکشوث وعلیق
وادویه که مناسب زبان است لسان الثور ولسان الکلب ولسان العصافیر
ادویه که مناسب مفاصل است سورنجان وبوزیدان وخروع وعرطنیثا
وهمین ادویه نیز نافع است نقرس ورعشه را وادویهٔ نافعهٔ ناخن وباد آورده است
وکاردینا نیز شکاهی وقرسعنه وغرغر وهمین ادویه تسکین ناخن میکند وبرای ذات
الجنب نیز نافع است وادویه که مناسب اورام شود سبع است ادویهٔ است که
مسدیرة الاصول باشد مثل بخور المریم وفلدونیا صغیر ولوف الحیه وبرسیا
وسکبینج وغاریقون وثوم وبصل وادویه که مناسب جراحات است
دوائیست که در رگهای او نقطها باشد مثل انواع هیوفاریقون واسقلیطس
وشونکافوانیا واسطرطیوس ورعی الحمام وغافت وجمیع ادویهٔ لعابیه ولزجه
وصمغیه نافعند قروح وجروح را مثل اسقطیس کبیر وخطمی واکلیل الشمس وورق
وصبر ومر وکندر ودم الاخوین وضمغ البطم ومصطکی وقومالیح وانزروت
وادویه که در برگهای او نقطها باشد وخشونت باشد نافع است حکه وجرب
وقوبا را مثل اسقابیور وحماض وبسفایج واسقولوقندریون واهیل

وادویه که در آن مشابهتی بحیوان باشد نافع است نهش همان حیوان را وازانجمله است لوف الحیه که نافع است افاعی را وهمچنین است شوک الجمال که نافع است
نهش حیه را وهمچنین حشیشة العقرب نافع است لدغ ازرا وبذر قطونا میکشد
براغیث را وازانجمله درونج که نافع لدغ عقرب است واسکوربودا وبوسیر
ولوف الحیه کبیر وزراوند طویل وبوطرسیون همه ازین قبیل است وجمله آنچه ذکر
شد دانسته میشود خاصیت بعض احوال ظاهره وگاهی استدلال میشود از احوال
باطنهٔ آن بر خاصیت آن خصوصاً بچیزیکه در آن هست از ملح وکبریت وزیبق
تمامی طعمها از ملح است وتمامی رایحها از کبریت است ورنگها از زیبق است
وهرکس که حذاقتی درین صنعت داشته باشد استدلال میکند از امور ظاهره
بر امور باطنه ومیداند نسبت میان صورت ظاهره وباطنه را وحکم میکند
بدانچه مناسب آن باشد خصوصاً هرگاه تجربه را نیز بآن منضم کرده مقالهٔ ششم
در بیان طریق چگونگی تدابیر ادویه وتحلیل وتنقیهٔ آن بر طریقه ایشان یعنی صناعت
طب کیمیائی بدانکه خدای سبحانه وتعالی خلق کرده جمیع اشیا را بجهة انسان
وبرای قوام بدن وحفظ صحت وازالهٔ مرض لیکن چونکه هست بعض از ادویه
که نفوذ نمیکند در بدن بسبب ارضیت یا غلظت یا لزوجت اجزای آن

و بعضی نیز خالی نیست از سمیت یا اینکه هست در آن منافع چند برای بدن انسان
بجهة اینکه عالم کون و فساد اسفلی است و ممکن نیست خلو آن از مثل این چیزها و چنانچه
در حکمت مقرر است که ترک خیر کثیر برای شر قلیل شر کثیر است لهذا محتاج است بتفریق
ضار از نافع و تلطیف غلیظ از رقیق آن و حصول این معنی نمیشود مگر از صناعت

فصل در بیان معرفت درجات حرارت بدانکه درجات نار چهار است
درجهٔ اولی نار حضانه است که در لغت بمعنی جانب شیء و ناحیهٔ آن باشد
یعنی یکجانب از آن ناریت دارد و آن حرارتی است که ممکن است مساس آن
باد **درجهٔ دویم** حرارت اشد از آن است بقلیلی بحیثیتی که لامس از آن
متنفر شود **درجهٔ سیم** از درجات اربعه حرارت محرقه است **چهارم** حرارت
نفس نار است و هر یک از این درجات چهارگانه عرض و اثری است مثل این
است که حرارت چهارمی اولاً گرم میکند و ثانیاً جسم را منحل میسازد و ثالثاً
متفرق میسازد و بعضی تمثیل نموده اند باین نحو که درجهٔ اولی از حرارت را
بحمام نسبت داده اند و دویم را بخاکستر و سیم را برمل و ببرادهٔ حدید
محمات و چهارم را بنفس آتش و ممکن است نقل اولی بثانی و ثانی را باولی
و استعمال درجات بحسب مادهٔ آن چیز است پس نبات را کفایت میکند

درجهٔ اولی و ثانیه و مثلاً معدن محتاج است سیم و چهارم در هر عملی یافت میشود
مراتب چنانچه **در تقطیر** اولاً سخونیت میرسد و گرم میشود پس بجوش میآید
پس دود میکند و میسوزد و پس نرم میکند آنرا آتش تا اینکه میگردد لون او
بلون آتش پس میگوییم هست از ادویه چیزیکه گذاشته میشود نفس آن بر آتش
بغیر وساطت آلتی و ظرفی هست از آنجمله چیزیکه محیط میشود باو نار بغیر مباشرت جرم
نار بآن و هست از آنجمله چیزیکه هست تدبیر آن اینکه آتش بر روی آن باشد
مثل آتش شیشه گران و میگویند اینرا نار معکوسه و از آنجمله است نار حمام
یابس و از آنجمله است حمام ماریه و از آنجمله بخاریه این آن چیزهائی است که
مشهور است و هست اهل صناعت کیمیائیه را نیز اشیاء دیگر آن محتاج الیه
نیست در اینجا و مخفی نماند که بر کسی که درایت و حذاقت در این علم داشته
باشد اینکه برای این اعمال آلات مخصوصه هست مثل انواع انبیقها
و قرعها و افلاطونی **صفت قرع برای تقطیر** و بوتقات یعنی بوطقها
و مقرعها و غیاثات برای آب کردن و عقد و حرق و تکلیس و غیره
بدانکه جمیع اعمال بر دو وجه است یا بتفریق و تحلیل است و یا بجمع کردن
و تجمید اما تفریق و تحلیل یا بحل است یا بسحق و یا بحرق و یا بتکلیس

و یا بتقطیر و یا بتعفین و یا بتخمیر و یا بتقیع و یا بطبخ و یا بتصفیه و یا بالطبخ
الطبیعی مثل اینکه بگذارند در سرگین اسب نه بجهة تعفین بلکه برای طبخ طبیعی که
قابل تقطیر و تصعید شود و جمع و تجمید یا بعقد است یا بتغیر و تکمیس و حفظ و در این
داخل است ترتیب و طبخ طبیعی و دانستن اینها همه لازم است کسی را که خواهد
این صناعت را بداند و زود باشد که مذکور کنیم هر یک از اینها را در جای خود

فصل ششم در طریق سحق و مراد از سحق تصغیر اجزاء است بغایت اتم
برای اینکه خوب ظاهر شود قوتهای مسحوق که کامن در آن است یعنی قوتهائیکه در باطن
ادویه است خوب ظاهر گردد و بروز کند و نیز برای اینکه آسان شود امتزاج
آن بغیرش و بدانکه معدنیات محتاجند بزیادتی سحق و هر قدریکه مبالغه در
سحق اینها شود و هبا گردد زیاده میشود قوتش و هست از ادویه چیزهائیکه قابل
سحق کامل و مبالغه در آن نیست مثل سقمونیا و راوند زیرا که هرگاه اینها
سحق بلیغ بیابند باقی نمیماند از قوتهای اینها مگر قلیلی یعنی قوت اینها ضعیف میگردد
و واجب است اینکه مبالغه در سحق ادویهٔ مراهم و ضمادات جراحت کنده
کرده شود برای اینکه اثر دوا در اعماق محل مزبور که مستور جراحت بخون باشد
و بزودی تواند رسید و مبالغه و سحق در ادویهٔ حبوب کرده نشود برای اینکه

مدتی در معده تواند ماند تا اثر فعل خود را ظاهر تواند کرد و ادویه را در هاون
مس سحق کنند و ادویه که در آن طعم حموضت یا دهنیت باشد در هاون مس
سحق نکنند و در هاون سنگ سحق کنند و نوع دیگر هست از سحق که آنرا باید
بقهر و سختی سحق و صلایه کرد و باین طور است سحق احجار و الکحل و همچنین است ادویه
که برای صبغ و رنگ است که بقهر و غضب باید سحق نمود و از آنجمله ادویه
که براده باید کرد از مبرد یعنی سوهان و محتاج است براده کردن ادویهٔ صلبه
عسرة السحق معدنی کیمیائی مثل فلزات و ادویهٔ شرابا بیترا مثل اخشاب عسرة السحق

فصل دویم در بیان حل اما حل سائر کردن چیزهائی است که منعقده و جامد است
مثل معدن و نبات و اجزای حیوان پس از آنجمله است چیزهائیکه باتش و حرارت
باید حل کردن مثل معدنیات و شموم و علکها مثل زفت و مومیا و غیره
و از آنجمله است چیزهائیکه حل باید کرد با بعضی از مائیات مثل اینکه صمغ ها را
با آب و مقل را با آب کنند تا و امثال اینها و حل معدنیات بآبهای
تند است یعنی تیزابها و ماء الزرنیخ و سرکه های تند مقطر و غایت مطلب از
حل تنقیه و تصفیه حل کرده شده است از چیزهائیکه محتاج بآن نیست و آسانی
و بسهولت ممزوج شدن آنست بغیرش و هست نوعی از حل که میباشد

برطوبت هوا چنانچه میباشد این طریق در املاح یا چیزیکه در ان ملح باشد
وداخل است درین حل شب و بارود و طرطیر وزاجات و باین طریق منحل
میشود بعض معدنیات **وبعضی طریق حل اینست** که سحق کنند چیزرا که حل آن
منظور است از نمک یا غیرآن و بگذارند بر صفحهٔ از شیشه یا سنگ رخام کشاده
و پهن کنند بران مسحوق مزبور را و بگیرند دور آنرا بموم یا بچیزیکه مانع سیلان
آنچیز که حل آن منظور است باشد و قرار دهند برای آن از یکطرف مخرجی
و میل دهند و کج کنند صفحه را اندکی بطرف بدر رو مخرج و بگذارند در آن مخرج
بدر رو فتیله از صوف بمقدار قلیلی و بگذارند در زیر مخرج مزبور ظرفی مزجج در
کودرکه سرد باشد یا در چاهی عمیق خصوصاً در ایام گرما و تابستان پس باینطریق
حل آن بسهولت و سرعت خواهد شد لیکن از انجمله چیزهاست که دیرتر منحل گردد
و چیزهائیکه بعد از یکهفته و چیزهائیکه بعد از یکماه و چیزهائیکه بعد از یکسال انحلال میپزیرد
و هرگاه خواهی که حال او بزودی شود پس بچکان بران قطرهٔ از سرکه و آب که موجب
سرعت حل آنست و بهمین طریق میسازند مرجان و زعفران الحدید و طرطیر را
فصل در بیان احراق و تکلیس اما مراد از تکلیس یعنی بریان کردن و تحلیل رطوبت
آنست همچنانکه بریان میکنند راوند را و برای آنکه رطوبت سهلتر آن تحلیل رود

و باقی ماند ارضیهٔ قابضهٔ آن و محتاج الیه است شربائی در اعمال طب باین و میباشد
این بریان کردن بر روی تابهٔ از آهن یا پارچهٔ از سفال **اما طریق احراق**
و این تکلیس شیئی است یا خاکستر کردن آن بآتش همچنانکه بعمل میآرند انتیمونی را
در شاخ گوزن و طرطیر وغیره و نیز لازم است شربائی را نیز و میباشد این احراق
بر دو وجه یکی آنکه یا او را بتنهائی بسوزانند یا با چیز دیگر که معین شود بر حرق آن مثل
سوختن مس با کبریت **اما تکلیس** پس بتحقیق که میباشد این در معدنیات برای
آنکه آسان شود حل و امتزاج آن با غیرش یا برای آنکه کسب حدت کند از آتش
و مراد از آتش در اینجا یا آتش بالقوه است یا آتش بالفعل اما آتش بالقوه
پس آن تکلیس است به تیزابها و ارواح لطیفه و بعض اشیا بنفسه محرق میشود
و بعض اشیا محتاج است بانضمام با چیز دیگر که معین شود بر احراق آن چنانچه مفصلاً
مذکور خواهد شد **اما تکلیس طلا** باینطریق است که بگیرند یک جزو از طلا
و یک جزو از انتیمون که بمعنی سنگ سرمه باشد و شش جزو از زیبق و دو
جزو کبریت و مخلوط کنند همه را بر آتش تا آنکه بسوزد کبریت و بپرد زیبق
پس بگردد طلا خاک مکلس و گاه هست که بغیر انتیمون و تکلیس میکنند
اما تکلیس نقره باین طریق است که بسازند از ان صفایح بسیار نازک

و بگیرند از ان یک جزو و از زیبق مصعد نیز یک جزو و سحق کنند زیبق مصعد مزبور را
و بپاشند بر صفایح نقرهٔ مسطوره و بگذارند بر آتش تا آنکه بپرد زیبق و بماند
نقره مثل رماد **مکلس حدید** باینطریق است که بگیرند برادهٔ حدید را با مثل آن
کبریت مسحوق و بسوزانند در مغرفهٔ آهنی یا بوطق تا آنکه منقطع شود از آن دود
و بعض مردم میکنند برادهٔ حدید و کبریت را متساوین با سرکهٔ که در ان زاج حل
کرده باشند و بگذارند چند روز پس بیرون می آید مکلس و اسرب را میسوزانند
بکبریت و قلع را نیز برین منوال **اما انتیمون** پس بعض مردم سحق میکنند اورا
با مثل آن از بارود و میپرانند بارود را و بعض میسوزانند او را با بارود
در بوطق و بعد از احراق میگذارند او را در آبی که گرم شده باشد تا آنکه
باقی بارود در آب منحل شود و مغسول گردد و در نزد این طایفه میباشد این انتیمون
محرق از زعفران معدنی و بعض مردم سحق میکنند انتیمون را با آب باران سال
پرینلا و در نسخه برتورلیون و احراق مینمایند او را و نیز بهتر است **مکلس طرطیر**
اما طرطیر را پس میگذارند در ظرفی از سفال و میگذارند او را در قرنی که میپزند
در ان آجر یعنی در اشخوانهٔ آجرپزی تا آنکه سفید شود پس محلول میکنند او را با آب
گرم و صاف مینمایند و عقد میکنند بر آتش پس حل میکنند با آب گرم و با

عقد میکنند نیز بدستور و حل میسازند همچنین چندین مرتبه و هرچه و هر قدر که
زیاده حل و عقد کنند بهتر خواهد بود **اما احجار معدنیه را** پس سحق مینمایند
با نصف آن از کبریت و احراق میکنند در بوطق گلی یا مغرفهٔ آهنی **وجه دویم**
در بیان احراقی که میباشد از آتش بالقوه بدانکه این حرق بهتر است از حرق
اول و بیشتر مستعمل است و آن میباشد از آبهای گرم یعنی تیزابها و ارواح
لطیفه و میباشد از زیبق مکلس یا آب حار را سرسرتیپاقوس یعنی راست
و ثابت و نیز ابهای حار و ارواح را انواع بسیار است مثل ماء الفاروق
و ماء الزرنیخ و روح الملح و روح الزاج و صاعد بخار یعنی سرکهٔ مصعد و ماء الکبریت
مقطر یعنی گوگرد که دستور اخذ هر یک نوشته خواهد شد **و بدانکه** آبهائی که حل نقره
کنند حل طلا میکنند و آبهائی که حل طلا میکنند حل نقره نخواهند کرد **اما طریق**
تقطیر خل پس باید تقطیر کرد با قرع و انبیق بحرارت حاره در حمام خشک یعنی حمام
ماریه یا بر خاکستر گرم پس اول چیزیکه بر آید از ان رطوبت خواهد بود پس بیندازند
او را پس تصعید و تقطیر کنند آنچیز را که در ان فایده است و هر قدر که تکرار
تقطیر کنند مقطر مزبور را قوی‌تر خواهد بود پس بعض مردم ضم میسازند با خل طرطیر را
که برای هر یک رطل خل اوقیهٔ از هر یک از زاج و طرطیر داخل نموده تقطیر مینمایند

ولین قسم را مینامند خل الاصفر و نوع دیگر هست که تقطیر میکنند با صمغ البطم که در هر
رطل از خل دو رطل از صمغ البطم کنند و این نوع حل احجار و اجسام صلبه میکنند
از اینجا شروع نوشتن مذکور اما روح ملح و روح بارود پس باین نحو است که
سحق کنند ملح یا بارود را با سه شش آن از گل مجفف و تقطیر کنند در افلاطونی
و این هر دو روح حل میسازند جمیع معدنیات را اما ماء الفاروق پس ترکیب آن
بچندین نوع است اما آنچه بالفعل مستعمل میان مردم است که تقطیر کنند از زاج
و بارود برابر و مراد از بارود در اینجا شوره قلمی است و این حل نقره و مکلس زیبق
میکنند و نوع دیگر نیست که مقطر کنند دو جزو از زاج را با یک جزو از بارود یعنی شوره
و این قسم حل نقره و انتیمون میکنند و مستعمل در کتب جابر نیست که تقطیر کنند یک رطل از
زاج را با نصف رطل بارود با ربع رطل از شب و کیفیت تقطیر این آبها اینست
که بگیرند ادویه مذکوره را و جو کوب نموده بگذارند در قرعه مطین بگل حکمت و بگذارند
با ادویه مذکوره بقدر نصف یا ربع آن ادویه مزبوره از رمل یا طین مجفف و بگذارند
و بگذارند بر آتش بعد از آنکه شد وصل محکم نموده کنند که خالی از منفذ باشد
و بگذارند در آن مخرج کوچکی برای خروج بعض بخارها تا قرع شکسته نشود و واجب است
که قابله کلان باشد و اما کوارنش که ماء الذهب است پس آنست که هرگاه

زیاده کنند در ماء الفاروق نوشادر و تقطیر کنند خواهد بود مقطر مزبور ماء الذهب
اما کیفیت تکلیس و حل باین آبها عادة اینست که بگیرند از براده
آن معدنی که مطلوب است حل یا از مکلس آن چیز را که خواهند و بگذارند
در شیشه یا ظرف چینی و بریزند بر روی آن از آب حادّه یعنی تیزاب بقدریکه
چهار انگشت بعرض برد بر روی آن بایستد و بگذارند بر خاکستر گرم یا حمام
یابس و لیکن خواهد بود اسرع عملاً پس آن منحل خواهد شد پس هرگاه اراده کنی
جدا کردن محلول را از آب حادّه تقطیر کن بر آن چند قطره از دهن طرطیر از
برای اینکه جدا شود محلول در اسفل شیشه یا کاسه یا آنکه بگذارند بر آن چیزی
از آب مالح حادّ پس بتحقیق که جدا میگردد محلول او نیز و اما ملح حل بکند زعفران
آن است که فرو برند صفایح حدید را در عرق کبریت و بگذارند در مکان نمناک
چند روز پس بگیرند چیزیکه بر روی صفایح از ملح زعفران بسته و پوشیده شده باشد
و بردارند و باز صفحه را بهمین دستور در عرق کبریت فرو برده در جای نمناک
چند روز بگذارند تا باز بر روی صفحه مزبور بسته شود و بهمین دستور بعمل آرند
و بگذارند تا اینکه برداشته شود از آن بقدریکه خواهند پس اینست زعفران الحدید
و ملح و گاه هست که بگیرند از برای هر یک جزو از حدید براده هشت جزو از

زیبق و ملغمه کنند با یکدیگر و بسوزانند بر آتش تا اینکه بپرد زیبق و بماند زعفران حدید
و واجب است اینکه نباشد زیبق کمتر از چهار برابر و نه بیشتر از هشت برابر
و گاه هست که میگیرند زعفران الحدید و سکر الاسرب را با این طریق که بیاویزند
صفایح حدید و صفایح اسرب را بر تیزابهای حادّه که نزدیک بآن باشد و متصل
نشود بآن تیزاب در مکان گرمی بحیثیتی که صعود کند از آب حادّه مزبوره بخار لطیفی
بر صفایح مذکوره پس بر روی آن صفایح خواهد شد زعفران الحدید و سکر الاسرب
پس بردارند از روی صفایح مذکوره برفق خصوصاً با پای ارنب یا چیزی که پشم دار
که نرم و ملایم باشد فصل در بیان تعفین و تخمیر اما تعفین در نزد این طایفه
نضج طبیعی است و نامیده اند بعض دیگر این طریق را تخمیر و مفهوم میگردد از اطلاق
این لفظ بمعنی که انحلال شیء است بحرارت و رطوبت پس هرگاه بوده باشد
این عمل از برای تفریق مینامند این عمل را تعفین و گر بوده باشد از برای تقطیر
موسوم میگردد بتخمیر و این اقدم مرتبه است از تعفین لیکن هرگاه اراده کنیم تقطیر ادهان
و ارواح را پس واجب نیست که مقدم بداریم تعفین را و طایفه ممنوع داشته اند
تخمیر و تعفین را زیرا که قایلند باینکه در تعفین برطرف میشود قوت آن چیز یا ضعیف
میگردد و جوب آن اینست که فرق است میان تعفین طبیعی و تعفین صناعی

و هرچند که فاعل هر یک از این دو تعفین حرارت خارجه غریبه است پس بتحقیق که در
تعفین طبیعی میرسد تغیّر بمرتبه کمال و در تعفین صناعی نیست و جز این نیست که تغیّر
بقدر حل و تفریق و مستعد ساختن آنچیز است برای عمل ثانی و مراد از تخمیر جمع کردن
اجزای متفرقه و امتزاج آنست برای اینکه برارند و ظاهر سازند قوتهای آنرا از قوه
بفعل باعانت حرارت خارجیه غریبه چنانچه خمیره میگردد و میرسد خمیر آرد گندم
و غیره از بسیار زدن و قدری گذاشتن و تقطیر و تحلیل بدون تعفین یا تخمیر
عسیر و دشوار است و کیفیت تعفین و تخمیر مخفی نخواهد بود که اصل در تخمیر و تعفین حرارت
خارجیه است و این حرارت خارجیه مختلف است در قوه و ضعف و در نرمی و حدت
و در رطوبت و یبوست و آنچه معمول و مستعمل است در اینجا حمام ماریه و حمام بخاریه
و تعفین باین طریق که مذکور میشود پسندیده است و در نزد ارباب صناعت و آن
اینست که بگذارند آب در دیگ بر روی آتش و بپوشانند سر دیگ را از صافی
و بریزند و پر کنند صافی مزبور را از سپوس یا کاه حشیش کوبیده یا کاه نرم کرده
پس بگذارند شیشه یا کاسه که در آن دوائیست که اراده تعفین آن دارند
بر روی نخاله مذکوره یا حشیش مزبور پس بگذارند بر روی همه پوششی یا سرپوش
کلانی که موافق آن و مانع نفوذ بخاریه بیرون باشد پس برافروزند آتش

در زیر دیگ از برای اینکه مرتفع شود و برسد بخار بظرفی که در آنست و گاه است
که میباشد تعفین و تخمیر باین طریق که دفن کنند شیشهٔ دوای مزبور را در سرگین آن
و این دفن **در سرگین بچند نحو است** و بهترین طریق آنست که حفر کنند چاهی پس
بگذارند در اسفل آن از سرگین خیول بقدر ارتفاع چهار انگشت پس بگذارند بر آن
بقدر دو انگشت خاک خالص پس باز بقدر چهار انگشت از زبل پس باز بقدر
دو انگشت خاک خالص بریزند و بهمین دستور بعمل آرند تا اینکه پر شود نصف چاه
مزبور بر روی آن سرگین که در وسط چاه است شیشهٔ دوائی که ارادهٔ حل آن دارند
و باز بریزند بر روی آن زبل بقدر چهار انگشت و باز از خاک بریزند بقدر دو انگشت
و بهمین دستور پر کنند تمام چاه را پس بپاشند بر روی آن کرم کم کم در هر روزی
و گاه است که بدل میکنند آن گل خام را در هر هفته و گاه است که میگذارند عوض
زبل فضول و درد شراب و واجب است اینکه دهن ظرف دوای مزبور را خوب
مستحکم کنند از گل حکمت و بهترین خاکها از برای این کار خاکی است که موسوم است
بخاتم هرمس پس بعد از تطیین دهن ظرف دوا خشک کنند آنرا بر آتش و بهتر
آنست که بپاشند بر گل حکمت مذکور بعد از آنکه شیشه را گرفته باشند پیش از
آنکه خشک شود شیشه بورهٔ کوبیده پس خشک نموده و طلا کنند بر روی آن موم گداخته

پس این بهتر و محکم‌تر است اما مدت تعفین مختلف است بحسب استعداد متعفن
زیرا اگر ایم باشد اگر رطب و سریع التعفین کفایت میکند مدت سه یا چهار
یا پنج روز ولکن اگر خشک باشد مثل ادویه محتاج است تا مدت دو هفته یا سه
هفته **فصل در کیفیت تنقیه و غسل** مراد از غسل تنقیه آن از اوساخ
و ادران است و مراد از اوساخ در اینجا چیزیست که محتاج بآن نباشد یعنی
کثافات و اضافات یا اینکه در وجود آن ضرری متصور باشد مثل ثفل و دود
و کثافات و غیره و میباشد این غسل بآبهای خالص یا از آبهای حاده و زود
باشد که بدانی همهٔ اینها را بعد از این مذکور خواهد شد مثلا هرگاه که اراده کنیم
زیبق را مغسول سازیم میگیریم از زیبق بقدریکه خواهیم و میشوئیم آنرا از آب
خاکستر و از آب نوره مکرر شسته باشند آنرا از آب خاکستر و نوره و باز مکرر
بشوئید با سرکه و نمک پس بگذارند در شیشه و بریزند بر آن شراب مصعد
بمقدار عرض چهار انگشت بر روی آن بایستد پس هرگاه تغیر یافت رنگ
صاعد شراب مزبور و سیاه گردید دُرد بریزند شراب مذکور را و بریزند
بر آن شراب مصعد تازه دیگر باره و همچنین چند مرتبه بعمل آرند تا بمرتبهٔ که رنگ
شراب مصعد تغیر در آن نیابد پس باین عمل اتمام مییابد غسل زیبق

فصل در کیفیت نقع و طبخ است اما نقع بمعنی خیسانیده و طبخ بمعنی جوشانیده است
بدانکه غایت مطلب از نقع و طبخ جدا کردن لطیف است از کثیف و گفته‌اند که
واجب است بوده باشد برای هر یک اوقیهٔ از دوا و یک رطل از آب و گاه است
که محتاج است در ادویهٔ صلبه مثل کیالوا و امثال آن که آن چوبی است بسیار
صلب اینکه اولاً بخیسانند پس طبخ دهند و همچنین است ادویهٔ یابسه مثل اقاقیا
بخلاف چیزهائیکه نرم و تر باشد مثل فواکه و آنچه شبیه باشد بآن **فصل در کیفیت
تصفیه** اما تصفیه خالص نمودن چیزیست از جسم غریبه که مخالط او باشد
و میباشد آن باین دستور که طبخ دهند آنرا و بزنند بر آن سفیدهٔ تخم مرغ که
محلول نموده باشند بآب در وقت طبخ یعنی اینکه در وقت جوش کف سفیدهٔ
تخم بر آن بزنند تا اینکه مرتفع شود اجسام غریبه حقیقه یعنی اوساخ و اجرام لطیفهٔ
آن مطبوخ بر سطح بالای آن بطرف کف مجتمع گردد تا بتدریج از کفگیر بردارند و اجزای
ثقیله ته نشین شود تا آنکه بعد از استقرار صاف آنرا گرفته دُرد ثقیل و کثیف بر بالای
نمد یا از لنذره و نبات دفعه بچکانند تا خوب صاف شود یا اینکه بطریق جر علقه
تصفیه نمایند و طریق جر علقه آنست که دوای مزبور را در ظرفی کنند و یکطرف
آنرا کج کرده طرف دیگر خالی متصل آن اندک پست‌تر گذاشته قرا صهای نمد

یا لنذره که یکسر آن بقدر دو انگشت در میان دوای مزبور و یکسر دیگر را در ظرف
خالی بگذارند تا صاف آن دوا نفوذ نمد یا لنذرهٔ مزبوره نموده بطریق تقاطر در
کاسهٔ خالی بچکد و نمد مزبور یا لنذره مانع نفوذ و صعود اجسام کثیفهٔ آن شده که در
ظرف دوم شود و صاف آن در ظرف خالی بچکد و گاه است که صاف کردن بطریق
فشردن میشود چنانچه روغن از بادام و جوز و غیره بر می‌آید و چنانچه لعاب بر میآرند
از بهدانه و بذر قطونا و غیره و گاه است که با منخل یعنی پرویزن صاف باید کرد
چنانچه بر می‌آرند عسل از خیار شنبر و آملهٔ مطبوخ را برای نوشدارو از موئینه و
پرویزن **فصل در کیفیت تقطیر** و این اوسع صناعات کیمیا است و اکثر عملها و استعمالها
باین است حتی اینکه گفته‌اند کیمیا تقطیر است و این تقطیر صعود بخارات است از رطوبتی
که کامن و مختفی است در جسم بسوی اعلی پس هرگاه برسد و یار شود برودت منعکس گردد
و فرود آید و جاری شود بطریق تقاطر و تعریق و گفته لیابیوس حکیم که تقطیر تصعید
جسم رطب هوائی است که مفارقت میکند از آن بسبب فعل حرارت ناریه
در آن بعضی گفته‌اند که تقطیر تصعید چیزیست که قابل صعود و تقطیر میشود چیزیکه قابل
تفریق و جدا شدن باشد و آنچیزی که قابل تفریق است چند مراتب دارد
پس از آنجمله چیزهائیست که قابل تفریق است بسرعت بسبب کثرت احتوائیت

ورطوبتی که درانست وازانجمله چیزیست که دشوارست تقطیر آن یا بسبب نیستی
دران است یا بسبب ثقل آن پس درین صورت صعود نمیکند مگر باتش تند
قوی یا در مکان قریب باتش که مسافت میان او وآتش کم باشد واین میباشد
از ساختن آلات تقطیر که بعضی طویل است وبعضی قصیر تقطیر کاهی میباشد بطریق صعود
بفوق وکاهی بطریق نزول باسفل واین طریق نزول باسفل را اتنکیس مینامند
وکاه میباشد بسوی یکطرف وتقطیر بسوی یکطرف در ماء الرقیه باید وبرای آتش
تقطیر سه مرتبه است اول مباشرت اوست بنفس آتش وثانی آنکه بخاکستر گرم
ومیکویند این تقطیر بسویت وکاه میباشد بکذاشتن آلت تقطیر در آب گرم ومیگویند
این را تقطیر رطوبت اما تقطیر بنفس آتش پس آن انست که بکذارند آلت تقطیر را
برنفس آتش یا بوساطت کذاشتن او در ظرف دیکر بر آتش پس انست که
بکیرند آلت تقطیر را از هر آلتی که باشد ومطین کنند بگل حکمت وبکذارند بر
حلقه از آهن که سه پایه داشته باشد پس شد کنند میان پایها را بگل حکمت
وباقی را کذارند در هر موضع از هر طرف سه پایه منفذی برای التهاب آتش
واین استعمال باین طریقه است وهر کاه اراده کنیم استخراج آبهای حاده یعنی
تیزابها را مثل تیزاب فاروقی وماء الزرنیخ وکاه است که برمیدارند ومیکیرند

تمام ابخارا

این آبها را بماء الرقیه وکاه است که تقطیر مینمایند آبهای حشایش رطب را بقرع
وانبیق که مشهور ومتعارف است میان مردم ودویم از اقسام اول تقطیر بحمام
خشک است واین میباشد برای بعض حشایش که سهل باشد صعود وتقطیر آن
ونوعی از تقطیر بسویت است که بکذارند آلت تقطیر را بر خاکستر گرم یا ریک یا براده
حدید گرم ونرمی وتندی وحرارت آتش باید که باشد موافق استعداد چیزیکه
تقطیر میکنند برای صعود یعنی قوت وضعف آتش موافق حال مقطر عنه باشد
سیم تقطیر رطوبت است بحمام ماریه یا بحمام رطب یا تقطیر بیک جانب وازین
میکویند تقطیر مایل ومیباشد این تقطیر برای اشیاء یابسه ثقیله والاتیکه استعمال
میکنند در اینجا نصف قرع است وماء الرقیه است والاتیکه موسوم است بفم
برفم یعنی دهن بردهن ومیباشد مباشرت بنفس آتش باینطریق که بکذارند
آلت را بر براده حدید یا رمل یا رماد وتقطیر نزول باسفل را اتنکیس مینامند
واین میباشد برای چیزهائیکه ممکن نباشد صعودش مثل بعض روغنها چنانکه روغن
کندم وروغن کشنیز وغیره پس کاه مباشرت آتش است بنفسه یا بر خاکستر
کرم وغیره وبعض چیزها را تکرار تقطیر باید کرد چندین دفعه برای اینکه برطرف شود
ازان اجزای غریبه تا آنکه جدا شود روغن ازان اما طریق ساختن گل حکمت

برای شد وصل آلات مزبوره بجهة استحکام وبرای تاب آوردن آلات
بر تندی وکرمی آتش باین طریق است که بکیرند از گل صاف کوزه کران خالص
ده جزو از خاکستر پخته دوجزو زبد البحر سه جزو واز خبث الحدید مسحوق یک جزو
واز موی بز دو جزو وخمیر کنند از خون میش وخوب بکوبد تا برسد صفت
گل حکمت دیکر بکیرند خبث الحدید وآجر مسحوق وطین فوبیلون که بمعنی خاک
رس خالص باشد از هر یک جزو وخمیر کنند همه را بسفیده تخم مرغ صفت گل
حکمت دیکر بکیرند آجر مسحوق وشیشه مسحوق از هر یک چهار جزو وطین حر
دوازده جزو وخمیر کنند باسفیده تخم مرغ وموی بز بقدر کفاف واخر کنند وکاه
هست که اضافه میکنند زفت وپیه وموم بقدر کفایت برای اینکه نترکد
وزیاده نشود لیکن در ساختن این گلها شرط است که خوب برسانند **فصل**
در کیفیت تصعید بدانکه تصعید تقطیر یابس است همچنانکه تقطیر تصعید رطب است
وجابر کفته است که تصعید تقطیر چیزی یابسی است که قابل صعود باشد وغایت
وانتهای مطلب از تصعید جدا کردن لطیف است از خلط ارضی یا تغییر دادن هیئت
چیزی که تصعید او مطلب است یا اینکه اکتساب حدت کند چنانکه میباشد در
زیبق واما آلت تصعید پس میباید که بوده باشد در کوتاهی وبلندی

بحسب

بحسب چیزیکه تصعید آن مطلوب است چنانچه در تصعید اشیاء عسرة الصعود آلت کوتاه
باید برای اینکه حرارت آتش بیشتر تواند رسد ودر اشیاء سهلة الصعود طولانی
بودن آلت مطلوب است چون آتش تصعید باید بسیار قوی باشد وشیشه طاقت
بران نخواهد داشت پس آلت تغییر شیشه از گل فخار یا مس یا مثل اینها چیز
باشد وبعض ادویه کاه است که بجهة تصعید باید برای غلبه داشتن ارواح
اجزای ارضیه آن پس تصعید میباید اجزای ارضیه آن نیز بمصاحبت ارواح
پس همچنین است وکاهی محتاج میشود باینکه مخلوط او سازند چیزی از اجزاء ارضیه مثل نمک
یا رمل واین نیز در حکم تصعید است لیکن بسوی اسفل اینکه حل کنند آنچیز را باآبهای حاده
تا اینکه استخراج یابد باین یا ممزوج سازد او را با ارواح لطیفه ویا بحل منعقد
چنانچه محلول میسازند مرجان ولؤلؤ را وبعد از اینکه حل کردند تقطیر کنند بران
دهن طرطیر پس محلول جدا میشود از آب بطریق ته نشین در اسفل ظرف در حالتی که
منعکس شده وملح طرطیر میکنند این فعل را اکر در زیبق پس این زیبق را هر کاه
بکذارند در آلتی که منعکس میشود در آن آهن تا منحل کردد در آن بر میکردد باز زنده
یعنی زیبق مزبور باز زنده میشود مثل اول واین بجهة آتشک دهن طرطیر باطل
میسازد عمل میاه سیاه حاده را پس میکردد زیبق بسوی اصل خود برای اینکه

میاه حادّه تاثیر نمیکند دران تاثیر بالغ تمامی که دور سازد انرا از صورت آن
بغایت بعید نیز انکه تیزابها را در زیبق انقدر اثری نیست زیبق را از صورت
اصلی خود دور سازد بمرتبه که باز بصورت اصلی خود نمیتواند برگشت **فصل**
در کیفیت عقد اما عقد تجمید سایل است و منع آن از سیلان نیز انکه چیزیکه
سایل و جاری باشد بسته شود و آن جاری نگردد و این میشود بفانی کردن رطوبتی که
باعث جریان و سیلان است مثل انکه می بندند نمک محلول را تا منجمد و بسته
گردد و بدستور زاج و طرطیر را پس میگذارند در محلول این چیزها بعد از آنکه
طبخ داده شد باتش معتدل قطعهٔ از چوب مثل راوند برای انکه بسته گردد
چیزیکه حل شده بران چوب مثل انکه میکنند شکر را نبات و بسته میگردد در شیشه
بچوب بید و غیره و گاه هست که بتحقیق مینمایند اشیا را باتش قوی برای افنای
رطوبت آن بالکل و گاه است که تخفیف معتدلی برای انکه باقی بماند در آن
قلیلی رطوبت چنانچه میزنند ربها را **فصل** در بیان حفظ و ترتیب اشیا اما حفظ
میباشد بگذاشتن گلها و افاویه در عسل و شکر برای انکه باقی بماند قوای
آن و لذیذ گردد طعم آن و اما ترتیب پس میباید یا برای شکستن و کم شدن
حدّت دوا مثل پروردن انزروت در شیر و پروردن صبر در آب کاسنی

و شیرگاو آب یا برای زیاد کردن قوت و حدّت دوا است مثل پروردن بانقاع
مقالهٔ چهارم در بیان عملیات این فن است بقول جزوی نیز باختصار و این
مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در بیان تقطیر آبها و ارواح است و بتحقیق که
دانستی معنی تقطیر را بقول کلی نیز بطریق تفصیل پس بدانکه مقطر بر دو نوع است یا مائیست
یا دهنی و مائی یا آب خالص است و یا روح لطیف دوا یا روح جسم لطیف است
میانهٔ ماء و دهن هواء که میانه است و آتش نامیده و گفته میشود بحسب غالب یعنی
انکه هرگاه مائیت آن غالب باشد اورا ماء و هرگاه غالب باشد بران
روحانیت مینامند انرا روح پس برای انست که میگوییم یکمرتبه اورا ماء البارد
و مینامیم یکمرتبه روح البارد و همچنین است ماء الشراب و بدانکه جمیع اشیاء از
معدن و نبات و حیوان یافت میشود دران این جوهر ثلاثه که عبارت از ماء
و دهن و روح باشد و بدانکه جدا کردن دهن از ماء سهل است اما جدا کردن
روح انها امری است مشکل که محتاج است بتکرار تقطیر و بتجربه رسیده که از تکرار
تقطیر یک رطل از شراب ثلاثه نیم درهم روح برآمده و مثل انکه روح زاج
محتاج بتکرار تقطیر است بحدیکه ترشی از ان دفع شود اما در معدنیات پس روح
و دهن یکی است و مینامند دهن هرگاه اجزای دهنیت دران غالب باشد

و زهره باشد که مذکور کنیم انرا بتفصیل **فصل دویم** در بیان استخراج میاه و کیفیت انست
بدانکه اکثر میاه نیز عرقیات استخراج میشود از گلهای تر و تازه و اوراق حشایش رطبه
و بیشتر استخراج انها میباشد بتقطیر بحمّام ماریه یا بقرع و انبیق مشهور و هر قدر که
تکرار کنند تقطیر زهر یعنی شکوفه و ورق مجدّد را در آب مقطّر الیه ذایقه و نفوذ
آن اقوی خواهد بود نیز مثلا از گل سرخ گلاب بکشند و باز در همان گلاب گل دیگر
انداخته گلاب بکشند و بهمین دستور تکرار در عمل نمایند و بهمین نحو است در نقل ستانی
که فرنجمشک است و بنفسج و سوسن و فاوانیا و یاسمین و غیره **و اما** تقطیر
حشایش پس آن انست که بگیرند از هر حشیشی که خواهند و بقدریکه خواهند وانرا
کوچک کوچک قطع کنند و بخیسانند در مکانی که گرم باشد در آب گرم یک شبانه
روز یا بیشتر و مدّت خیسانیدن افاویه و اصول بحسب سختی و نرمی آن انتهایش
تا هفته است **اما ازهار** حادّهٔ قویة الرایحه و ازهار و اوراق بارده
دقیقه را یک شبانه روز کافیست لیکن در ازهار حارّه و قوی الرایحه اگر
زیاده بر یکشبانه روز بخیسانند بهتر است و در حشایش و افاویهٔ حارّه
باید در وقت خیسانیدن بگذارند و قدری از خمیر یا از طرطیر یا از ملح که مایه
آن باشد نیز در خیسانیدن ادویهٔ مذکوره اگر قدری از خمیران در آن حل کرده

اما کیفیت استخراج ادواح پس انست که بگیرند ان آب مقطر را و تقطیر
کنند اورا یکمرتبه یا چند مرتبه باتش معتدل الحراره برای انکه ماء با روح
متصاعد نشود و بهترین طرق استخراج ان بالتی است که موسوم است بانبیق الحیه
مثال این در استخراج روح الورد این است که بگیرند از ورد بقدریکه خواهند
و لازم است که نباشد گرفتن آن گل بعد از باران و نباشد تر شده باب
و بسایند آنرا و بگذارند در ظرف مدحج یا چینی و آن ظرف را بگذارند در مکانی
گرم مدّت یکماه یا بیشتر تا انکه ظاهر شود رایحهٔ شراب یعنی حموضه و ترشی شود
و بوی شراب ازان ظاهر گردد پس تقطیر کنند بحمام ماریه یا بمثانیه و مراد
از مثانیه قرعه است که شبیه بمثانه است و باز رد کنند تقطیر کرده شده را
بر زمین جدید از ورد نیز همان عرقی که کشیده اند باز بر گل کوبیده مخمّر مجدّد ریخته
نیز گلها را که یکی سائیده در ظرف مزجج در مکان گرم نمناک مدّت یکماه کامل
نگاه داشته تا خمیر شده قدری ازانرا گرفته تقطیر نمایند پس باز ماء قاطر مزبور را
بر قدری دیگر از گل مخمّر مزبور انداخته تقطیر نمایند و باز بهمین دستور مقطّر مزبور را
بر ارض مجدّد مسطور مخمّر رد کرده تقطیر نمایند تا انکه تمام ورد مخمّر مزبور باتمام
رسد پس بگذارند در تمام قاطر مذکور قلیلی از خمیر مایهٔ مزبور که در آب گرم حل کرده

کرده باشند و بریزند بر روی ثقلهائی که از تکرار تقطیر جمع شد و باز تقطیر
نمایند پس بگیرند قاطر مزبور آخر را و باز مقطر سازند بآلت کردن بلندی که گلوی
آن تنگ باشد بآتش خفیف پس عرقی که از آن تقطیر بر آید اگر بآتش مشتعل
شد پس کار باتمام رسید و اگر مشتعل نشود باز تکرار تقطیر نمایند تا آنکه بمرتبهٔ
اشتعال رسد بحدیکه هرگاه ملاقات آتش کند مشتعل گردد و از دوازده جزو
از ماء القطر مزبور بر می آید یک جزو از روح و استخراج جمیع ارواح از حشایش و ازهار
مثل اکلیل الجبل و سالوسیا و تبوتکا و اشباه اینها بهمین طریق است
استخراج روح افسنتین بگیرند از افسنتین بقدریکه خواهند و کوچک کوچک
قطع کنند و در آب گرم در مکان گرم مدتی بگذارند تا خمیر شود و در همه جا مراد
از خمیر شدن آنست که بگذارند تا بوئی مثل شراب پیدا کند پس تقطیر کنند
بمثانیه پس علیحده کنند دهن را از آب باینطریق که از روی آب جمع کنند بعد
سرد شدن پس تقطیر کنند چندین مرتبه بآتش نرم ملایم چنانکه مذکور شد تا آنکه بمرتبهٔ
اشتعال بآتش برسد و این روغن و این روح نافع است جمیع امراض معده
و النفع ظاهر خوب **در کیفیت استخراج** کاردونیا و در نسخه کاردیناریتی
نوشته است و بهر وجه کاردینا نام شکاعی است و این نافع است مر جمیع

حمیات ردیه و بائیه را بگیرند از کاردونیا یعنی شکاعی و باید که تر و تازه باشد
بقدریکه خواهند و در ظرف مزجج کرده پس بریزند بران قدری از آب گرمی
که در ان حل کرده باشند چیزی از خمیر مایهٔ نان و بگذارند چند روز تا تخمیر یابد
یعنی اینکه رائحهٔ شراب از ان آید و تقطیر کنند و تکرار تقطیر نمایند بطریقی که مذکور
گردید و دانسته شد تا آنکه استخراج روح آن از تقطیر گردد **کیفیت استخراج
روح شراب با طرطیر** که مفتح سدد است بگیرند برای هر رطل از شراب
یک اوقیه از طرطیر سفید خام و مخلوط سازند با مجموع نشاره خبث و تقطیر در
حمام ماریه نمایند و اگر تکرار تقطیر آن با طرطیر کنند اقوا خواهد بود و تکرار عمل کنند
تا برسد بمنتهای مطلب یعنی قابل اشتعال بآتش گردد **در استخراج ارواح
ابهای بزور دست** و طریق استخراج ارواح و میاه بزور بخور است که در حشایش
مذکور شد لیکن باید که گذاشته شود در تخمیر بزور برای هر یک رطل از ان یک اوقیه
از ملح و بعض مردم میکنند بعوض ملح طرطیر را و تقطیر میکنند و جدا کنند دهن را
از آب بنحویکه گذشته در افسنتین پس بعد از ان تقطیر کنند تکرار اچندین
مرتبه تا آنکه برسد بمنتها و مدعا یعنی بحد اشتعال و بر می آید از هر شانزده
جزو از این آب یک جزو روح و بهمین منوال است استخراج روح انیسون

حب العرعر و کرویا و غیر ادهان اینها **در استخراج میاه از افاویه**
و طریق مشهور درین باب مثال ان اینست که بگیرند از دارچینی بقدریکه بخواهند
و بخیسانند در دو جزو شراب مصعد و یکجزو آب و تقطیر نمایند **طریق دیگر** اینست
که بگیرند از دارچینی یک رطل و از ملح یک اوقیه و بخیسانند در پنج رطل از گلاب
مدت چهارده روز پس تقطیر کنند و هر قدر تکرار تقطیر شود اقوی خواهد بود و هرگاه
تخمیر کنند بطرطیر که هر یک رطل دارچینی اوقیه طرطیر کرده زیاده بر چهارده روز
بگذارند که خوب خمیر شود بر می آید دهن بر روی آب مقطر در وقت تقطیر و هرگاه زیاده
کنند مقدار طرطیر را دهن زیاده خواهد آمد لیکن قوت آب مقطر ضعیف میشود ازین
پس بدان اینرا و بهمین دستور است استخراج ادهان اخشاب و ارواح آنها
مثل کیاکو و دیق و غیره و امثال آن و دیق را بفارسی مویزک عسلی و کشمش
کاولیان گویند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف
رطوبت چسبنده است **در استخراج روح صمغ البطم** که نام آن سقز است
و روغن آن بگیرند از صمغ البطم دو رطل و بگذارند در قرع و دو سه برابر آن آب
چسبانیده و داخل آن کنند و مشت از رمل مغسول و تقطیر کنند پس آنچه
در اول خارج شود روح است پس آتش را تند کنند پس بر آید دهن جدا کنند

دهن را از روح بقسمی که معلوم شد و بهمین دستور است استخراج دهن مصطکی
و روح آن **در استخراج قرن ایل** که شاخ گوزن باشد و این نافع است برای
امراض ریه بگیرند از قرن ایل مقداریکه خواهند و براده کنند با سوهان
و بخیسانند در شراب مدتی و تقطیر نمایند بر می آید روح چنانچه دانستی **در استخراج
ماء العسل** و روح العسل بگیرند از عسل یک رطل و سه اوقیه از ملح و بعض
مردم میکنند بعوض ملح نشاره چوب عرعر و تقطیر مینمایند در حمام ماریه بآتش ملایم
معتدل پس چیزیکه اول تقطیر میشود آن آب است پس بعد تقطیر میشود روح و دهن
پس جدا کنند هر یک را و علیحده سازند چنانچه دانستی **در بیان استخراج
معدنیات** استخراج کنند روح ملح را باینطریق بگیرند از ملح مقداریکه خواهند
و حل کنند بآب و عقد کنند پس حل و باز عقد کنند چندین مرتبه پس حل کنند
او را در مکان نمناک بارطوبت بغیر داخل کردن چیز دیگر یا بتقلیل از آب
پس بگیرند بقدر ملح محلول طین فخار کوزه گری و خمیر کنند او را باتمک محلول مزبور
و قرصها بسته خشک کنند پس بگذارند در مایل الرقبه و تقطیر کنند پس اول
بر می آید رطوبت مائیه پس بیندازند او را بدور پس تند کنند آتش را
تا آنکه تقطیر شود روح و بعض مردم میگیرند از گل ارمنی سه جزو از ملح یکجزو

وتقطیر میکنند بماء الرقبه وبعضی دیگر دانند روح نزبور را برچند جزء حدید یعنی
براده وکل نزبور مجدّدا وباز تقطیر میکنند یعنی چیزی از تقطیر اول برآمده باز برست
جزء کل ارمنی ویک جزء نمک صافی ممزوج کرده مجدّدا تقطیر نمایند وهر قدر که تکرار
تقطیر کنند خواهد بود قوی‌تر آن اقوی در استخراج ملح معدنیه که نافع است برای
عفونت بگیرند از روح ملح مقدار یکه خواهی وبا مثل آن از شراب تقطیر کن وتکرار
تقطیر کن تا اینکه بمرتبه رسد که از آتش مشتعل گردد در استخراج روح ملح دیگر
بگیرند یک جزء از نمک بو داده وبار دو صاف نیز یک جزو ومخلوط کنند بقدر ست
برابر مجموع کل ارمنی وتقطیر کنند در ماء الرقبه برای اینکه مفارق شود مائیت از آن
پس تقطیر کنند تا خارج شود روح پس مقطر سازند روح را با مثل آن از شراب
مصعد ونگاه دارند در شیشه ومقدار شربت این چهار قطره است یا پنج قطره
برای دفع حمیات مزمنه وسُدَد وبا در استخراج روح زاج بگیرند از زاج
مقدار یکه خواهند وبسوزانند تا متحجر شود پس بسایند وببیزند واضافه کنند
بقدر نصف آن آجر مسحوق وتقطیر کنند وباید که قابله وسیع وکلان باشد
وآتش دهند بتدریج پس تقطیر کنند رطوبت مائیت آنرا در طول سه ساعت
دیگر روز یا بیشتر متصل واحد آتش کنند در زیر ماء الرقبه پس تند کنند

آتش را تقطیر میشود روح در مدت هفت ساعت پس هرگاه سرد شد بگشایند
وبگیرند مقطر را وبگذارند در قرعه ومقطر کنند در حمام ماریه تا اینکه برود مائیت
آن وتقطیر شود آنچه حامض شدید الحموضت است پس هرگاه شروع شود مقطر حامض
بدانند اینکه باقی مانده است از مائیت چیزی در آن پس بکشند آتش را از آن
وسرد کنند پس بگذارند در ماء الرقبه بر خاکستر گرم یا ریگ گرم وتقطیر کنند
پس چیزیکه از آن بتقطیر برآمده باشد خواهد بود سفید ولطیف واین روح است وباقی
در ماء الرقبه که سرخ وحاد است همان دهن وبعضی مردم میگیرند از زاج بقدر یکه
خواهند وحل میکنند در آب وصاف میکنند وعقد مینمایند وچند مرتبه تکرار
حل وعقد میکنند با صاعد شراب وتندی کنند آتش را بتدریج پس چیزیکه اول
برخواهد آمد صاعد شراب است پس خارج خواهد شد مائیت در آخر تقطیر خواهد
شد روح پس تقطیر کنند مجموع را بقرعه در حمام ماریه برای اینکه خارج شود
صاعد شراب پس تقطیر کنند با ماء الرقبه برای اینکه خارج شود مائیت وهرگاه
شروع شود قاطر حامض پس بکشند آتش را از آن وبردارند چیزیرا که باقیست
در ماء الرقبه پس همان است روح وبعضی مردم تقدیر کنند روح زاج را
با اینکه میگیرند از گل بنفشه مقدار ی ومیخیسانند بروح زاج پس منحل سازند

گل بنفشه را در آن پس میگردد رنگ او سرخ وخوشبوی پس معتدل میگردد
آنوقت پس جایز است در آنوقت اینکه بنوشانند از آن مقدار دوازده
حبه در حمیات حاره دیگر در استخراج ماء کبریت یعنی عرق گوگرد وروح
آن بگیر از کبریت هر قدر یکه خواهی وبگذار در فنجان بزرگ از آهن وفنجان را
بگذار بر سه پایه وسه پایه را در صحن گشاده مزجج وبگذار در کنار صحن فنجان
مزجج ومعلق بیاویز بر روی صحن قبه از زجاج یعنی قندیل شیشه بحیثیتی که نرسد
شعله کبریت بقبه پس مشتعل بسازند فتیله را که بکبریت آلوده باشند بنحویکه
بعد باشد در وسط کبریتی که در فنجان است پس هرگاه مشتعل شد کبریت وصعود
کرد ودخان بسوی قبه منعکس خواهد شد در حالتی که تقطیر کند از اطراف قبه در
فنجانی که در یکطرف صحن گذاشته شده ولازم است که آویخته شده قبه
بسوی یکجانب که عرق او چکیده شود در فنجان وواجب است که بعد باشد
عمل تو در ایام سردی در رطوبت هوا ودر مکان سردی نمناک که باشند
باشند در آن مکان وما دامیکه نبوده باشد چنین مقطر نمیگردد از آن چیزی
پس هرگاه اراده کنی استخراج روح آنرا تقطیر کن ماء الکبریت را چند مرتبه
تا اینکه برسد بمنتهی بنحویکه دانستی در گذشته در استخراج روح طرطیر

بگیرند از طرطیر مقدار یکه خواهند نرم وصلایه نموده تقطیر کنند در ماء الرقبه پس برمیاید
آبی از آن بسیار سفید رنگ که بر روی او بعد باشد دهنی بدبوی پس جدا کنند
دهن را از آب با صوف پس این دهن نافع است برای قروح پس تقطیر کنند آن
آبرا با قلقطار چهار مرتبه یا سه مرتبه تا اینکه برطرف شود رائحه او واین مفتح است
سدد را ونافع جمیع امراض طرطیریه است ولکن تقطیر کنند بعرق شراب تقطیر
دوری که در عرق حل نموده تقطیر نمایند پس باز حل نموده تقطیر کنند خواهد بود اقوی
واین منضج جمیع مواد در استخراج روح نوشادر بگیرند از نوشادر مقدار یکه
خواهند واضافه کنند بر آن مقدار چهار برابر آن از خاکستر صاف وتقطیر کنند
بقرع وانبیق بر خاکستر باریک وفایده آن تسکین اوجاع است وهرگاه طلا
کنند با آن با صاعد شراب روح معرق یعنی بعرق آورده وان داده میشود در جمیع
امراض برای جلب عرق واین صفت براکلسوس است بگیرند روح طرطیر سه جزو
وماء الکافوری که بعد از این نوشته میشود پنج جزو از روح زاج یک جزو پس مخلوط کنند
جمیع را وتقطیر کنند بقرع وانبیق وبر داشته نگاه دارند قاطر را برای وقت حاجت
صفت ماء الترياق الكافوري بگیرند از تریاق پنج اوقیه واز مُر دو اوقیه
وزعفران نصف اوقیه وکافور دو درهم وحل کنند جمیع را بسیر اوقیه از صاعد آن

وتخمیر کنند مدت چهار روز در حمام پس تقطیر کنند با قرع و انبیق و هرگاه
رد کنند چیزی را که تقطیر نکرده اند و باز تقطیر کنند خواهد بود اقوی فصل در ادهان
بدانکه جدا کردن دهن از مائیت میباشد باینطریق که بگیرند قرعه طویلة العنق تنگ
منفذ و بگذارند در وی ماء مقطر مزبور را و تقطیر کنند باز پس بر می آید دهن بر روی
آب پس بردارند از روی و جمع کنند و بعضی مردم بر میدارند دهن را از روی
آب با قطعهٔ از صوف و بعضی میگذارند روغن و آب هر دو را بر ورق پس
صاف میکنند آب را از ورق و باقی میماند روغن طریق استخراج ادهان از
حشایش و بزور چنین است که بگیرند از حشایش و بزوری که اراده کرده اند استخراج دهن
او را و هرگاه بعد باشد خشک خواهد بود بهتر و بگذارند هر یک رطل از حشایش
و بزور یکمشت از ملح و منقع سازند با آب گرم مدت چهار ده روز پس تقطیر کنند
و باز اعادهٔ تقطیر نمایند در آلت طویلة العنق پس جدا کنند دهن او را از آب
چنانچه دانسته شد مثال این آنکه بگیرند از بابونج خشک مقدار یک رطل و اضافه
کنند بران یک اوقیه و نصف از ملح و منقع سازند و بخیسانند با آب گرم در آن
مزج و خمیره کنند مدت چهار ده روز در مکان گرم پس تقطیر کنند بمثانیه پس
اعادهٔ تقطیر کنند در آلت طویلة العنق پس جدا کنند دهن را از روی آب

بصوف یا بغیر آن و بعضی مردم در عوض خرقه تنک میکنند در ظرف و کافی است برای
بزور اینکه تخمیر کنند مدت نه روز کیفیت استخراج ادهان افاویه
مثل قرنفل و بسباسه و جوز بوا و غیر اینها است که بگیرند از هر کدام که خواهند
مقدار چهار انگشت بر سر آن باشد و سر مرتبان را محکم نموده در سرگین اسب
تا پانزده روز دفن کنند پس بر آورده تقطیر کنند در خاکستر یا ریگ با آتش
معتدل تا اینکه باقی نماند در ان چیزی از مائیت پس تقطیر کنند این آب خارج
از آن تقطیر رطوبت بغیر بطریق عرق کشیدن با آتش معتدل تا اینکه تقطیر شود آب
بتمامه و باقی بماند روغن در اسفل قرعه و این دهن قوی الرائحه است شما و شربا
خوشبوتر از رائحهٔ مشک و مقوی دل و جمیع حواس ظاهره و باطنه است کیفیت
استخراج دهن حب الغار بگیرند از حب الغار مقداری که خواهند و نیم کوب
نموده و بخیسانند با آب مدت ده روز در مکان گرم پس تقطیر کنند صاعد
شراب را با انبیق مشهور بعد از ان بگیرند روغن را از آب و این دهن شریف است
که مسکن مغص و وجع قولنج است شربا و نافع است نزله را طلاء و شربا و بدهند
قلیل از آن را با بعض میاه مناسبه برای علت فالج و امراض دماغ و وباء و سموم
و ضعف باه که از برودت باشد و نافع است برای رقی و تقرح کلیه و مثانه

و مدر بول و مسکن وجع ارحام و منقی رحم و صدر است از اخلاط غلیظه و قاتل
دود ان و نافع رعشه و تشنج و جرب و قروح عصبه عتیقه و عرق النسا و نقرس
و شقاق دست و پا است طلاء کیفیت استخراج دهن جوز التر و نسبت آن
که بگیرند از ان بقدری که خواهند و نیم کوب نموده بصاعد شراب تقطیر نمایند و بگیرند
روغن از روی آب در حمام ماریه و این منع جمیع نوازل میکند مطلقا و منع نزول
آب است بدله از چشم طلاء طریق حمام ماریه اینست که دیگ بزرگ را آب نموده
بر اوجاق گذاشته و سه پایهٔ آهنی بلندی در وسط دیگ گذاشته و شیشهٔ دوا را
بران نصب کنند و آن مقدار آب در دیگ بریزند که شبیه چهار انگشت از
آب بلند باشد و سرپوش را بر دیگ نصب نمایند بطوری که وسط آن سرپوش
قدری سوراخ داشته باشد که گردن شیشه بقدر چهار انگشت از وسط سرپوش بر آمده
باشد پس اطراف سرپوش و منافذ آن را با اطراف گلوی شیشه از خمیر و پارهٔ
مضبوط ساخته انبیق را بر سر شیشه نصب نمایند بعد آتش دهند که آب باهستگی
بجوش آید و بسیار بجوش نیاید و در پهلوی سرپوش نیز سوراخ کوچک باشد
که آن را هم از چوب مسدود نموده باشد برای اینکه هرگاه آب کم شود آب گرم
دیگر از ان سوراخ در دیگ ریزند تا آب بحد اول رسد باز آن سوراخ را

مسدود سازند از چوب مزبور کیفیت استخراج دهن انیسون بگیرند از
انیسون دو رطل و بخیسانند در بیست رطل از آب گرم با دو اوقیه از ملح
مدتی و تقطیر کنند پس علیحده کنند از ان آب دهن را بر می آید از یک رطل
انیسون دو اوقیه از دهن و فایدهٔ آن اینست که نفع میکند نوازل و ضیق النفس را
خالص میکند معده را از ریاح و نافع است برای استسقا خصوص طبلی را
و داده میشود با ماء اللحم یا بعض مطبوخات مناسبه و دیگر بجهة سعال با شکر
بطریق جوارش بهمین منوال است استخراج روغن زیره و آن نافع و محلل
ریاح و دافع عسر البول است و بهمین طریق است استخراج دهن رازیانج
و این نافع است ضعف باصره و ضیق النفس و درد گرده و مثانه را و اخراج
مینماید ریگ مثانه را و داده میشود با شکر یا چیز دیگر که مناسب علت باشد
طریق استخراج دهن گندم آنست که بگیرند از گندم مقداری که خواهند و بخیسانند
در صاعد شراب مدت هشت روز پس تقطیر کنند با افلاطونی و باز رد کنند
آنچه را که تقطیر کرده اند بر آنچه که تقطیر نکرده اند تا اینکه جدا شود روغن از آب
کالیق کیفیت استخراج دهن دارچینی بگیرند از دارچینی بقدری که خواهند
و نیم کوفته و بخیسانند در گلاب مدت چهار ده روز و تقطیر کنند بقرعه و انبیق

وجدا کنند روغن را از آب بنحویکه سبق ذکر یافت و فایدهٔ آن است که منع
عفونت میکند و تقویت اعضاء رئیسه مینماید و اعانت میکند بر هضم
و بجهة عسر ولادت چیزی از این بهتر نیست و گاهی باین طریق استخراج مینمایند که
بگیرند از دارچینی مدقوق با هم وزن آن شکر و نبات و بخیسانند مجموع را در
گلاب یکشبانه روز و تقطیر کنند در نیم قرعه بآتش سبک و ملایم یا بر خاکستر
گرم بغیر اینکه نصف قرعه را باید خالی گذاشت پس بر خواهد آمد بر جوهر جوهر اول
سفید خواهد بود و جوهر دویم زرد و جوهر سیم سرخ و حاد پس جدا کنند روغن را
از روی آب چنانچه مذکور شد استخراج دهن قرنفل است که بگیرند از قرنفل
هر قدریکه خواهند و بگیرند برای هر یک رطل از آن یک اوقیه از ملح و اگر بکنند عوض
ملح یک اوقیه از طرطیر بهتر خواهد بود و بخیسانند در آب گرم که در هر یک رطل از قرنفل
شش رطل از آب باشد خمیره سازند مدتی در مکان گرم یا در سرگین اسب
پس تقطیر کنند از قرع و انبیق پس جدا سازند از آن آب و بردارند و این
حاد و یابس است در درجهٔ ثالثه و نافع است جمیع امراض بارده را جمیع
امراض کبد و معده و قلب و امعاء را که از برودت باشد و مقوی ارواح
و نافع جمیع امراض سوداویه است و قوت آن کمتر از قوهٔ بلسان نیست

چه از داخل و چه از خارج بیرون شربا و طلاءً و این قایم مقام روغن بلسان است در
معاجین کبار و مراهم و التحام میدهد جراحات طریهٔ تازه را و نافع است امراض
دماغیه و ضعف باصره را هرگاه بنوشند مقدار قلیل از آنرا با بعض مطبوخات
مناسبه و اگر بسازند از آن جوارش با شکر و باستعمال در آورند نافع است
جمیع انچه را که مذکور شد و نافع جمیع نوازل قدیمه است طریق استخراج روغن
بسباسه است که بگیرند از بسباسه مقداری که خواهند و بخیسانند در آب
یکشبانه روز پس تقطیر کنند و جدا سازند روغن را از روی آب و این نافع است
قولنج و نوازل را و مقوی دماغ و معده و قلب و نافع است جمیع امراض
رحم را و هرگاه تدهین کنند از این آلات تناسل را قوت میدهد بر باه و
نافع خواهد بود سلسل را که از برودت باشد نفع خوب طلاءً طریق استخراج
دهن جوز بوا است که بگیرند از جوز بوا بقدریکه خواهند و بسیار نرم سائیده
و در صاعد شراب یکشبانه روز تر کنند و بر روی آن بایستد پس صاعد نبوذ را
از آن جدا کرده پس عرق تند دیگر در آن انداخته یکشبانه روز بگذارند در
مکان حار و باز عرق را از آن بکشند پس بهمین طور چند مرتبه با عرق
شراب در مکان حاره خیسانیده و عرق را از آن کشیده تا اینکه عرق نبوذ

تغییر نیابد پس این عرق را در حمام ماریه تقطیر کنند تا اینکه متصاعد شود عرق بطریق
تقطیر و باقی بماند روغن در ته قرع و بهمین دستور بر می آرند روغنهای جمیع افاویه را
و این طریق سهل و نیکو و از اسرار است و این تسخین میکند معده را و محلل ریاح است
شربا و طلاءً و مسکن وجع قولنج و مقوی مثانه و مسکن اوجاع آنست کیفیت استخراج
دهن فلفل بنحو است که استخراج دهن قرنفل و بسباسه میکنند و جمیع خواص که در
فلفل است موجود است در روغن آن و قوی تر است فعل آن ولیکن نیست در آن
تندی فلفل پس ایست که میرساند او را بجائی که مفارقت کند شدت و حدت که در
آنست همچنانکه مفارقت میکند حدت فلفل و نافع است جمیع امراض بارده را
هرگاه استعمال کنند از آن دو قطره یا سه قطره با چیزیکه مناسب آن مرض باشد
طریق استخراج روغن مرمکی آنست که بگیرند از مر صاف جید شش اوقیه
و تر کنند از زابد از سحق و صلایه بصاعد شراب که خالی باشد از مائیت مدت
دوازده روز انقدر که بر روی آن بایستد و دفن کنند در سرگین اسب مدت
شش روز پس تقطیر کنند در حمام ماریه تا اینکه متصاعد شود عرق آن بطریق تقطیر
و باقی بماند دهن آن که صاف باشد در اسفل قرع و قوهٔ این دهن مثل قوت
دهن بلسان است در منع عفونت و نافع است جراحات را و برویاند گوشت آنرا

و هرگاه داخل کنند در معاجین کبار قایم مقام روغن بلسان است صفت دهن
کهربا است که بگیرند کهربا بقدریکه خواهند و مخلوط کنند بآن بوزن آن سنگ ریزهٔ
مسحوق و تقطیر کنند بمایل الرقبه پس مخلوط کنند با سرکه و تقطیر کنند او را تا متقطر
شود سرکه و باقی بماند روغن در ته قرع و بعضی مردم سحق میکنند او را با صاعد شراب چند
روز پس تقطیر میکنند و باز بر میگردانند انچه را متقطر شده بر انچه متقطر نشده و باز
رد میکنند قاطر را بر غیر متقطر و تقطیر میکنند بهمین دستور تا اینکه قرار گیرد روغن در
ته قرع و این طریق آسان تر و بهترین طریق آنست و باین طریق بر می آرند از هر
بیست اوقیه کهربا ده اوقیه روغن و این نافع جمیع امراض دماغ و اعصاب است
مثل صرع و تشنج و فالج و شربت آن یکقطره یا دو قطره است با آب سالویا
یا با آب بتونکا و نفع میکند جمیع سموم را و نافع است جمیع امراض وبائیه را
و باب قطراسالیون علاج کافیست برای انواع امراض مثانه و مقوی جمیع امراض
رئیه و مقوی دماغ است و خلاص دهنده است از نزلهٔ مزمنه طریق دهن کافور
بگیرند از کافور بقدریکه خواهند و حل کن آنرا با آب گرم و جدا کن دهن او را از
روی آب پس تقطیر کن آنرا با صاعد شراب و آن نافع است مر حمیات محرقه
و وبائیه و طاعون را با انچه که مناسب آن علت باشد و استعمال میشود بر روح

خبثه با روغن ع ع **طریق دهن زعفران** بگیرند از زعفران بقدری که خواهند
و با صاعد شراب سحق نموده با اجزای متساویه و تقطیر کنند بماء الرقبه پس تقطیر
میشود اولاً آب بعد متقطر میگردد روغن و باقی میماند در ته قرع و استعمال مینمایند آنرا
در خوشبوئیها بزین منوال و استخراج میکنند دهن اشق را برای تحلیل و همچنین معقود
جاوشیر و مانند اینها از صموغ را لیکن گاه هست که تر میکنند اینها را در سرکه
عوض عرق پس تقطیر میکنند و نافع است برای گوش و امراض آن **طریق دهن
حلبوب** و آن گیاهی است پر گره بقدر شبری و پر شاخ و بسیار گره و شعبهای از
گرههای او رسته و برگش کوچک تر از بادروج و مفروش و بگرد آن ازغب
و ثمر نوع ماده آن خوشه تخم دار ثمرش از بطم کوچک تر و هر غدد و بهم بسته
و سست و بار طوبت و ثمر نوع نر آن بخلاف آن و کوچک و مستدیر
و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و یکی صلب و بهم بسته
مثل خصیه حیوانات پس بگیرند از حلبوب بقدری که خواهند مع تساوی
آن شکر و خمیر سازند تا مدت هشت روز و تقطیر نمایند پس برآید از آن
روغن سفید که رنگ و رخسار را نیکو میکند و آثار را از چهره زایل میسازد
طلا کردن آن و رنگ را جلا میدهد و مینوشانند برای صرع در هر روزی بقدر

یکدرهم

یکدرهم مدت چهل روز و لکن استعمال کنند با جند بدستر نافع است جمیع امراض
اعصاب را **فصل در کیفیت استخراج ادهان معدنیات** اول در بیان
کیفیت استخراج دهن اسرب بگیرند از اسرب مکلس مقداری که خواهند
و بخیسانند در سرکه و خشک سازند و همین قسم در سرکه حل کرده خشک کنند
تا شش دفعه پس بگذارند در مکان سردی پس منحل گردیده آب میشود پس
تقطیر کنند آن آب را در ماء الرقبه یا افلاطونی پس برمی آید در اول متقطر خل
و بعد از آن متقطر میگردد دهن و این نافع است سرطان و آکله و غانغرایا را
طلاء و هرگاه بگذارند در آن ذهب مکلس را چند روز رنگ میگیرد بزردی
و استعمال میکنند اهل صناعت اکسیر در اعمال خود **صفت دهن انتیمون
شکری** بگیرند از انتیمون که عبارت باشد از سنگ سرمه و از شکر هموزن
آن و سحق کنند جمیع را و تقطیر کنند با فلاطونی و این نافع است جمیع امراض داخلیه
و خارجیه را و گاهی میسازند از آن حبی که نافع است حمیات را و مینوشانند
اقل از دوار حمی و نوبه مقدار سه حبه از آن را **صفت حب مذکور** بگیرند از
دهن انتیمون یک اوقیه و از صبر نصف اوقیه و غبره درهم و زعفران نصف درهم
و مخلوط نمایند جمیع را و حب بندند و این معرق و مسکن و ناقض و قشعریره است

یعنی بعرق در میآورد و لرزه و قشعریره را نافع و دفع میسازد و میگوید ستا
سیوس که من ساخته ام از انتیمون روغن سیالی که استعمال میکند بغیر مشقت
و بفور استعمال فرموده در استسقا و نافع بوده **صفت آن** بگیرند از انتیمون
دو رطل و کبریت سه اوقیه سحق کنند جمیع را و بگذارند در بوطق بر آتش تا آنکه
بسوزد کبریت و خوب تند کنند آتش را تا آنکه نماند چیزی در آن از کبریت
پس برآورند از بوطق و سحق کنند با خل متقطر و تقطیر کنند در قرع و انبیق تا آنکه
متقطر شود مجموع خل و باقی ماند انتیمون در قرعه پس مخلوط سازند آنرا با ضعف
وزن آن شکر پس تر کنند در صاعد شراب بقدری که بروی مقدار سه
چهار انگشت بایستد و تقطیر کنند بهتر است و هرگاه اضافه کنند بر عرق در وقت
تقطیر قلیلی از عنبر با عرق دارچینی خواهد بود الطف و آنچه باقی ماند در اسفل قرعه
همان دهن است **طریق دیگر** بگیرند از انتیمون بقدری که خواهند و سحق نموده
بریزند بر روی آن خل متقطر و بگذارند تا آنکه سرخ شود خل بزنور و صاف و ته
نشین گردد پس صاف کنند و بریزند بر سرکه متقطر دیگر و بگذارند که صاف
و ته نشین شود باز صاف نموده سرکه متقطر دیگر بر روی آن بریزند و همین
دستور انتیمون برآید و باقی نماند در آن رنگ و رنگ سرکه متغیر شود

تا تمام

تا تمام رنگ بعمل آرند پس تقطیر کنند این خل متقطر رنگ گرفته را تا آنکه تقطیر شود
خل بزنور بتمامه و باقی بماند در ته قرعه پس دفن سازند در سرگین اسب مدت
چهل روز پس صاف کرده بردارند و نگاه دارند و نافع است این دهن از انواع
قروح و سرطان **طریق دیگر** در استخراج جوهر انتیمون بگیرند از انتیمون مقداری که
خواهند و بسوزانند در بوطق تا آنکه سفید شود و اگر بسوزد تا آنکه سرخ شود خواهد
بود بهتر پس بریزند بر آن صاعد شراب در شیشه و سد کنند سر آنرا سدی
محکم و بگذارند در مکان حار مدت دوازده روز پس تقطیر کنند از آن عرق را
و مکرر کنند آنچه که تقطیر شده بر آنچه که تقطیر نشده و باز تقطیر کنند خواهد بود بهتر
پس بگیرند آنچه را که در اسفل قرع است و نگاه دارند و بنوشانند از آن مقدار
چهار سرخ با بعض میاهی که مناسب است با انواع حمیات در استسقا و امراض
رحم و صرع و حب افرنجی یعنی آتشک و قروح خبیثه نافع خواهد بود و همچنین اگر
بنوشانند برای بواسیر و اصحاب آکله و سرطان نیز نافع و مفید است
طریق استخراج روغن طلا بگیرند از طلای مکلس هر قدر که خواهند و حل
کنند با سرکه متقطر پس تقطیر کنند از آن سرکه را پس منعقد کنند آنچه باقی
مانده در اسفل قرعه بعصاره قلدونیا و عرق و مراد از قلدونیا شاید خلدونی

باشد که رسم یونانی ها میباشد وغرض از عرق شراب است اجزای متساویه
و بگذارند در مکان گرم چند روز پس تقطیر کنند تا آنکه برآید آب و باقی ماند در
اسفل قرع چیزی غلیظ و همان است دهن و این نافع است جمیع امراض را شربتاً از
یک قیراط تا دو قیراط طریق دیگر بگیرند از ورق طلا مقدار یکه خواهند وحل کنند
با آب لیمو یا سرکهٔ مقطر پس تقطیر کنند ازان لیمو و سرکه را و چنین کنند چند مرتبه
و لکن بگذارند در ان چیزی از مروارید بهتر خواهد بود و مقدار شربت ان یک قیراط
و نافع است انواع حمیات عفنه را زیراکه دفع میکند عفونت اخلاط را و حلیت
میکند عرق را و این معرق است و بنوشانند برای جذام و برص و دوا نهار آتشک
و برای کسیکه متضرر شده باشد از خوردن زیبق شرباً و طلاءً نافع است نوع دیگر
بگیرند از براده طلا مقدار یکه خواهند و تکلیس او را با زیبق و کبریت نحویکه سبق
ذکر یافت در باب تکلیس پس حل کنند با سرکهٔ مقطر و عقد کنند بر آتش پس حل
کنند دیگر باره با سرکهٔ مقطر و عقد کنند نیز تا آنکه بهن شود بر روی آن روغن
که منعقد نشود پس بگیرند برای هر یک یک اوقیه ازین روغن یک رطل از عسل
مقطر و مخلوط کنند و بنوشانند ازان برای جمیع امراض داخلیه و خارجیه
پس تحقیق که این پادزهر جمیع امراض است و فواید و خواص آن لاتعد و لاتحصی است

طریق روغن ذهب بطریق دیگر از صنایع براکلسوس و آن اینست که بگیرند
یک درهم از خاک ورق طلا با چهار درهم از دهنی که گرفته باشند از شجر قنه
و سحق کنند تا آنکه خوب ممزوج شود پس بگذارند در مرتبانی از شیشه و دفن کنند
در خاکستر گرم که بهم باشد گرمی آن مثل گرمی زیر بغل مدت چهل روز پس برآرند
و تقطیر کنند ازان روغن را تا آنکه باقی نماند در ان اثری از روغن پس بشویند
ان روغن را با آب چندین مرتبه بعد ازان بگیرند روغن مزبور را و استعمال نمایند
طریق استخراج روغن نقره بگیرند از نوشادر دو رطل و از طین خالص چهار رطل
و تقطیر کنند در اول با آتش خفیف پس تند کنند آتش را بتدریج پس تقطیر
کنند و بگیرند ازین مقطر شش اوقیه و از فضهٔ مکلس و در نسخهٔ دیگر نوشته که از
فضهٔ برق یعنی نازک کرده شده یا ورق نقره دو اوقیه و در شیشه کرده در مکان
حار یا در آفتاب گرم بگذارند تا نقره منحل شود پس آبرا ازان جدا کنند و بشویند
باب گرم چند مرتبه تا آنکه مزهٔ شوری ازان دفع شود پس منعقد کنند در عرق
شراب پس بگذارند در مکان گرم مدت چهارده روز پس تحقیق که منحل
میشود فضه حتی غلیظ لزج و هرگاه بنوشانند ازین نافع خواهد بود جمیع امراض حادهٔ
بارده را و رأس و امراض اعصاب و جمیع امراض سدری طحال و کبد

و رحم را طریق دیگر بگیرند از فضهٔ مکلس چنانچه دانستی مقدار یکه خواهی و منعقد سازند
در سرکهٔ مقطر و بگذارند در مکان حار پس تحقیق که منحل خواهد شد در اندک مدتی
پس برآرند ازان سرکهٔ مقطر را در حمام ماریه با آتش معتدل و باقی خواهد ماند روغن
در اسفل و منافع این نیز مثل منافع اول است طریق استخراج روغن مروارید بگیرند از
لولوء غیر مثقوب بقدر یکه خواهند و سحق نموده منعقد سازند در سرکهٔ مقطر بقدر یکه
دو انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند در مکان حار تا منحل شود پس خشک
سازند و برآرند رطوبت را ازان در حمام ماریه پس در آب شیرین
ساده کرده و بگذارند تا ته نشین شود و آبرا از روی آن بچکانند بحرد علقه
و بگذارند در آفتاب عقد شود و همچنین چند دفعه بشویند و بگذارند ته نشین شود
و باز بشویند و ته نشین کنند تا آنکه حموضت ازان زایل شود پس بگذارند
در مکان نمناک پس آن منحل روغن خواهد شد یا آنکه حل کنند در عرق شراب
پس برآرند ازان عرق را پس باقی خواهد ماند لولو محلول شده و مقدار
شربت از یک قیراط است با بعضی از آبهای مناسبه و این مقوی اعضای رئیسه
و نافع تشنج و فالج و امراض عصب و غشی و خفقان است و ادرار میکند
شیر را و زیاد میکند منی را و نافع است جمیع قروح بواسیر را شرباً انشاءالله

و بهمین طریق است روغن مرجان و نافع است روغن مرجان جمیع امراض سیلانی را
مثل سیلان رحم و جریان طمث و اقسام نزف الدم و نفث الدم و قروح خبیثه را
و تسکین میدهد وجع عین را و تخفیف میکند سیلان دموع را طلاءً و منع نوازل مینماید
و دماغ را قوت میدهد و نافع است امراض قلب را مثل غشی و خفقان و غیره
صفت روغن ملح بگیرند از ملح سه رطل و از طین حر دادهٔ ارض لیّنه و ملبه
مقدار شش رطل و از بارود که همین شورهٔ قلمی باشد شش درهم و بگذارند همه را
در قرع و انبیق طویل العنق کشاده شکم بگذارند بر سر آن انبیق و باید قابله نیز
کشاده باشد و برافروزند در زیر آن آتش بتدریج پس تند کنند آتش را
تا آنکه مقطر شود آب پس تقطیر کنند آن مقطر مزبور را دو باره برای آنکه خارج شود
ازان رطوبت مائیت و باقی ماند روغن در اسفل قرعه و این روغن مسکن اوجاع است
هرگاه طلا کنند با آن خصوصاً با دهن صمغ البطم که مذکور شد قبل و با روغن بابونج
و این روغن از عجایب است برای وجع مفاصل و نقرس و عرق النساء و تحلیل
میدهد تحجر مفاصل را و مقدار شربت آن سه قطره است برای جمیع حمیات
ردیه و اوجاع مفاصل و اورام داخله و فتق و از خواص آنست که حل
میکند طلا را و استعمال میشود این محلول در انواع امراض طریق دیگر

اینست که حل میکنند ملح را در حل مقطر و تقطیر کنند پس باز تقطیر کنند مقطر نوبر را
دوباره برای اینکه مائیت آن بپرد و باقی بماند روغن در اسفل قرع و این دهن
در حل کردن طلا بعید نیست **طریق روغن کبریت** بگیرند از کبریت مقداریکه
خواهند ده برابر آن از زیبق مسحوق و بگذارند در ماء الرقبه و بگذارند بر
آتش خفیف متساوی الحراره بنحویکه صعود نکند نفس کبریت پس تقطیر کنند در دو شبانه
روز بملایمت بسیار و بردارند مقطر نوبر را و این نافع است جمیع امراض بارده را
که از عفونت یا غیر عفونت باشد و نافع است جمیع حمیات عفنه و وبائیه و غیره
و ربع و طواعین را و استعمال میشود بر قروح و بواسیر و قروح فم تاکل لثه و نافع است
امراض معده و کبد و طحال و رحم و مثانه و مفاصل را و داده میشود از این قلیل
با بعض ادویه و آبهای مناسبه آن علت و داده میشود هر روز برای حمیه نائبه
با طبیخ اکلیل الجبل قبل از نوبت بیکساعت و برای غب بطبیخ قنطوریون و شراب
و برای ربع با عرق لسان الثور و برای طاعون بطبیخ فجل با شراب طبخ دهند تریاک را
در شراب و صاف کنند در صورتیکه حل کرده باشند در ان قلیل از تریاک و از
برای صرع بطبیخ بتونکا یا فاوانیا عود صلیب و برای سعال بطبیخ زوفا و برای بطلان
اشتهای طعام بماء افسنتین و برای وجع معده و قولنج با آب بابونج و برای بردت

کبد و استسقا بماء اریسا یا بماء خلدونیا و برای سدد و وجع طحال بطبیخ قشر بیخ
طرفا یا با ماء الاصول و برای زخمهای آتشک بماء شاهتره یا ماء الاصول التوم
و برای اخراج دیدان یعنی کرمهای معده با ماء الفجل یا بماء افسنتین و برای وجع رحم
بطبیخ اقحوان و برای عسر البول با شراب و برای نقرس و وجع مفاصل بطبیخ کمافیطوس
و بر قروح ردیه طلا باید کرد و استخراج میاهی که در اینجا نوشته شده بطریقی است که در
این کتاب مذکور است **طریق دیگر** استخراج روغن کبریت این است که بگیرند از کبریت
مکلس مقداریکه خواهند و بگذارند در قرعه و منجم کنند که بر روی آن ایستاده شود
مقدار شش انگشت بعرض و دفن کنند در سرگین اسب مدت چهار هفته پس برآورده
مقطر کنند در قرع و انبیق تا اینکه جمیع آن مقطر گردد پس مقطر نوبر را در شیشه محکم
دفن کنند در بطن الفرس و مراد از بطن الفرس در هر جا که مذکور کرده سرگین تازه
اسب است و هر جا که زبل الفرس نوشته منظور سرگین خشک است مدت سه چهار
روز پس برآورده بیرون آرند و خشک کنند آب آنرا بر روی خاکستر گرم با آتش بسیار خفیف
پس باقی خواهد ماند دهنی در ته قرعه پس دفن کنند در سرگین خشک اسب مدت هشت
روز پس تقطیر کنند بقرعه و انبیق و بردارند و نگاه دارند روغن را پس صاف
کنند آنرا در مدت سی روز و فواید آن مثل فواید روغن اول است

طریق دیگر بگیرند از کبریت یک نیم رطل و از جوکه خاک نرم باریک آمیخته باشند
و از نشادر چهار اوقیه و سحق کنند جمیع را و منجم سازند در آبی که محلول کرده باشند
در آن قلیل از ملح پس تقطیر کنند با فلاطونی پس مائیت آنرا بچکانند و نگاه دارند
باقی مانده ته قرعه را و این استعمال میشود از داخل و خارج یعنی شرباً برای امراض باطن
و طلاءً برای امراض ظاهری **صفت دهن کبریت** برای جراحات عصب بگیرند از
کبریت مسحوق و روغن تخم کتان مقدار هر یک برابر طبخ دهند بر آتش تا اینکه
سرخ شود روغن پس تقطیر کنند با افلاطونی و لکن مع کنند با او چیزی از سبوس خواهد
بو بهتر **طریق روغن زاج** بگیرند از روح زاج که مائیت آنرا بطریقیکه قبل از این
معلوم شد پرانیده باشند پس تقطیر کنند با قرع و انبیق پس تقطیر کنند مقطر نوبر را
با عرق شراب پس بپرانند عرق را از آن پس باقی خواهد ماند دهنی پس بنوشانند
آنرا در حمیات محرقه و وبائیه و طاعون و تفتیح میسازد سدد را و قطع میسازد
عطش را با بعض اشربه مناسبه **طریق دیگر** بگیرند از زاج بقدریکه خواهند و بریزند
در قرع و خارج کنند مائیت آنرا و بگیرند آنچه در اسفل قرعه مانده باشد و این شئ
خاک سرخ خواهد بود و سحق کنند آنرا با مثل آن آجر و تقطیر کنند با فلاطونی پس تقطیر
کنند در یکروز و یک شب با آتش شدید قوی که بتدریج تند و قوی کنند

آتش آنرا پس بر می آید از یک رطل مقدار سه اوقیه پس هر گاه که مخلوط کنند مقطر
اول را که مائیت آن باشد با مقطر ثانی و تقطیر کنند چند مرتبه اعتدال بهم میرساند
طعم آن و برطرف میشود حموضت آن خواهد بود بهتر خصوص برای حمیات و نافع است سکته
و صرع و فالج را و لکن منضم سازند با آن قلیل از ادویه مسهله قوی خواهد بود عمل آن
و لکن بگذارند قلیل را از آن با مطبوخات مفتحه اعانت خواهد کرد آنرا بر تفتیح سدد
طریق استخراج روغن طرطیر بگیرند از طرطیر سفید که عبارت باشد از تنگ دار و
مقداریکه خواهند و نرم صلایه کنند و بگذارند در ماء الرقبه و قابله باید که کلان و
گشاده باشد و شد و وصل آنرا محکم کنند زیرا که برای بر آمدن زور بسیار خواهد بود
و بگذارند بر آتش معتدل و تند کنند آتش را بتدریج تا اینکه بر آید آب و روغن
و بر گردانند آنچه تقطیر شده بر آنچه که تقطیر نشده و باز تقطیر کنند پس جدا کنند روغن را
از آب پس بر می آید از یک رطل نیم اوقیه و این نافع است هر قرحه را که از آتشک
باشد و لکن بنوشانند قلیل از آنرا ادرار میکند بول را و تفتیت میکند
سنگ گرده و مثانه را **طریق دیگر** بگیرند ملح طرطیر را و بگذارند در مکان نمناک
تر برای اینکه منحل شود و استعمال ان برای جلاء آثار و تصفیه و تحسین رنگ
و رخسار است **طریق دیگر** بگیرند از طرطیر خام بقدر خواهش بجنبانند که شبانه

روز در صاعد شراب پس تقطیر کنند با فلاطونی و ابتدا کنند با آتش معتدل
پس بتدریج تند کنند آتش را تا متقطر گردد پس جدا کنند مائیت و صاعد
شراب را و بگیرند روغن را و این روغن نافع است برای قروح ردیه و نافع است در زمان
وباء هرگاه ببویند و تدهین سازند ازین بهتر را طریق دیگر بگیرند از ملح بقدر
خواهش و احراق نمایند تا اینکه مکلس و سفید شود پس حل سازند با آب گرم
و صاف کنند و باز عقد نمایند پس حل و عقد کنند تا پنج مرتبه پس مخمر سازند در
صاعد شراب و دفن کنند در سرگین اسب مدت سه روز پس تقطیر کنند از ان صاعد
شراب را پس باقی خواهد ماند روغن در اسفل قرعه پس بنوشانند ازین یک درهم
برای انواع قروح داخله و خارجه با بعض ادویه مناسبه و تفتیح سدد و کبد
و طحال میکند و نافع عسر البول و قاتل دیدان و مانع نوازل است طریق استخراج
دهن نحاس مکلس کن نحاس را بقسمی که دانستی پس حل کن با ملح و خل
و بگذار تا سبز شود و صاف کن از ان خل را و بر روی آن بریز خل دیگر که در ان حل
کرده باشی قلیل از ملح و بگذار تا باز سبز شود و باز صاف کن و همیشه چنین کن تا اینکه
باقی نماند در ان از زنگار تیت چیزی پس تقطیر کن این خل را از ان بقرع و انبیق
پس باقی خواهد ماند روغن سبزی در ته قرع و این روغن نافع است قروح بواسیر

و زخمهای چوب و آکله را طلاء طریق استخراج دهن حدید بگیرند از براده
آهن هر چه خواهند بقدر حاجت و بشویند با خل و ملح چندین مرتبه تا تنقیه شود و تنقیه
آن اینست که نماند از سیاهی چیزی در او پس بشویند با آب شیرین خالص پس
بگذارند در قرعه مخمر سازند در یک جزء ماء الکبریت و ده جزء از آب پس بگذارند
در مکان حار تا منحل شود پس خشک کنند با آتش خفیف پس تصعید کنند صاعد آنرا
و حل کنند بحل رطوبت یعنی در جای نمناک و بردارند در وقت حاجت و این نافع است
جمیع سیلانات را مثل دوسنطاریا و اسهال کبدی و جریان طمث و جریان
خون بواسیر و رعاف و نفث الدم و نزف الدم و بعضی مردم حل میکنند براده
حدید را بماء الفاروق یعنی تیزاب فاروقه و میرانند از ان آبرا و خشک میسازند
پس متقطر میسازند محلول مزبور را چندین مرتبه تا اینکه باقی ماند دهن در اسفل قرعه
آب شده و منافع این مثل منافع سابق است طریق استخراج دهن زیبق
بگیرند از زیبق مقداریکه خواهند و خوب بشویند بدستوریکه معمول است پس
تصعید کنند از روح زاج و بار دوم شب پس بشویند بعرق شراب پس
تقطیر کنند با آتش قوی پس خواهد بر آمد از ان متقطر چیزی سفید مثل شیر و لا تقطیر
کنند متقطر مزبور را بعرق شراب خواهد بود بهتر و این روغن نافع است جمیع قروح را

و اگر استعمال کنند قلیل از ان امراض داخلیه و خارجیه را نافع خواهد بود
و قروح کلیه و مثانه عسرة العلاج را به خواهد کرد طریق استخراج دهن زرنیخ
بگیرند زرنیخ بقدریکه خواهند و مثل قدر ان از بارود یعنی شوره و سحق کنند
همه را بسیار نرم و بگذارند در بوته و شدید کنند بران آتش را بتدریج
تا اینکه آب شود پس منقلب خواهد شد و شوره خواهد پرید پس باقی خواهد ماند
زرنیخ در ته مثل روغن پس بگذارند در مکان نمناک برای اینکه منحل شود بحل رطوبت
پس تقطیر کنند محلول مزبور را پس بر خواهد آمد روغن و این نافع است قروح عسرة
الاندمال را با صمغ البطم و یا با عسل و تنقیه میکند قروح خبیثه را و هرگاه مخلوط
سازند با پیه و یا با روغن زیت یا هرچه تحلیل میبرد صلابات قویه را و اگر طلا
کنند او را بر موضع موی میتراشد او را و نافع است قروح ردیه بهتر را و نافع است
بواسیر و خنازیر و سرطان را هرگاه طلا کنند با آنچه مناسب این علت باشد طریق
استخراج دهن طلق بگیرند از طلق مکلس هر قدریکه خواهند و حل کنند با سرکه
متقطر پس تقطیر کنند از ان خل متقطر را و آنچه در ته او باقی ماند بگیرند و حل کنند
بحل رطوبت و این نافع است قروح و صلابات را و ارباب صناعت را در این
باب اعتقاد زیاده است حتی اینکه گفته اند که من حصّل الطلق استغنی عن الخلق

طریق استخراج بلور معدنی بگیرند از بلور معدنی بقدریکه خواهند با هموزن آن
شوره یا کبریت خوب سحق کنند و بسوزانند در بوته یا مغرفه آهنی پس بشویند
با آب باران چند مرتبه پس بخیسانند در عرق شراب مدت چند روز و صاف
کنند از ان عرق را و بسوزانند باقی را نیز با شوره یا کبریت پس بشویند و باز
بخیسانند بعرق تا منحل شود از ان پس طبخ دهند عرق را تا منعقد شود و نمک گردد
پس حل کنند این نمک را بحل رطوبت یعنی در مکان گرم یا نمناک پس هرگاه
بنوشانند از ان بقدر نصف درهم تفتیت میکند سنگ گرده و مثانه را و نافع است
عسر البول را و بهمین طریق است استخراج ادهان جمیع احجار و اینست آنچه را
اختیار و انتخاب و نقل کرده ایم از کتاب سارتوریس رومانی که تالیف کرده
در صناعت طب از قرابادین و افرنوس از دستورات تقطیر ادهان و ارواح
و تالیف کرده در صناعت طب کیمیائی از کتاب مختصر مفید برای پادشاه زمان
خود و او را مشتمل ساخته بر ده مقاله پس ایراد کردیم که نقل کنیم از زبان لطینی
یعنی زبان فرنگ بزبان عربی برای اینکه عام المنفعه باشد و خصوصا درین مختصر که
موسوم است بکیمیای باسلیقا یعنی کیمیای ملکیه جزء دوم از کیمیای باسلیقا
که منقول است از کتاب فرولیوس در صناعت طب کیمیائیه و آن مشتمل است

بر دو مقاله **مقالهٔ اول** از جزو دوم در معالجات کلیه و آن مشتمل است بر
فصل **اولا** باید دانست که معالجه بر دو قسم است کلیه و جزئیه کلیه آنست که
عام المنفعه باشد اما معالجهٔ مختص بیک مرض خاص نیست و علاج کلی بمعنی قطع
سبب و استیصال اصل مرض است و نیز خلط ردی است از نیکو نه جید یعنی
جدا کردن خلط فاسد از صالح و تحقیق که دانسته شد قبل ازین اینکه بعضی از امراض
میباشد موروثی و بعضی از انجمله است که اسباب ظاهره عارض شده باشد
و لیز اسباب ظاهره تغییر و تغیر اسباب ستهٔ ضروریه است که عبارت از استنشاق
هوا و حرکات نفسانی و حرکت و سکون بدنی و خواب و بیداری و اکل و شرب
و استفراغ و احتباس باشد و معالجات کلیه بر چند نوع است از انجمله است
که بهم باشد مطلوب از آن حفظ بلسان طبیعی و تقویت که بمعنی حفظ صحت باشد
و از انجمله است که بهم باشد مطلوب از آن تمیز ردی از جید یعنی ازالهٔ مرض
بدفع خلط فاسد و نیز ازالهٔ مرض و جدا کردن ردی از جید متنوع است
بطریق متعدده پس از انجمله است که بهم باشد یا بقی یا باسهال و یا بادرار
و یا بعرق **و بانهاست معالجهٔ ادویهٔ عظیمه** که صرع و استسقا و امراض
مفاصل و جذام باشد و جمیع امراض که عارض بدن میشود منشعب است

ازین امراض اربعهٔ سابقه زیرا که حق سبحانه و تعالی خلق نکرده است مرضی را مگر
که خلق کرده است دوای آنرا از لطف و کرم خود و تحقیق که خلق کرده است حق تعالی
برای جمیع امراض دوائی واحدی که کافی باشد در معالجات امراض لیکن
دانستن دوا واحد بر اکثر مردم دشوار است بسبب عزتی که دارد
لهذا ذکر میکنیم درین مختصر آنچه را که سهل باشد دانستن و ساختن آن برای
امراض و بعضی ازین معالجات است آنچیزی که جزوی باشد و لیز علاجی است
که منقطع نمیسازد اصل مرض را نیز و بروز نمینماید او را بلی ساکن میکند عوارض
آن مرض را و فروعات آنرا قطع مینماید بغیر اصل آن زایل میکنند نوبت
او را و تسکین میدهد اوجاع آنرا و مانع میشود زیاده نمودن آنرا دائما
دیگر از معالجات جزئیه علاج بادویهٔ مقویهٔ اعضای رئیسهٔ هفتگانه
و تعلیم کرده است حق سبحانه و تعالی بانسان از لطف و کرم خود اسرار طبیعت را
از آنچه عارض میشود از عناصر اربعه باعتبار زیادتی و نقصان و تغییر آن از صلاح
بفساد تحقیق که احسان کرده است حق تعالی بر ما باینکه اعلام و تعلیم کرده است ما را
بر خواص ادویهٔ مخصوصه بعضوی دون عضو دیگر پس برای این تقسیم کرده ایم
علاج را بر دو قسم پس از انجمله یا علاج کلی است و یا علاج جزوی و علاج کلی مشتمل است

بر انضاج و اسهال و ادرار و قی و تعریق و تقویت و تسکین وجع بمخدرات
و اصلاح هوا بمشمومات و علاج جزوی آن علاج اعضای رئیسه است و آن
علاجها که مختص بعضوی از اعضا نباشد مثل جراحات و دمامیل **پس ذکر
میکنیم الحال اشیائی را که نافع برای دنیش است** و آن چیزهائی است که
نافع است سکته و صرع را و آنچه نافع امراض چشم و نزدم آنرا و از انجمله است
ادویه که نافع برای صدر و قلب و معده و رحم است و از انجمله است که نافع
حمیات و وبا است و از انجمله است که نافع است برای وجع مفاصل و نقرس
و از انجمله که نافع کلیه و استسقا است و از انجمله که نافع ذوسنطاریا
و سیلان است و از انجمله است چیزیکه زیاد میسازد بول و منی را و از انجمله است
که نافع قروح و جراحات است **فصل در بیان انضاج و نضج** بدانکه امراضی
عارض میشود از اخلاط فاسده که قطع کردن اصل آن ممکن نیست بغیر انضاج و
نضج چراکه اصل آن ثابت و راسخ است و مقصود از انضاج تعدیل قوام ماده
برای اینکه آسان شود خروج آن یا بقی یا باسهال و یا بغیر اینها **و اما
امراضیکه** اصول آنها ثابت و راسخ نیست مثل حمیات و نوازل و سعال
گاه میشود که محتاج بمنزله بلکه کافی است در آن استفراغ و تنقیه چنانچه تنبیه کرده

بر آن یعنی بقراط و جالینوس پس نیست که بقراط تصریح کرده بلفظ نضج و جالینوس
بلفظ تعدیل و پراکلسوس بلفظ تغیر و مراد همه یکی است زیرا که نضج بمعنی تغلیظ
رقیق و ترقیق غلیظ است بطوریکه قابل اخراج تواند شد و تعدیل و تغیر نیز همین
معنی صادر میتواند شد **و گفته فرولیوس** که انضاج منعقد و عقد محلول و تحصیل و
استعداد اوست برای خروج و لیز نیز همین معنی دارد و اکثر استعمال منضج در امراض
مزمنه مثل صرع و خمر بیع و قولنج و وجع کلیه و جمیع امراض طرطریه بلغمیه و سوداویه
و اما امراضیکه دفع آن بطریق تحلیل و هیجان است محتاج نیست بمنضج **صفت طرطیر
زاجی** که استعمال میشود برای انضاج بگیرند از ملح طرطیر سفید مقداری حل کنند بماء
غافث و عقد کنند و بهمین دستور چندین مرتبه حل و عقد نمایند پس حل کنند
بحل رطوبت پس بگذارند در قرعهٔ گشاده دهان و بچکانند بر هر جزوی از
ملح طرطیر محلول نصف جزوی از روح زاج بتدریج پس منعقد خواهد شد در شیشه و جزو
و باقی خواهد ماند بر روی آن رطوبت کم پس خشک کنند و بپرانند آن رطوبت را
بر روی خاکستر گرم تا خشک شود بر آید آنچه در آنست که منعقد شده از ملح بارود
زاج و نگاه دارند برای وقت حاجت و بدانکه هر گاه غالب شود روح زاج
بر ملح خواهد بود معتدل و اگر غالب باشد ملح طرطیر بر روح زاج خواهد بود مدر

ومفتّح ومنضج وبدانکه چنانچه عارض میشود از تقطیر روح زاج برای ملح طرطیر غلیان نیز اینکه
هرگاه بچکانند روح زاج بر نمک طرطیر بجوش برآید همچنین عارض میشود برای روح
انسان در وقت ملاقات چیزیکه منافی آن باشد حرکات که عارض میشود در حالت
صرع ولیکن ملح زاجی را استعمال میشود برای انضاج مواد با هرچه مناسب علت باشد
از میاه ویا مطبوخات مثال این است که بگیرند از این طرطیر زاجی یک اوقیه وحل کنند
در دو رطل از طبخ زبیب با دارچینی که دارچینی را خورد کرده با مویز بجوشانند وصاف
کنند واین مقدار کفایت میکند جمیع کثیر را که تا سه روز بخورانند واین حل میسازد
ونضج میدهد وتفتیح میکند طرطیر را که در بدن انسان عارض شود واین از عجایب است
از امراض طرطیه وفواید این طرطیر زاجی است که نفع میکند شقیقه ویرقان وانواع
سدد را با آنچه مناسب باشد از میاه یا با شراب ابیض وبنوشانند از این
چند روز تفتیت میکند حصاة کرده ومثانه را با آب فطراسالیون یا با آب
حشیشة الزجاج ویا با شراب ابیض وبنوشانند از این برای ضعف کلیه وسدد
وآن با شربت ورد مقدار سدس درهم وبرای سدد ماساریقا وسدد
عروق مقدار هشت حبه وبا ماء الدارچینی وطبیخ زبیب ادرار میکند عرق را
وهرگاه بنوشانند با آب کاردو نیان بمنی که در لفظ بطن اسم ثکاعی است

یا با شراب ابیض وبنوشانند برای استسقا بقدر ثلث درهم با ماء العسل یا با
شربت راسن وادرار حیض میکند هرگاه بنوشانند ثلث درهم با ماء العسل
با شربت برنجاسف یا با شربت بتونکا **وبنوشانند** برای انواع حمیات با
چیزیکه مناسب آن باشد وگاه مخلوط کنند با ادویهٔ مسهل فعل آن قوی میگردد
وتفتیح سدد میکند ونظیر ندارد در امراض طحال وامراض سوداویه
ومقدار شربت از این برای جمیع امراض سدس درهم است تا یک ثلث
درهم با ماء العسل هرگاه چیز دیگر یافت نشود **صفت قریمو طرطیر** که تفتیح جمیع سدد
میکند واستعمال برای انضاج مواد وتفتیح سدد بگیرند طرطیر سفید نیم کوفته بقدر که
خواهند وبشویند با آب تا برود ودفع شود خاک وکثافت وچرک آن پس طبخ
دهند او را با آب گوارای خالص بقدر یکساعت پس بگذارند در مکان سرد
پس منعقد خواهد شد در ان قطعهای نمک پس بگیرند از روی آب آن نمک را
با صافی پس طبخ دهند مرتبهٔ دیگر وبگذارند باز در مکان سرد تا منعقد شود در آن
پس بهمین دستور بکنند چندین مرتبه تا آنکه منعقد نشود در آب چیزی از آن
پس آنوقت آن آبرا بریزند وان منعقد مزبور را که جمع کرده اند
ومثل نمک است خشک کرده نگاه دارند پس این دوای شریف است که

استعمال میشود برای انضاج مواد وتفتیح سدد ومقدار شربت از آن نصف
درهم است با آب خالص یا بعض میاه مناسبه واین دوای مسهل الما غدت است که
جودی در ان نیست ومتصور وقبول میکند طبیعت آنرا **وهرگاه** مخلوط کنند با مسهلات
قوی میکند فعل آنرا وسریع میسازد عمل آنرا وگاه بنوشانند از این یک درهم با ده حبه
از سقمونیا خواهد بود دوای مسهل کافی وهرگاه بسوزانند طرطیر را تا آنکه سفید شود
پس طبخ دهند بنحویکه ذکر آن شد بر سر آید چیز بسیار از آن منعقد بکنی خالی نیست
این از حدت واین مناسب شراب است برای امراض بارده غلیظه وقسم
اول برای حمیات انسب است پس بفهم وپوشیده دار **قی دافی** بدانکه
مقیات بر سه قسم است انتیمونیه وزاجیه وخربقیه یعنی بعضی را میسازند
از انتیمون وبعضی را از زاج وبعضی را از خربق واینها محتاج الیه اند در
قطع اصول امراض که منشأ ومبدائش معده باشد **صفت زاج ابیض**
برای قی بگذارند از زاج مقداریکه خواهند وحل کنند با آب باران وصاف
کنند وعقد کنند وحل کنند چندین مرتبه پس حل کنند بماء الورد وعقد کنند
ونگاه دارند برای وقت حاجت واین دوای مقی ونافع است امراض
دماغ را که بهه باشد مبدأ آن از معده **صفت زاج جلائی** که مقی

اخلاط غلیظه است بگیرند ملح زاج که طریق آن مذکور شد در باب معده وحل کنند
بمائیت مائی که خارج شده باشد از تقطیر پس بگذارند در آلت تقطیر دوال
وبگذارند بر آتش تا تصعید شود وبگذارند وبگردانند مقدار هشت روز نیز حل
کنند وتقطیر نمایند وعقد کنند وباز بدستور حل وعقد وتقطیر نمایند تا مدت هشت
روز پس بگیرند از آلهٔ تقطیر را ونگاه دارند وشربت ان از سدس درهم است
تا ثلث درهم پس بنوشانند از ان ثلث درهم با شراب پس خواهد شد قی واخراج
خواهد کرد اخلاط را از معده وبنوشانند در حمیات وامراض معده ونوازل
وطاعون ووجع مفاصل ودرد پشت وکمر وهرگاه بنوشانند از این ثلث درهم با شراب
الکام جراحت میکند ومینوشانند بشکر وماء الترازیانج وهمچنین با آب فروس بچه
وجوجه مرغ یا با ماء اللحم وکسیکه نتواند خورد وکراهت کند شرب این را پس بدهند
با قلیل از کل شکر وبدهند باطفال برای قتل دیدان مقدار پنج حبه با یک معلقه شراب
فصل در مسهل بدانکه هر مسهل را سه فعل است یکی استفراغ زاید دوم تعدیل
مزاج سیوم تقویت اعضا **اما ادویهٔ مسهله** که در ان سمیت باشد پس
واجب است اجتناب از ان ومسهل چیز نیکو میشود از اخراج آن زاید را
وتقویت دادن قوا را ونیست خوبی مسهل بانکه فعل بسیار میکند یا کم فعل کند

بلکه خوبیٔ مسهل در اینست که اخراج اخلاط فاسده بنحویکه لایق اخراج باشد بکند
بغیر اینکه موجب ضعف گردد واز مسهلات است چیزیکه موجب ضعف گردد واز
مسهلات است چیزیکه عملش ضعیف است وانیکه قوی واعضا را نیز ضعیف می سازد
وبدانکه عملِ دَواءِ مُسهِل نیست بر بخاصیت وصورت نوعیهٔ خود جذب خلط مخصوص
میکند ومنقص تحلیل خواهد شد اینکه استعمال نفرمایند در اوّل از عضو مخصوص ودوا است
ودواجب نیست در امراض که ابتدا شود بدوای مسهل قوی بلکه ابتدا کنند بمسهل ضعیف پس
نضج نفرمایند ماده را پس بعد از ان بنوشانند دوای قوی بدانکه نوشانیدن دوای
قوی الاسهال جایز نیست وَذکر نموده افلاطون در طیماوس که ادویهٔ قویة الاسهال لیست
لابد است که موجب ضرر شود در اعضا وقوی وچه نیکو گفته شیخ رئیس علی ابن سینا اینکه
گفته است که دوای مسهل هر چند که سمی نباشد باز هم بر طبیعت گران است لیکن هرگاه
مرض ثابت الاصل ومستحکم باشد محتاج است بدوای قوی بجهة اینکه قلع اصل آن
تواند کرد مثل ادویهٔ زاجیه وانتیمونیه وزیبقیه وَامّا اتباع جالینوس قادر
نیستند استعمال بر امثال این ادویه زیراکه ایشان نمیدانند طریق اصلاح
وتدبیر این ادویه را ونه کیفیت نوشانیدن اینها را وَافراسیاء طبیب
گفته است سخن حقی که واجب است بر هر عاقل اجتناب از طبیب جاهل زیرا

نعمتها است برای انسان اتفاق افتادن طبیب حاذق که حفظ صحت آن تواند
کرد تا بمرتبهٔ شیخوخیت عملِ ثُربدُ مَعدِنی ولیکن میباشد از تدبیر زیبق برای
اینکه هست این دوا اکثیر الاستعمال وعام المنفعه ابتدا میکنیم باین بجهة اینکه است
این مثل خمیره برای معدنیات پس انکسانیکه قادر شوند بر ثابت کردن نیز خواهد بود
فیلسوف حق وصدق وهرگاه تدبیر کرده شود خواهد بود علاج عاجل برای امراض بغیر
مضرت وبرای اینکه عام النفع است موسوم گردانیده بناکیا یعنی علاج کلی وپیدا
کرده اند ارباب صناعت برای این تدبیر چند پس بعضی جامد میکنند اورا
بروح شوره وبعضی بروح ملح وبعضی بمیاه حادّه یعنی تیزابها وبعضی بدهن زاج
وبعضی حل میکنند ازرا لحصاة مسحوقة بطول ایّام مانند براکلسوس پس اختراع
کرده ایم وتجربه نموده ایم برای این طریقی راکه ذکر میکنیم پس یافتیم نافع ومجرب
وبی مضرت وَطریقِ آن اینست که بگیرند از زیبق منقی نصف رطل متعم کنند
برطل از دهن کبریت وبگذارند در مکان حار تا اینکه منعکس شود زیبق در اسفل
ظرف پس بگذارند ظرف مزبور را بر رمل حار مدت ده روز پس ظرف
مزبور رابگیرند بعمل حکمت وتقطیر کنند از ان دهن کبریت را پس بگذارند
بران دهن کبریت دیگر وبکنند مثل اوّل وتکرار کنند این عمل را چهار مرتبه

پس خواهند دید از آنوقت سفید ومنعکس در اسفل قرعه پس بردارند وبشویند
از آب سادهٔ خالص صاف بمقدار چهار ساعت تا اینکه باقی نماند در آن
اثری از دهن کبریت وخشک کنند پس خواهند دید مثل خاک زرد پس بگذارند
اورا در شیشهٔ یا ظرف گردن بلند وسد کنند دهان ظرف را بپارچهٔ از پنبه
پس بگذارند ان ظرف را بر رمل مدت هشت روز پس زیبق مزبور تصعید خواهد
کرد تمام ان باطراف گردن وباقی خواهد ماند ثابت ان در اسفل ظرف
واینست مراد ومطلوب پس بشکنند شیشه را وبگیرند انچه در ته آن ثابت
مانده است وتجدید میکنند باین قسم که بگذارند دران چیزی از انچه متصاعد
شده در اطراف وجوانب ظرف ومیشویند بشراب مصعد ده مرتبه وبر میدارند
برای وقت حاجت وبعضی مردم ملغمه میکنند زیبق را با ذهب ومنعقد میسازند
بادهن کبریت وکامل میکنند عمل را مثل اوّل وبعضی ملغمه میکنند با فضه ومنعقد
میکنند بدهن کبریت وبعمل میآورند چنانچه قبل ازین ذکر شد وعلامت ثابت
شدن انچه در اسفل قرعه مانده از زیبق اینست که هرگاه بگذارند اورا بر آتش
سفید نکند اورا ومخالط او نشود اَمّا فوایدِ زیبقی بدانکه زیبق بلسان طبیعت
ودران است قوة انماء ولیکن قوت میدهد وتجدید میکند مزاج طبیعی را

وتصعید بدن انسان مینماید از هر فسادی وتصفیهٔ خون میکند خصوصا در حب
افرنجی وقطع میسازد اصول امراض وثمرهای آنرا پس در انست قوة نافذهٔ
لطیفهٔ شدید النفوذ تمام جسم که یافت نمیشود این قوت در غیر ان واین علاج
کلی است برای امراض عفونت ودیه واخراج میکند جمیع اخلاط ردیه را ومانع
میشود نوازل را وتنقیه میکند خونرا که در عروق ومغزی که در میان استخوانها هست
وَاین عَلاج کافی است برای استسقا وهمچنین نافع است وجع مفاصل ونقرس را
هرگاه بنوشانند با حب الآس ومخلوط کنند با مرهم وبگذارند بر قروح خبیثة الردیة
العفنه وبراکلسوس معالجه میکند حب افرنجی را باین طور که مینوشانند این زیبق را
کوابر دایم ولکن طلا کنند بر قروح از خارج این زیبق را با دهن ط طرپس صحت می یابد
باین علاج ازین مرض ردی وَفرلیوش گفته که بتحقیق که تجربه کردیم بسیار این را
وندیده ایم ازان هیچ ضرر البته لیکن در بعضی امزجهٔ صفراویه عارض میشود از استعمال
این حرقتی در حلق بسبب کثرت قی ودفع میشود بسرعت از بعض غراغر مناسبه
یا اینکه بنوشانند قلیل از گل مختوم ومقدار شربت از سه حبه است با سورنجان
ویا بعض ربوب مسهله ولکن بنوشانند با رب السوس خواهد بود بهتر وانفع
وگاه است که مخلوط کنند با گل شکر یا گل قند گل خیرو بنوشانند بر ردی او از شراب

طريق ديگر مى نامند اين را زيبق مرجانى شيرين و اين صنعت براكلسوس
رئيس ارباب صناعت اين فن است بگيرند از زيبق يك رطل و تنقيه كنند او را
با آنچه گرفته باشند از نمك و خاكستر پس باز بشويند با ملح و خل مرات بسيار تا آنكه
پاك شود سياهى پس بگيرند از اين زيبق و هموزن آن ملح اندرانى صاف و بعد
جميع زاج محرق و بسايند همه را و مخلوط سازند با خل مقطر در ظرف چوبين پس بگذارند
در قرعهٔ معتدله بطول بگل حكمت گرفته و تقطير كنند بر باد تا آنكه برآيد مائيت
پس تند كنند آتش را يك شبانه روز تا آنكه متصاعد شود بقيه پس قطع كنند و صبر
آن را و بگيرند صاعد احمر و اصفر آن را پس باقى خواهد ماند چيزى سياه در اسفل قرعه
پس بگيرند بوزن اين صاعد ملح اندرانى و مثل آن شب محرق پس مخلوط كنند
همه را با آن مائيتى كه برآمده است از تقطير و بگذارند در قرعه و قطع نمايند رطوبت آن را
با آتش بسيار ملايم پس تند كنند آتش را تا آنكه صعود كند پس قطع كنند و صبر
آن را و بگيرند صاعد احمر و اصفر را و جدا كنند آنچه باقى مانده در اسفل قرعه و صاعد
اصفر را بگذارند در بوته بر آتش پس آنهم سرخ خواهد شد پس جمع كنند با اول
و مغسول كنند با بعض مياه مفرحه يا با عرق شراب چندين مرتبه و بنوشانند براى
جميع امراضى كه گذشت ذكر آنها خصوصاً در استسقا حب از نيم از سه حبه تا پنج حبه

طريق

طريق ديگر بگيرند از زيبق مصعد بمقدارى كه مخلوط شود با روح زاج و روح شوره جزوى
متساويه تقطير كنند از آن روح را و تند كنند بر آن آتش را تا آنكه متصاعد شود
پس آن متصاعد خواهد شد سفيد و شفاف مثل بلور پس قطع و صبر او كرده بردارند
مصعد مزبور را نگاه دارند پس خواهد بود مسهل بتنهائى يا بغير آن از ادويهٔ مسهله
و اين بسيار مستعمل است در نزد ارباب صناعت و مقدار شربت از آن و فوايد آن
مثل اول است طريق ديگر در تدبير زيبق مى نامند اين تدبير را زيبق الحيوة بگيرند از
انتيمون و زيبق مصعد از هر يك يك رطل و بسايند جميع را و بگذارند در قرعهٔ مايل از آن
و بگذارند بر ريگ حار و تقطير كنند بنار معتدل پس مقطر خواهد شد آب سفيد غليظ
پس هرگاه فاسد شد دهان انبيق بسبب ايستاده شدن قطرهٔ از قاطر مزبور
و نزديك شدن بآن افگرى از آتش خواهد گشود پس حذر كن از اينكه شكسته شود
انبيق و مقطر گردد يعنى در وقت تقطير حذر بايد كرد كه آتش نزديك دهان انبيق
نرسد براى اينكه هرگاه قطره در آن وقت در دهان انبيق توقف كند باعث گشودن
دهان انبيق خواهد شد و هرگاه در آن وقت افگرى از آتش نزديك آن برسد
البته بسبب اينكه زور آتش بگيرد شيشه خواهد شكست و عمل ضايع خواهد شد
پس بگذارند بر روى قاطر مزبور آب گرم پس ته نشين خواهد شد در ته ظرف

خاك سفيد رنگ پس بريزانند از آن اين آب را و دور كنند و بشويند بار
ديگر و چنين كنند چندين مرتبه تا باقى نماند در آن از حدت چيزى و خشك كنند
و نگاه دارند و استعمال نمايند در اصحاب امراض قويه و بنوشانند از آن از سه
حبه تا چهار حبه بقدر شكر يا بخميرهٔ بنفشه يا بشراب سفرجل يا بزردهٔ تخم مرغ نيمبرشت
و واجب است بر كسى كه مينوشد اين دوا را اينكه حركت نكند در آن روز
و بنوشد بر روى آن دو بيضهٔ نيمبرشت يا قليلى از شراب و بعضى از اصحاب
صناعت ميگيرند از اين خاك سفيد مقدارى و خميره ميكنند او را با طلاى
محلول اصلى مثلاً برابر او اين را آن وقت در نزد ايشان مينامند ذهب الفيلسوف
و اين زيبق مسمى بزيبق الحيوة و نافع است جميع امراض دماغ و حميات و جذام
و استسقا و آتشك فرنگ و طاعون را طريق تصعيد انتيمون بگيرند از
انتيمون مقدارى كه خواهند سحق نموده بگذارند در آلتى كه ساخته باشند از
سفال قويه كه بر آتش صبر تواند كرد و بگذارند بر روى آتش معتدل زيرا كه
با آتش خفيف صعود نميكند و از آتش قوى آب ميگردد و متصاعد نميشود
پس باعتدال آتش كنند تا آنكه متصاعد شود طريق ديگر بگيرند از انتيمون
چهار جزو و از نشادر سه جزو و از ملح يك جزو و سحق كنند جميع را

وبگذارند

و بگذارند در آلت تصعيد و متصاعد كنند مثل اول و آنچه باقى ماند از تصعيد
باز نوشادر و ملح مثل اول سحق كرده نيز تصعيد نمايند و نگاه دارند براى وقت
حاجت طريق ديگر بگيرند از انتيمون و سحق كنند و با رمل مخلوط نموده از
جا تصعيد كنند كه مايل باشد بيك طرف و برهشته نگاه دارند و اين اسهل طرق
تصعيد است ندانم فصد است كه استعمال ميشود در علاج امراض بگيرند از ملح طرطير
منعقد سازند با مثل آن از خل مقطر پس بگذارند در حمام ماريه خشك تا آنكه برود
سركهٔ مقطر از آن و خشك شود و منعقد سازند نيز با مثل آن از خل مقطر و بپرانند از آن
خل مزبور را بدستور اول در حمام ماريه و تكرار اين عمل كنند تا هشت مرتبه پس بگيرند
از اين ملح يك نيم اوقيه و از انتيمون مصعد يك اوقيه و بگذارند جميع را در بوته
در آتش تا آنكه بسوزد و آب شود و سرخ گردد مثل خون پس سرد كرده بردارند
خواهد بود خاكسترى رنگ پس سحق نموده منعقد سازند با اين رب صفت اين رب
بگيرند خولنجان و قرص غاليه و قرنفل و دارچينى و بسباسه از هر يك نصف
اوقيه زعفران سه درهم پس مجموع را سحق نموده بخيسانند بصاعد شراب
در مكان حار تا آنكه برآيد لون آن يعنى قوت و مزه و رنگ آن در عرق
و صاف كنند از آن عرق را و منعقد سازند نقل از اين عرق ديگر و بگذارند

در مکان حار تا مدتی که برآید لون آن بدستور صاف کنند از آن عرق را نیز
و همچنین کنند تا آنکه باقی نماند در ثقل رنگ پس بگذارند بر خاکستر گرم یعنی اثیمون
مصعد خاکستری رنگ مذکور را در ظرف باب مزبور که گرفته اند بعد از سائیدن
منجمد سازند و مدت ۴ روز زیر خاکستر گرم بگذارند پس عرق را از آن تقطیر
کنند یا بر خاکستر گرم بگذارند تا عرق برآید و خشک شود پس بردارند در ظرفی و
دهن ظرف را مسدود سازند تا هوا نرسد بآن از برای آنکه منحل

و این اثیمون مدبر از عجایب است بنوشانند یعنی خوف که نیست در آن ضرری
ولی نافع است طاعون و حمیات و صرع و انواع مالیخولیا و مانیا و امراضی را
که عارض شده باشد از احتراق صفرا و لیکن اسهال میکند و قی آورد
و جالب عرق است و مقدار شربت آن از هفت حبه است تا ده حبه

طریق عمل اثیمون زجاجی بگیرند از اثیمون مقداری که خواهند و سحق کنند
با مثل آن شوره و بگذارند همه را در ظرفی از سفال بر روی آتش تا آنکه بسوزد
و بپرد شوره پس سرد کنند و هرگاه سرد شد به بینند اگر بیضاء و شفاف
و سفید شده باشد پس نقره است و خوب است و اگر سفید نشد آنقدر آتش
کنند تا قطع شود از آن یا بگیرند و سحق کنند و بسوزانند دو ا... مرتبه دیگر

تا آنکه منقطع شود دخان متصاعد از آن و باز سرد کنند و به بینند اگر سرخ شده
یا سفید شده پس تمام است عمل و اگرنه باز تکرار نمایند سحق و حرق را تا آنکه
سفید شود یا سرخ و علامت کامل شدن آن اینست که هر قلیل را از آن
بپاشند بر آتش دود نکند و در اینصورت یعنی وقتی که دود نداشته باشد بگیرند
بوته و بگذارند بر روی آتش تا آنکه خوب سرخ شود و بگردد مثل آتش پس بگذارند
اثیمون مزبور را در بوته وقتی که خوب سرخ شده باشد یعنی اول بوته خالی را در
آتش بگذارند تا خوب سرخ شود مثل آتش بعد از آن اثیمون را در آن آب
اندازند پس آب خواهد شد اثیمون وقتی که آب شد برگردانند و بریزانند او را
بر روی سنگ رخام پهن تا آنکه سرد شود پس ملاحظه کرده به بینند اگر شده
باشد جوهر شفاف مثل زجاج و سیاهی در آن مطلق نیست تمام است اگر
سیاهی دارد و شفاف نشده دیگر باره باز سحق کرده و بدستور اول
احراق نموده و غسل داده تکرار در عمل نمایند و در بوته سرخ بر آتش بگذارند
و آب کنند و بر روی رخامه پهن بریزند تا آنکه شفاف صاف زجاجی شود
که مطلقا سواد در آن نباشد و بعضی مردم میسوزانند اثیمون یعنی شوره
و بعضی ضم میکنند با آن در احراق قلیل از نوشادر و بعضی میاندازند در آن

وقت ذوب یعنی گداخته شدن و بعد از آنکه تمام سوخته باشد بر هر
ده درهم از اثیمون یکدرهم از بورق اصاغه یعنی بوره زرگری و بر میگردانند
بر روی سنگ رخام و همه خوب و مجرب است و لیکن اثیمون مسهل و مقی است
که اخراج اخلاط غلیظه میکند بقی و اسهال و مقدار شربت از نیم چهار حبه است
و واجب است که اصلاح آن را کرده استعمال نمایند **طریق اصلاح این اثیمون**
آنست که بگیرند از زجاج اثیمون مزبور ۴ اوقیه و سحق کنند و تقطیر کنند بر آن
در حین سحق دو درهم از روح زاج و خشک کنند نیز دو باره و تقطیر کنند بر آن
۴ درهم از روح زاج بدستور خشک کنند نیز بر خاکستر گرم مکرر کنند این عمل را
سه مرتبه یا چهار مرتبه پس بگیرند دو اوقیه از مصطکی سحق کنند و منجم سازند
بیک رطل از صاعد شراب و بگذارند بر آتش نرم تا آنکه برآید قوت
مصطکی در عرق و صاف کنند لیکن عرق را و بخیسانند در آن اثیمون خشک کرده
مزبور را سه روز بعد از آن بپرانند از آن عرق را با آتش تا آنکه منعقد شود
عرق و بپرد پس خشک کرده نگاه دارند و مقدار شربت از این سه حبه است
و با این طریق ضرری نیست در آن اصلا **صفت معجون اثیمون** بگیرند از
زجاج اثیمون مزبور و سحق کرده منجم سازند در خل مقطر و خشک کنند

تا آنکه بپرد خل مقطر پس بگیرند از این اثیمون دو اوقیه و از تریاق جدید ۴ اوقیه
و از جوزبوا و بسباسه و پوست نارنج و مرجان مسحق از هر یک ۴ درهم
قرنفل و رازیانه و تخم گشنیز خشک از هر یک رطل دو اوقیه و سحق کنند جمیع را
نرم و معجون کنند با میبه و بسازند از آن حبوب بقدر لوبیا و این از جمله عجایب است
برای طاعون و حمی ربع و استسقا و امراض مزمنه ناریه و حمیات عفنه ردیه
الاخلاط و مالیخولیا و مانیا و امراض دماغیه و دافع ضرر سموم قتاله است مقدار
شربت از آن یک حبه است تا ۴ حبه **قانون استعمال زیبق و اثیمون** بدانکه
لین هر دو از واجبات است اینکه حذر کند از نوشیدن آن کسیکه در کبد یا ریه او قروح
یا قروح باشد و واجب است نیز حذر کردن قبل از خوردن بچند روز از فصد
و اینکه استعمال نکند بعد از طعام مادامیکه نگذشته باشد سه ساعت و هرگاه
دیر عمل کند تحریک دهند او را بنوشیدن چیزی حار مثل عرق جوجه مرغ و اجتناب کنند
کنند از نوشیدن آن خنک مزاجان و صفراویین و ننوشد کسیکه دشوار
باشد بر آن قی و نه اصحاب صدور ضیقه و اگر بنوشند از برای طاعون
واجب است اینکه بگذارند بر محل طاعون دوا و اگر عارض شود کسی را
که خورده باشد حب التریاق از این دوا اسهال یا قی مفرط متجاوز از حد

بنوشانند از تریاق جدید بار ت سفرجلی و بگذارند بر معده بعضی از ضمادات
مقوی معده و بگذارند پاها را در سرکه گرم و اگر عارض شود از خوردن این صداعی
طلا کنند بر سر فرق و دهن ورد صفت عمل دیافاسلیقون که مسهل جمیع اخلاط است
بگیرند سفوف دماء الوردون و سفوف عنبر از هر یک یک اوقیه و برارند
جمیع لون را بصاعد شراب و نگه دارند این عرق را در موضعی پس بگیرند از تخم حنظل
پنجدرم و از تربت پنجدرم و از خربق سیاه و غاریقون از هر یک یک اوقیه
و از سقمونیا شش درهم و از سنا مکی چهار اوقیه و از راوند سه درهم و از
بیخ قثاء الحمار دو درهم و از تخم خاماقطر سه اوقیه و از سورنجان سه درهم سحق
کنند جمیع را نرم و بخیسانند بعرق مذکور هشت روز در مکان حار پس صاف
کنند بعد علقه پس بگذارند بر ثفل عرق دیگر و بگذارند در مکان حار تا برآید
جمیع لون اجزاء و صاف کنند نیز و تکرار کنند این عمل را تا اینکه باقی نماند در
ادویه چیزی از رنگ پس جمع کنند عرق اول و آخر را و بگذارند بر آتش معتدل
در حمام ماریه خشک تا برود جمیع عرق پس باقی خواهد ماند در اسفل ظرف چیزی
غلیظ مثل عسل و اینست لون اجزا و رب آن و خلاصه آن پس تقطیر کنند
بران از دهن دارچینی و دهن قرنفل و دهن جوزبوا از هر یک ده قطرات

واضافه کنند باو ملح مرجان و ملح لولو از هر یک ۵ درهم و اگر بسوزانند
ثفل باقی اجزا را و برآرند نمک او را چنانچه دانستی و اضافه کنند این نیز خوب است
خلاصه خواهد بود بهتر و این ترکیب نظیری ندارد و استعمال میشود در حل امراض اکثر
امزجه و مقدار شربت آن از سه درهم است تا سی درهم با آن چیزهایی که مناسب
علت مزاج باشد و بعضی از اطبا میسازند حبوب و بعضی حل میکنند بر رب آلبی
و میخورانند مثل معجون طریق تدبیر محموده بگیرند از سقمونیا مقدار یکه خواهند
و سحق کرده بپزند پس مخمر کرده با عصیر ورد و متقطر کنند بران چند قطره از روح
زاج بگذارند در آفتاب یا در مکان حار تا اینکه خشک شود پس بگذارند بروی آن
عصیر ورد دیگر و خشک کنند و اگر مخمر سازند بعصیر ورد با مثل آن از عصیر
سفرجل خواهد بود اجود و تکرار عمل کنند چند مرتبه پس خشک کنند و نگاه
دارند مقدار شربت از آن از پنج حبه تا ده حبه و گاهی میسازند از آن
حبوب و گاهی مینوشانند با شربت ورد دیگر تدبیر دیگر بگیرند از
سقمونیا مدبر با عصیر ورد یا از سقمونیای خام مقدار یکه خواهند سحق نموده
مخمر سازند بصاعد شراب که خیسانیده باشند در آن چیزی از رازیانه
و انیسون و دارچینی بقدریکه بایستد بر روی آن بعرض چهار انگشت

پس بگذارند در حمام ماریه سه یا چهار روز پس صاف کنند از آن عرق را
و بگذارند بر روی آن عرق دیگر تا اینکه برآید لون آن و صاف کنند نیز و تکرار
این عمل کنند تا اینکه باقی نماند در آن چیزی از رنگ و طعم و قوت پس همه
عرقها را جمع کرده بگذارند بر آتش معتدل در حمام ماریه تا اینکه ببرد عرق
پس باقی خواهد ماند سقمونیا در اسفل ظرف مثل عسل پس اضافه کنند بر هر
اوقیه از سقمونیا یک اوقیه از عصیر ورد و چهار اوقیه از عصیر سفرجل پس
بپرانند از آن عصیر را در حمام ماریه و خشک کنند پس اضافه کنند بر هر یک
اوقیه از این مجفف مسطور دو درهم از ملح لولو و یک درهم از ملح مرجان و بنوشانند
هر کسی را که خواهند بغیر ضرر و حذر مقدار شربت آن از پنج حبه است تا بیست حبه
صفت تدبیر خربق بگیرند از قشر اصل خربق اسود بقدریکه خواهند و بخیسانند بماء
انیسون یکروز و یکشب در مکان حار پس طبخ دهند او را طبخ خفیف و صاف کنند
و بفشارند ثفل آنرا تا اینکه باقی نماند در آن چیزی پس بگذارند صافی مزبور را
بر آتش معتدل در حمام ماریه با قلیل از شراب ورد دیگر تا غلیظ شود و بگردد
مثل عسل پس برداشته نگاه دارند برای وقت حاجت شربت از آن از
سه درهم است تا سی درهم بغیر خوف و ضرر و این مسهل است انواع اخلاط

سوداویه را و این نافع جمیع امراض سوداویه است طریق دیگر بگیرند از قشر بیخ
خربق اسود یک رطل و بیخ لسان الثور و بیخ رازیانه از هر یک شش درهم
انیسون نصف اوقیه قرنفل سه درهم جوکوب کنند و بخیسانند در عرق شراب
بقدریکه بایستد بر روی آن چهار انگشت و بگذارند در مکان گرم مدت ده روز
پس صاف کنند و عقد کنند در حمام ماریه با آتش معتدل تا اینکه مثل رب شود
طریق دیگر بگیرند پوست بیخ خربق سیاه دو رطل و طبخ دهند بماء انیسون در
حمام ماریه در ظرف دهن بسته پس صاف کنند و بگذارند و در ثفل صاف
شراب بریزند و بنهند در موضع حار تا اینکه برآید لون او در عرق و صاف نمایند
و تکرار کنند این عمل را تا اینکه باقی نماند در خربق چیزی از قوت و لون چنانچه هر گاه
بگذارند بران عرق دیگر رنگ آن متغیر نگردد پس جمع کنند عرق را با آب
اول و تقطیر کنند در قرعه تا اینکه برآید آب و عرق و باقی ماند خربق در
اسفل قرعه مثل عسل و مقدار شربت از آن سه درهم و این اخراج جمیع
اخلاط میکند و نافع جمیع امراض دماغ است مثل صرع و مانیا و مالیخولیا
و دوار و سدد و فالج بار بتونکا یا ببعض ادویه دماغیه و تصفیه خون
میکند و اخراج میسازد اخلاط محرقه و فاسده را پس بر آتش برای

که نافع قروح خبیثه وعفنه واکله وجذام وسرطان وقوبا وحکه وجرب است
صفت دیاناسلیقون بگیرند شحم حنظل شش اوقیه غاریقون وسقمونیا ومدبر
وخربق اسود از هر یک چهار اوقیه پس سحق کنند جمیع را ومخمر سازند
بعرق خالی از مائیت که در لون مار البرزون باشد ولکن بگذارند باشد او
از ما و دار چیز خواهد بود وجود وبگذارند در موضع حار مدت سه روز پس
صاف کنند وعقد نمایند صافی را بر آتش معتدل تا آنکه برسد بمرتبه که
حب تواند شد پس حبها سازند ومقدار شربت آن سدس درهم است
با چیزیکه مناسب علت باشد **صفت عمل مسهل جامع** از صنعت براکلسوس
بگیرند از زاج وحل کنند در آب گرم پس بگذارند بر هر سه رطل از زاج
چهار اوقیه از دهن طرطیر پس هرگاه سرد شد وته نشین گردید در اسفرناد
اجزاء کبریتیه پس بیندازند ثقل آنرا وبگیرند صاف کنند آنرا وطبخ دهند
در آتش معتدل تا برود نصف آب پس بگذارند در مکان حار پس منعقد
خواهد شد در ان قطعها مثل قطعات ملح پس بردارند منعقد مزبور را ونگاه
دارند پس استخراج کنند روح طرطیر باین طریق **طریق استخراج روح طرطیر ابیض**
خام طرطیر ابیض خام دو رطل وسحق کنند مخمر سازند بوزن آن عرق وبگذارند

درمکان حار مدت چهار ده روز پس تقطیر نمایند وهرگاه شروع شود پس ردّ کنند
بچکیدن آب زرد وبردارند قابله را وتند کنند آتش را برانچه باقی مانده
در ته قرع تا آنکه سیاه شود پس ردّ کنند مقطر مزبور را بر ثقل سیاه مزبور
وبگذارند در مکان حار مدت سه روز پس تقطیر کنند بآتش معتدل پس تند
کنند آتش را تا منقطع شود تقاطر وبردارند قاطر مزبور را ونگاه دارند پس
بگیرند ثقلی که باقی مانده در اسفل قرعه واضافه کنند بران بوزن ان از زاج مدبر
محفوظ که نگاه داشته اند وبگذارند بر روی جمیع روح طرطیر محفوظ را وبگذارند در مکان
حار چهار روز پس تقطیر کنند بآتش معتدل تا مقطر شود روح طرطیر ونگاه دارند
وانچه در ته قرع باقی مانده بگیرند وسحق کنند پس بگذارند در آلت تقطیر
پس مقطر کنند چنانچه تقطیر میکنند روح زاج را پس جمع کنند قاطر را با روح
طرطیر پس بگیرند انچه در قرعه است وبر آرند از ان ملح بدستوری که دانستی
پس بگذارند ملح مزبور را در قرعه طویلة العنق ومخمر سازند با روح مذکوره
بمقداریکه چهار انگشت مضموم بر روی ان بایستد وبگذارند در مکان حار
چهارده روز پس صاف کنند از ان ارواح را وانچه باقی مانده در ته
قرعه از ملح مخمر سازند پس مخمر با ارواح انطیا مثل اول وبگذارند در مکان

حار تا آنکه منحل شود جمیع این ملح در ارواح پس مقطر کنند در افلاطونی بواسطه
رملی حار پس بردارند واسطه را بغیر رملی حار را وتند کنند آتش را تا
منقطع شود قاطر پس بگیرند قاطر را وبگذارند در حمام ماریه وبر افروزند در زیر
ان آتش خفیف تا غلیظ شود قوام آن وبگردد مثل فضه محلوله وبردارند
واینست همان مسهل نافع جامع ولکن بگیرند ملح طرطیر وروح زاج وتقطیر کنند
مثل اول کافی است واین طریق اسهل از طریق اول است **وکیفیت استعمال آن**
اینست که بگیرند از روح زاج مزبور یک جزو واز زعفران نیم جزو وبعضی جایز دانسته اند
استعمال انرا بتنهائی نافع است جمیع امراض را که محتاج است بتنقیه واین نافع جمیع
امراض مزمنه ونوازل وامراض عفنه است وبنوشانند با شراب یا با آب
خالص یا شراب ورد وبنوشانند کسی را که متجاوز شده باشد سن او
از بیست سال تا پنجاه سال مقدار چهار حبه وکسی که باشد سن او
از ده تا بیست مقدار سه حبه واطفال کوچک را از یک حبه تا دو
حبه وواجب است هر کس را که بنوشانند از این دوا اینکه حذر کند از
سردی وبنشیند در مکان بند خالی از هوا که گرم باشد مقدار یک ساعت
پس برخاسته راه برود کم کم وبعد از دو ساعت اگر اثر کرد خوب عمل

کرده بهتر والا مقدار یک شربت دیگر از ان بخورد وفعل این دوا میباشد
گاهی باسهال وگاهی بعرق وگاهی بادرار ورور دیگر آن ندهند علیل را چیزی
از ادویه وروز سیم بنوشانند علیل را باز یک شربت دیگر از این دوا وتکرار
اینعمل کنند تا سه مرتبه یا چهار مرتبه یا بیشتر بحسب قوة مریض وزمان وشدت
مرض واین دوا چنین است که اگر بیابد در بدن چیزی از اخلاط فاسده اخراج
میسازد باسهال یا بغیر آن واگر نیابد در بدن چیزی از اخلاط ظاهر نمیشود از ان
اثری هرگز واین نیست مثل مسهلات دیگر که هرگاه چیزی از اخلاط نیابند جذب
کنند رطوبات صالحه بدن را **فصل در ادرار و مدرات** بدانکه اسهال
وقی کافی نیست در تنقیه جمیع اعضا پس محتاج است باخراج بعضی از بعض اعضا
بطریق دیگر آن طریق بول است برای مجذب کبد وکلیه ومثانه **صفت**
روح ملح که مستعمل است در ادرار بگیرند ملح معدنی وسحق کنند وبپاشند بران
قلیلی از آب باران پس خمیر کنند با مثل آن از گل سفال وبسازند از ان
جسمهای طولانی مثل بادام پس خشک کرده در تنور بگذارند در افلاطونی تا نصف آن
یعنی نصف شیشه از دوا باشد ونصف خالی باشد وباید که قابله گشاده وکلان
باشد وبرافروزند در زیر آن آتش خفیف تا آنکه برآید مائیت پس تند کنند

آتش را بتدریج تا آنکه برآید روح و بدانکه تقطیر روح ملح مثل تقطیر تیزابهاست
پس نگاه دارند روح ملح قاطر مزبور را و این از عجایبست زیرا که میان
ملح و روح ملح غایت بعد و بسیار تفاوتست در افعال چنانچه ملح معطش و روح
ملح مسکن عطش است و این معنی ظاهر میشود هرگاه بنوشانند کسی را که استسقا داشته باشد
و ملح لذاع و حاد است و روح ملح مسکن لذع و مزیل عفونت و فاسد کننده لحم قابل
بتغیر گزندگی و وجع است و طعم ملح حدت دارد و زبان را میگزد و طعم روح ملح گواراست
که نه حدتی دارد و نه ملاحتی در آنست ولیکن در طعم آن قلیل تلخی است و طعم روح ملح
نزدیکست بطعم عصارهٔ تفاح و بوی سیب نیز میدهد و براکلسوس ذکر نموده
که روح جوهریست زایل کنندهٔ عفونت و نگاه دارندهٔ اشیا از تعفن پس
هرگاه چنین باشد در این روح اضعاف مضاعف خواهد بود پس باید جهتی است
که هرگاه استعمال شود از آن سه مرتبه در هر مرتبه سه قطره نگاه میدارد بدن را
از عفونت و ازاله میسازد اخلاط را که حاصل شده در بدن از عفونت خصوصا
هرگاه حل کرده باشند در آن ورق طلا و هرگاه بنوشانند با ماء حشیشة الزجاج
یا با ماء کاردو نیادین که مسمی بشکاعی است خواهد بود کافی در ادرار و هرگاه بنوشانند
با شراب تصفیه میکند دم را و نافع است مر جذام و برص را و بنوشانند از برای

استسقا با ماء افستین در هر روزی پس ظاهر خواهد شد نفع او و ظهور بین و اگر بنوشانند
با آب مرزنجوش یا خزاما یا سلویا نفع میکند امراض دماغ را و مقوی قلب است
و اگر بنوشانند با آب ورد یا لسان الثور یا بادرنجبویه مقوی و محرک شهوت است
و اگر بنوشانند با آب نعناع نافع است امراض کبد را و اگر بنوشانند با آب
کاسنی یا آب کاروتسطو یا آب کاهو نافع است امراض طحال را و با ماء
اسقولوقندریون یا با ماء بقلة الحمقا و اگر طلا کنند با آن طاعون را جذب میکند
سمیت را بسوی خارج و اگر بنوشانند برای طاعون دفع میکند سمیت او را
و جالب عرق و نافع حمیات عرقیه است اگر بنوشانند تقلیع از خلق مفتت
حصاة و منقی گرده و مثانه است و اگر بنوشانند با چیزی که مناسب آن باشد
قاتل دیدانست با ماء برنجاسف یعنی عرق بومادران و طلا کنند بر فتق
تازه و بنوشانند صاحب فتق جدید را چندین مرتبه علاج میکند آنرا و با شراب
بجهة قولنج علاج است قوی و بنوشانند برای حمیات مزمنه بعرق شراب
و مزیل یرقان است اگر استعمال کنند آنرا یک هفته مجرب است که شبهه در آن
نیست و بنوشانند برای دوسنطاریا و فالج و سکته و نقرس با چیزی که مناسب
باشد از آنها و علاج میکند قروح باطن را مقدار شربت آن از چهار قطره است

تا هفت قطره با ملعقه از شراب یا بعرق دارچینی و اگر طلا کنند بر اوجاع مقعد
با چیزی که مناسب آن باشد ساکن میکند اوجاع آنرا و زایل کننده قروح خبیثه است
مثل بواسیر و آکله خصوصا هرگاه مداومت کند بطلاء آن پس بتحقیق دفع میکند
آنرا باذن الله تعالی صفت دوح بادوذ که مدر است و طریق استخراج بارود که شوره گویند
مثل استخراج روح ملح است لیکن واجب است که بعد باشد بارود یک جزء و طین
سه جزء و این عجیب است برای قولنج ذات الجنب و حمی محرقه و اخراج میکند
اخلاط بورقیا و لزجه را بطریق بول و نافع است مفاصل را و اگر طلا کنند بآن
اوجاع را ساکن آن و محلل اورام است و مقدار شربت از آن سه درهم است
تا سی درهم با چیزی که مناسب باشد از میاه و اشربه صفت سال پرونیلا
یعنی ملح الحجر بگیرند از بارود مقداری که خواهند و ذوب دهند در بوته و بیندازند
بر آن از کبریت مصعد بر هشت درهم از بارود یک درهم از کبریت و کم کم بتدریج
در آن بیندازند تا مشتعل گردد و منقطع شود اشتعال آن برگردانند برگردانند
بر رخامه پهن و اگر حل کنند و عقد کنند بماء الورد و صاف کنند خواهد بود بهتر
و مقدار شربت آن از سه درهم تا سی درهم پس این مدر بول و معرق و قاطع
عطش است و عظیم النفع است برای حمی محرقه و نظیری ندارد و اگر غرغره کنند

با این سریع النفع است عاجلاً و دفعةً و از مدرات قویه است و ملح الکهربا بعد از
این خواهد آمد کیفیت عمل آن و مقدار شربت از این پنج حبه است تا شش حبه
با آب قطراسالیون فصل در بیان معرق بدانکه معرق علاج عظیم است برای
طاعون و حمی عرقیه و رفع سموم بتعریق با ادویه پادزهریه متعرقه و این استفراغ
کامل است و برای این گفته است پراکلسوس که ممکن است علاج ثلث امراض که عارض
بدن میشود بتعریق طریق عمل انتیمون و یا فورنکو وان پادزهر معدنی است
بگیرند از زیبق مصعد و از زاج و ملح از هر یک یک جزء و بارود ربع جزء پس بگیرند
از انتیمون خام سه رطل و مخلوط کنند جمیع را بسحق و بگذارند در ماء الرقبه
و تقطیر در رمل حار و اگر فم ماء الرقبه بسبب انعقاد و بسته شدن چیزی از آن
در دهان او بسته شود اخگر را نزدیک او برند تا آنکه منعقد مزبور حل شده
بگشاید دهان آن و تقطیر جاری گردد پس هرگاه منقطع شود تقاطر قطع کنند
وصل را و بردارند مقطر را و بگذارند در قنینه مطوله العنق و تقطیر کنند بر او از
ماء الزرنیخ کم کم با پاره از صوف و باید که حذر کرد از تقطیر زیاده تعجیل که
ماء الزرنیخ را کم کم بتدریج بریزند زیرا که بجوش بر آید و از سر در رود و کافیست
بر هر یک رطل از مقطر مزبور یک اوقیه از ماء الزرنیخ با آنکه تقطیر کنند بآن

روح بارود بهمین دستور پس ته‌نشین خواهد شد در اسفل قنینه تربت بیضاء پس
بگیرند برای هر یک رطل از این تربت یک اوقیه از ذهبی که محلول کرده باشند
بماء الرزین و مخلوط کنند جمیع را و بگذارند در ماء الرقبه و تقطیر کنند بر آتش
نرم پس تند کنند آتش را بتدریج تا مقطر شود آب آن تمامه پس تند کنند
آتش را تا آنکه سرخ شود ماء الرقبه و شروع شود چیزی از آن بتصاعد پس در این هنگام
آتش را قطع کرده بگذارند تا سرد شود قرع پس بشکنند از او خواهند یافت در آن
تربتی مایل بصفرت و این گرد زندگی زبان دارد بغیر فساد و ضرر و باقی خواهد ماند از یک رطل
نصف رطل پس بگذارند این تربت را در بوته در آتش بقدر نیم ساعت تا بسوزد
آنچه که دور است از اجزای غریبه و طبخ یابد آنچه در او خام مانده پس بر آرند از
بوته بعد از آنکه سرد شده باشد و این را در نزد اصحاب صنعت میخوانند ارض
عطر و ثابت قابض و این امری است عظیم در نزد ایشان زیرا که میان انتیمون
و ذهب مناسب است که تولید می یابد بعینه زیاده میشود خاصیت از این دو
چیز طلا زیاده محترم بر همه کس ظاهر نمیشود و نیست گفتگوی ما الآن در این باب
بلکه ذکر میکنیم این را از برای فواید جلیله بجهة بدن انسان و برای اینکه کثیر الاستعمال
است در امراض چند و این از اسرار است که کشف آن جایز نیست و تحقیق که

ما ذکر کردیم درین کتاب خالصاً لوجه الله و این علاجی است کافی برای هر مرض که
محتاج بتعریق و ادرار باشد و این شدید التعریق است جداً بدون اینکه موجب
ضعف قوی گردد برای اینکه در آن هست از ذهبی که حافظ بلسان طبیعی و مقوی
اعضای رئیسه است و برای اینست که ادرار میکند بقوت بغیر اینکه موجب ضعف
گردد امراضی را که تجربه کردیم در انها و باین دوا صحت یافته است باذن الله تعالی
و از الجمله است حب افرنجی که طاعون و نقرس و وجع مفاصل و استسقا و جمیع
حمیات عفنه و اوجاع احشا و سدهای آن و مفتت حصاة است از کلیه
و مثانه و بسیاری از مردم انواع معالجات نموده اند و خلاص نشده اند از
امراض خود پس هرگاه استعمال کنند این دوای مبارک را خلاصی یابند از امراض
ردیه و مقدار شربت از آن سه حبه است تا پنج حبه تا هشت با چیزی که مناسب
آن علت بهم باشد از میاه و انتیمون را تدبیرات چند دیگر نیز هست لکن
این تدبیر افضل تدابیر و اشرف آنهاست برای اینکه باین تدبیر خالص میشود
از شوایب فاسده و ثابت میگردد و کسب میکند تریاقی را که میگردد
بسبب پادزهر معدنی که نیکوست برای جمیع امراض سمیه که قالع و قاطع
اصول امراض و برور آن باشد طریق انتیمون معرّق ساذج

بگیرند از انتیمون مقدار یکه خواهند و بارود سحق کنند جمیع را و بگذارند در بوته
بر آتش تا آنکه بسوزد بارود نیز و بسوزانند در بوته و تکرار این عمل کنند چند دفعه
تا آنکه سفید شود انتیمون پس سحق نموده مخمر سازند انتیمون مزبور را بعرق و بر آ
و بر آرند از آن با آتش و نگاه دارند پس اینست پادزهر معرق بنوشانند
در امراضی که محتاج است بتعریق و مقدار شربت از آن از شش حبه تا شانزده
حبه با تریاق یا با گل شکر یا با چیزی که مناسب آن باشد از میاه صفت دوم
طرطیر یکه معرّق است بگیرند از طرطیر ابیض شش رطل و نیم کوب نموده غسل دهند
با آب باران گرم کرده تا آنکه صاف شود از اوساخ پس خشک نموده خوب سحق
نمایند پس بگذارند در مکان بارد پس منعقد خواهد شد در آن قطعات نمک آن
و یکدرهم از این مقدار بنوشانند با ماء اللحم خواهد بود مسهلی کافی و مینامند در نزد
اهل صناعت طرطیر القی؟ پس بگیرند این طرطیر را و مقطر کنند در ماء الرقبه چنانچه
تقطیر میکنند میاه حاده را و تند کنند بر آن آتش را بتدریج تا آنکه مقطر شود
روح و دهن پس بگیرند دهن را از آن بصوف بدستوری که قبل از این معلوم شد
و این روحی که باقی است بعد از گرفتن دهن خواهد بود بد بوی پس بعضی مردم میگذارند
در آن قلیلی از قرنفل و معطر میسازند از برای اینکه بد بوئی آن دفع شود و بعضی

میکنند بر آن ماء الورد و تقطیر مینمایند نیز و بعضی میگیرند ثفلی باقی از طرطیر محلول با
حار را و مینامند در نزد این طایفه رأس المیت پس احراق مینمایند و استخراج
میکنند ملح از او و حل میکنند این ملح را در روح و مقطر میسازند جمیع را و این دوا است
مبارک بجهة دفع عفونت و اخراج اخلاط عفنه با درار و عرق و اگر مداومت
کنند بر نوشیدن این دوا برای فالج و سکته و امراض دماغیه و عصبیه خواهد بود
علاج کافی و اگر بنوشانند مستسقی را با ماء الکبریت بحری یا با ماء الاقطر یا بقلیلی از
روح زاج اخلاط و رطوبتها دفع میکند و سدها را صحت میبخشد از علتهای آن
و این مدر حیض و معدل خون و مصلح فساد آنست و اگر بنوشانند در مبادی جذام
خواهد بود علاج کافی و بنوشانند برای جرب و حمره و اورام سمیه یکدرهم از آن
با مثل آن از تریاق پیش از فصد خواهد بود علاج و اگر بنوشانند با تربد معدنی
که قبل از این مذکور شد برای حب افرنجی نیز دانهای آتشک محتاج نخواهد بود بدوای
دیگر و نافع جمیع امراض جلدیه است مثل جرب و حکه و قوبا و بهق و نافع
ذات الجنب و خناق است و صحت میبخشد از یرقان و برای حمیات عفنه
بهترین ادویه است زیرا که مدر بول و معرق و دافع عفونت است و نافع
وجع مفاصل را و ساکن وجع آنست شرباً و طلاءً و مقدار شربت از آن

از سه درهم است تا سه درهم باران چیزیکه مناسب علت باشد از میاه
وفلیومیوس گفته عارض شد زنی را قولنج صعب و منحدر شد قولنج او بانتقال
ماده بر دستهای و پاهای او چنانچه از حرکت افتاد پس معالجه کردم بانواع
علاج و دادهان بلسانیه و مفید نیفتاد چیزی از انها پس نوشانیدم فر آنرا
از این دوا و طلا کردم از ان بر عضو او چندین مرتبه پس سبب شفای او شد
فصل در تقویت و حفظ بلسان طبیعی بدانکه تقویت و حفظ بلسان طبیعی و
ارواح و استعدادات ایشان نمیباشد بحرارت و نه ببرودت بلکه بخاصیت
خفیه است که کامن در هر دوا است و واجب است استعمال ادویه مقویه حافظ
ارواح و قوی در جمیع امراض زیرا که هرگاه قوت یافت طبیعت اعانت
میکند دوا آنرا بر فعلی که مطلوب آنست و بسا باشد که بگریزاند مرض را باسهال
یا بعرق یا بغیر آن و کفایت کند از ابن و بعه باشد از انمعنی برای جودت
بحران و غلبه طبیعت بر مرض پس برانچه ما ذکر کردیم لازم است که دوای مقوی
هرگاه ضم شود یا با مسهل یا با معرق یا با مدر یا با محلل خواهد بود نیکوتر
طریق استخراج ملح لؤلؤ بگیرند از مروارید مقداریکه خواهند و بگذارند در
قنینه و منخر سازند با خل مقطر بقدریکه چهار انگشت بر روی او بایستد

وبگذارند ان قنینه را بر رماد حار مدت چند روز تا منحل شود و اگر منحل نشود جمیع
و باقی ماند بقیه در ته قنینه از لولو غیر منحل پس صاف کنند انچه را که منحل گردیده
و منخر سازند باقی غیر منحل را بخل مقطر دیگر و بگذارند بر رماد حار بدستور تا منحل
گردد پس محلول اول و ثانی را یکجا کرده مقطر سازند بقرع و انبیق تا انکه
مقطر شود خل مقطر پس انچه باقی مانده است در اسفل قرعه مغسول سازند چندین
مرتبه تا باقی نماند در ان چیزی از سیاهی و لازم است باین نحو است که بسایند در اب و بگذارند
تا ته نشین شود پس برانند از ان آب را چندین دفعه تا سفید گردد یا انکه
صاف نموده در آب منحل سازند و بر روی خاکستر گرم گذاشته مائیت از ان خشک
نمایند و بهمین دستور چندین دفعه بعمل آرند تا سفید گردد و لازم است همان ملح لولو
و لازم از ادویه قلبیه شریفه است و در افعال لازم متقارب افعال ذهب است
در تقویت و غیره و نافع جمیع امراض دماغ و عصبانی است مثل قرانطیس
و مالیخولیا و فالج و تشنج و نافع و حافظ بدن است از جمیع امراض و مبدل مزاج
بصحت و مقوی دماغ و فکر و مزیل نسیان و مفرح قلب و دافع غشی و خفقان
و مجفف رطوبات فاسده است و مانع میشود از تولد امراضیکه ناشی میگردد از
انها مثل اوجاع مفاصل و حمیات متطاوله و بنوشانند برای حمی دق و دق

شیخوخت و ذبول با اشیاء مرتبه مناسبه و بنوشانند برای استسقا بعد از
علاج کلی و لازم دوای کافی است بتنهائی برای تفتیت حصاة کلیه و مثانه و حافظ رطوبت
اصلیه غریزیه است و زیاد میکند رطوبات غریزیه را و نگاه میدارد قوی و جوانی را
و زیاد میکند قوت و شیر را و پادزهر است برای امراض آتشک هرگاه بنوشانند
از ان مدت شانزده روز متوالیا بعد از تنقیه در هر روز مقدار ده حبه و بر همین
منوال بنوشانند برای صرع و نقرس و وجع مفاصل نگاه میدارد جنین را از
اسقاط و آفات و مقدار شربت ان از ده حبه است تا سه درهم با ماء الهندبا
یا با ماء لسان الثور **صفت ملح مرجان** بگیرند از مرجان مقداریکه خواهند و سحق نموده
منخر سازند بخل مقطر مقدار چهار انگشت و بگذارند در سرگین حار مدت ده
روز و صاف کنند از ان محلول را و محلول اول و ثانی را یکجا نموده غیر منحل را
منخر سازند و بگذارند تا منحل گردد پس بهمین دستور بعمل آرند تا انکه از مرجان
چیزی غیر منحل نماند پس همه محلول ها را یکجا نموده و مقطر سازند و بگیرند انچه در
اسفل قرع است و برانند از ان آب قراح را چندین مرتبه تا انکه سفید گردد
و بردارند و اینست ملح مرجان و بعضی ضم میکنند مرجان را با روح ملح پس
بچکانند بر ان دهن طرطیر پس ته نشین میگردد ملح در ته ظرف و لازم از

ادویه مقویه شریفه است که مقوی دماغ است و مانع مالیخولیا و مزیل وسواس
و مصفی دم و مانع جمیع امراض عارضه از فساد خون و مانع سیلان است مثل
نزف الدم و بواسیر و حیض و دوسنطاریا و رعاف خصوصا با ماء لسان الحمل
و تصفیه دم میکند با آب کاسنی یا با آب شاهتره و مقوی معده و قلب و ارواح
و مفتح سدد و مقوی اعضاء رئیسه است و لازم علاج کافی است در اختناق رحم
و بنوشانند چند روز متوالی برای استسقا و تشنج و صرع و فالج با آب دارچینی
و تفتیت حصاة میکند و مقدار شربت از نه حبه است تا ثلث درهم بنوشانند
با تخم نیمبرشت یا با مرق شوربای مرغ بچه یا ببعض از معاجین مناسبه
طریق استخراج املاح جواهر نفیسه مثل یاقوت و زمرد و بیجاده و بلور
معدنی و غیر انها بگیرند از هر یک از انها بقدریکه خواهند و سحق کنند با مثل
ان از کبریت و بسوزانند در بوته بر اتش تا انکه منقطع شود دود آن و فانی
شود کبریت پس سحق کنند مرتبه دیگر و احراق نمایند با مثل آن از بارود
پس مغسول سازند با آب تا برطرف شود ملحیت بارود پس بگذارند در
قنینه و منخر سازند در خل اصلی که مذکور شد سابقا و متصل حرکت میدهند
برای اینکه منعقد شود در اسفل قنینه تا انکه منحل گردد پس تقطیر کنند تا اخراج

شود خشک اصلا و بگیرند آنچه در اسفل قرع است و صاف کنند با آب ساده چند
مرتبه پس برآرند از آن آبرا و نگاه دارند برای وقت حاجت و فواید
این علاج مثل فواید علاج سابق است و او از جملهٔ ادویهٔ مقویهٔ اعضای
رئیسه و دهن قرنفل و دهن دارچینی و ذهب الحیوة است و طریق عمل او بعد ازین
مذکور خواهد شد **طریق اکسیر ذو الخاصیت** بگیرند از تریاک و زعفران و صبر
[illegible] مساوی و سحق کنند جمیع را بسیار نرم و تر کنند بروح شراب پس منجمد سازند
بدهن کبریت بقدر چهار انگشت بر روی او بایستد و بگذارند در مکان گرم مدت
یکماه کامل بنحوی که بهم باشد دهن ظرف مسدود به بندی محکم پس جدا کنند آنچه
حل شده است در ان و بگیرند ثقل باقی غیر محلول را از ان و منجمد با عد شراب
و بگذارند در مکان حار بقدر یکماه دیگر پس صاف نمایند و جمع کنند محلول اول
و ثانی را پس مقطر سازند ثقل باقی را و بگیرند مقطر مزبور را و این است اکسیر ذو الخاصیت
که مسخن و مجفف و مانع عفونت است و در این است قوت بلسان طبیعی و نافع است
مشایخ را منفعت بالغ کامل و او نیست از عجایب برای امراض صدر و ریه
و مجفف رطوبات معدهٔ فاسده و مقوی معده و امعاء و محلل ریاح و مانع
نوازل و سعال و منقی صدر و مسخن معدهٔ فاسده و دماغ بارد و این است

علاج سکته و دوار و سدر و مزیل ضعف بصر و مقوی قوت باصره و مقوی
قلب و محدد ذهن و مسکن اوجاع و مفتت حصاة کلیه و مثانه است و این است
علاج کافی برای حمی ربع و نگاه میدارد مفاصل را از اوجاع و مانع است از
انصباب مواد و مفرح و مزیل مالیخولیا و نافع امراض بارده و حاره است
بالخاصیه و مقدار شربت ان از شش قطره است تا دوازده قطره
در مسکنات اوجاع و منومات بدانکه بعضی از امراض مادامی که تسکین
نیابد وجع این ممکن نیست علاج آن چنانچه میباید گاهی محتاج بمنومات در وقت
شدت بحرانی و شدت وجع و ناطاقتی و ضعف و برای اینست که استاد
بقراط گفته که راحت و موافق طبیعت است و اتباع جالینوس استعمال
مخدرات و منومات را لکن باقی نگذارند سمیت آنرا بسبب آنکه میدانند
طریق تفریق و دفع سمیات را از ان و چنانچه است استعمال مینمایند
و اما ما استعمال میکنیم از این نیز لیکن بعد از تدبیر و تفریق سمیت او از ان
صفت لودنو برای تسکین وجع و جلب نوم از صنعت پاراکلسوس بگیرند
از افیون مدبر سه اوقیه رب اصل البنج یک نیم اوقیه سفوف دواء
العنبر و سفوف دواء المسک از هر یک ده اوقیه و نصف مومیائی نصف اوقیه

ملح لؤلؤ و ملح مرجان از هر یک سه درهم کهربا و استخوان قرن ایل یعنی شاخ
گوزن و پادزهر و شاخ کرگدن از هر یک یکدرهم مشک و عنبر از هر یک
سه درهم دهن انیسون و دهن کرویا و دهن قشر نارنج و دهن قشر اترج
و دهن جوزبوا و دهن قرنفل و دهن دارچینی و دهن کهربا از هر یک دوازده
قطره مخمر کنند جمیع را بصناعت تا بقدری که توان حب ساخت یعنی بر خاکستر گرم
نگهدارند تا آنقدر بماند که قابل حب گردد و حبوب سازند **صفت مدبر لودنو**
وعمل آن بگیرند بنج بنگ در وقتی که قمر در میزان یا در حمل باشد و بکوبند در هاون
از سنگ و بیفشرند پس منعقد سازند آن عصاره را در آفتاب یا بر خاکستر
گرم و این بهمین طریق است بنج نفاخ که اراده کنی استخراج رب او را واجب است
که منجمد سازند او را بصاعد شراب چهارده روز در مکان حار پس صافی کنند
و منعقد سازند بر رماد حار تا آنکه بشود رب و همچنین است سفوف دواء
العنبر و سفوف دواء المسک و هرگاه اراده کنی ترکیب لودنوی مزبور را
پس جمع کن اولاً میان رب افیون و رب بنج و خمیره کرده تا ده روز بگذارد
پس اضافه کنند بر ان باقی ادویه را پس مدت یکماه بگذارند تا خمیر شود بعضی
برمیدارند مشک و عنبر را علیحده و اضافه مینمایند در وقت حاجت و اگر

اراده کنی نوشانیدن انرا برای کسیکه اختناق رحم داشته باشد مشک و عنبر را
موقوف داشته در عوض اینها جند بیدستر داخل سازد و بعضی از مردم اخراج
میسازند اثقال باقیه را و اخراج میسازند از ان ملح بدستوری که دانسته شد و منضم
میسازند باین ترکیب مزبور **صفت معجون لودنو** بگیرند از افیون مدبر و رب
اصل البنج از هر یک یک اوقیه رب بنج لعاح شش درهم سفوف دواء العنبر
چهار اوقیه ملح مرجان و ملح لؤلؤ از هر یک دو درهم کهربا و مومیائی از هر یک
یکدرهم و ثلث و پادزهر ثلث درهم گل مختوم یکدرهم عسل صافی دوازده اوقیه
بسازند معجون غلیظ القوام کما هو المعمول و بدانکه این دوائی است منوم و مسکن
اوجاع معاصر و مشعر اسم خود ممدوح است بجهت آنکه لودنو بمعنی ممدوح است و برای
آنکه باقی نمیماند در اجزای او چیزی از سمیت باین تدبیر لهذا لودنو نام نهاده اند
و نیست متقدمین را ترکیبی بهتر و زیاده تر و با فضیلت تر از این ترکیب نه تریاق
فاروق و نه مثرودیطوس و نه فلونیا و نه اثاناسیا و نه غیر اینها و این
مسکن جمیع اوجاع حاره و بارده و داخله و خارجه است خصوصاً قولنج را [illegible]
نفاع بعد از تلیین طبع و اخراج اثقال و مانع نوازل است خصوصاً هرگاه از
مواد رقیقه باشد و قاطع سیلانات است مثل اسهال و ذوسنطاریا

وازافراط عمر دواء مسهل را استعمال کنند با مصطکی و گل ارمنی و ازاله میسازد
بخارات معوط را اشربا و طلاء و نافع رعاف است هرگاه حب نموده در منخر گذارند
و بنوشانند برای جمیع حمیات بماء افسنتین یا ماء السداب و بنوشانند برای
اصحاب ربو بماء زوفا و نافع است سعال مزمن را که موجب اضطراب و قلق
گردیده مانع از نوم شده بماء فراسیون یا سکنجبین مقوی حرارت غریزیه و
حافظ آنست از تحلیل و دافع اعراض مالیخولیا و نافع امراض قلب و بنوشانند
برای قی و ضعف معده و فواق پس اثر خواهد کرد اثر نیکو و بنوشانند با
زعفران الحدید برای جریان خون حیض و بواسیر و نافع است قرانطیس و
مانیا را شربا و طلاء بر صدغین و بنوشانند از برای صرع با روح زاج
در روغن بادام شیرین مقدار شربت آن ۲ حبه است تا چهار حبه با چیزی که مناسب
علت باشد از میاه و مقدار شربت از معجون نصف درهم است تا یک
نیم درهم **فصل در مشمومات** بدانکه روایح طیبه مستنشقه را تقویت است از
برای روح و قلب و اعانت است برای طبیعت و دال بر این است فعل آن
در وقت عروض غشی و خفقان و فیلاغریوس گفته که بوی خوش غذا است
برای روح و قلب و همچنین است علاج کلی خصوصا در حمیات و بائیه و ایام

طاعون

طاعون و در بعض امراض بالضروره محتاج الیه است بتقویت قلب و روح
صفت از ترکیب براکلسوس بگیرند بسباسه و قرنفل و دارچینی از هر یک
۵ درهم عنبر و صمغ عربی از هر یک یکدرهم مشک نصف درهم زباد ۲ درهم
کثیرا ۵ درهم هر چه حل کردنی است با گلاب حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده
و بیخته با هم خمیر ساخته بسازند شمامه و این شمامه نافع است صرع و سکته و غشی را
و در ایام وباء و طاعون استشمام آن مفید و نافع است قولنج را و مقوی باه است
تقویت عظیم اگر حل کنند از آن قدری را بدهن جوز بوا و بمالند بر آلات تناسل

مقاله دویم در معالجات جزئیه و صفت دوائیکه مقوی

اعضای رئیسه هفتگانه است ذکر نموده براکلسوس مادامی که تقویت اعضاء
رئیسه نکند ممکن نیست علاج امراض فلهذا ما محتاجیم بدوائیکه مقوی اعضاء رئیسه
باشد برای اینکه معین باشد ما را در معالجه جمیع امراض و این دوا مجرب است
میان اطبای کیمیائیه که میدهند در اکثر امراض **صفت آن اینست** که بگیرند
از دهن کهربا ۲ درهم و روح زاج و روح ملح و استخوان قحف سر انسان
از هر یک نصف اوقیه رب زعفران و رب قرمز از هر یک ۲ درهم
ملح لولو و ملح مرجان از هر یک یک اوقیه دهن دارچینی و دهن بسباسه

از هر یک نصف درهم دهن کبریت یک اوقیه و نصف ملح طرطیر یک اوقیه
انتیمون معرق نصف اوقیه زعفران المریخ یعنی زعفران الحدید و رب خلادونیا
خلدونیون نام ما میثا است و رب راوند از هر یک نصف اوقیه ملح بلور
معدنی یک اوقیه آنچه قابل سحق باشد بکوبند و با ادهان و ربوب
مخلوط نموده و با تریاق و شکر الورد خمیر نموده معجونی معتدل القوام نمایند
و بعضی اضافه میکنند در این دوا ۲ درهم از دهن زاج نحاس و نصف درهم از
دهن جوز بوا و بعد از آنکه تمام را طیار کرده و ساخته باشند میدهند برای هر
مرض که مناسب باشد بآن مرض و مقدار شربت آن از پنج حبه است تا پانزده
حبه با ماء الکافور سنطوریا یا هر چه مناسب علت باشد **صفت دوائیکه در**
امراض مزمنه مفید است بگیرند از زاج محرق یکرطل و نصف از استخوان
قحف سر انسان و خبث دبق و سم حمار الوحش و عود صلیب از هر
یک اوقیه بکوبند جمیع را و تر کنند بصاعد شراب و مقطر سازند و بگیرند
از مقطر مزبور یک رطل و جند بیدستر و صفوف دواء المسک از هر یک نصف
اوقیه بلادر شش درهم عرق شراب جید خالص از مائیت چهار رطل
و امتحان عرق خالص از مائیت باین طریق است که در رکابه یا ظرف چینی کرده

باتش

باشعله چراغ باتش بدارند یا فتیله از آن تر کرده بشعله بدارند اگر آتش گرفت
و تمام آن مشتعل شده سوخت که رطوبت و مائیت در آن باقی نماند خالص است
و الا فلا و ملح عود صلیب و ملح لولو و ملح مرجان از هر یک نصف درهم
و دهن انیسون و دهن کهربا از هر یک ۲ ثلث درهم که عبارت از ۲ ماشه باشد
مجموع را خمیر کرده مدت یکماه کامل در حمام ماریه بگذارند تا خوب خمیر شده
برسد پس برای وقت حاجت نگاه دارند و مقدار شربت از این نصف
مثقال است برای جمیع امراض دماغ خصوصا صرع و واجب است که بنوشانند
با روح زاج بهمین دستور **صفت دوای امراض دماغیه و عصبانیه مزمنه**
خصوصا فالج و سکته بگیرند گل مشک رومی این نوعی است از بلادیس که
ملبوس باشد و این بیار گوهر است و گل اخلامور و خامالدر و خامالیون
نام بری است و گل فاوانیا و گل بوسیر و مرزنجوش و بتونکا و سالویا
و فوآما و اکلیل الجبل و قراسیای سیاه اجزای متساویه بگذارند همه را در
ظرف مثل مرتبان کلان و بگذارند بر روی آن مقدار یک رطل از خردل سائیده شده
و بگذارند بر روی آن سنگی برای اینکه متخمر باشد و بالا نیاید پس متخمر سازند
با آب فراوان بقدر چهار انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند تا خمیر شود پس خمیره

مزبور را معطر سازند و معطر مزبور را نگاه دارند و بنوشانند در وقت حاجت
بقدر نصف معلقه از ان یا یکقطره از دهن کهربا و نیز طلا کنند از این دوا بر
اعصاب وفقرات از خارج **صفت دهن کهربا** بگیرند از کهربا سفید و نیم
کوفته بشویند تا در رشو او ساخ وکثافات آن پس بگذارند در قرعه که طولانی
نباشد پس بریزند بروی آن ماء الورد و ماء تبوتکا برای اینکه نسوزد دهن
و واجب است که قابله گشاده وکلان و آتش معتدل باشد وقوی نباشد که
موجب احتراق گردد و خفیف نیز نباشد که موجب انجماد گردد پس اول
چیزیکه معطر گردد مائیت است با چیزی از دهن پس قابله را برداشته قابله دیگر
بگذارند و آتش را کم تند کنند پس معطر خواهد شد از ان چیزی سیاه پس تند
کنند آتش را تا اینکه نوشادر آن مصعد گردد و انچه در اسفل قرعه بماند
رأس المیت مینامند بسبب بد بوئی پس بردارند دهن را از روی آب
و معطر سازند چند دفعه با آب مرزنجوش تا اینکه خوشبو شود و بگیرند آن نوشادر
مصعد مزبور را و سه مرتبه حل و عقد کنند پس نگاه داشته عند الحاجه بکار برند
و مینامند این دهن کهربا را دهن شریف برای اینکه مقوی اعضای شریفه است خصوصاً
دماغ را و دهن را و برای صرع و سکته بی نظیر است و همچنین طلا سازند بر گردن

بنوشانند بماء شوکت المبارک و مقدار شربت از این سه درهم است بجهة
فالج و سکته و صرع بی نظیر است اگر بنوشانند بماء خلدمور یا بماء بتونکا یا بماء
مرزنجوش یا بماء بحر اما یا بروح انقراحیا و طلا کنند از خارج بر تشنج و فالج
با بعض ادهان مناسبه و اگر بنوشانند بماء فطراسالیون میریزاند حصاة را از گرده
و مثانه و ادرار میکند بول را و بنوشانند برای عسر ولادت بماء برنجاسف
و نافع است جمیع نوازل بارده را شرباً و طلاءً و نافع است اختناق رحم را شماً
و شرباً و مقوی افعال طبیعت است اگر بسازند از ان جوارش با شکر و اگر بنوشانند
قبل از نوبهٔ تب بماء شوکت المبارک مانع نوبت خواهد و ساکن درد دندان است
اگر مضمضه کنند از ان بماء لسان الحمل و بنوشانند برای یرقان بماء خلدونیا
یا بماء کاسنی یا بماء الکشوکت صحت میبخشد از ان و دفع میکند عسر البول را و اگر
بنوشانند بماء برنجاسف و بنوشانند برای قی الدم و اسهال خونی بماء
طور غلاد و مقوی باصره است اگر اکتحال کنند او را یا بماء الرازیانج داهم
صفت دوائیکه برای امراض عین است بگیرند از شراب صرف یکرطل
و از انیکه معطر کرده باشند از سفیدهٔ تخم مرغ مشوی یکرطل و از انیکه معطر کرده
باشند از خون انسان یک اوقیه و از ماء الورد سه اوقیه و از ماء خلدونیا

و از ماء سداب و از ماء اقراصیا و از ماء رازیانج و از ماء فوتنج و از ماء
شاهتره از هر یک دو اوقیه شب و شکر نبات و زاج سفید از هر یک نصف
اوقیه و کافور سه درهم ملح اقراصیا و ملح رازیانج و ملح اسرب از هر یک درهم
و ملح لولو و ملح مرجان از هر یک دو ثلث درهم قرنفل و زنجبیل و مصطکی از هر یک
یکدرهم توتیای مدبر یک اوقیه صبر نصف اوقیه مجموع انچه قابل سحق است
سحق نمایند و با آبهای مزبور مخلوط سازند و بگذارند در ظرفی از مس سرخ در
آفتاب گرم مدت چهل روز چند مرتبه بر هم زنند و این نافع است جمیع امراض
عین را مثل بیاض و غشاوه و قروح و غرب و ضعف بصر و بچکانند از ان در
چشم یکقطره یا دو قطره و میسازند از خلدونیا که بمعنی مامیران است و سرطان
هندی باین قسم که بگیرند آب این هر دو را بتقطیر و نافع جمیع امراض عین است
خصوصاً برای قروح چشم زیراکه در یکروز و یکشب صحت میبخشد **تدبیر توتیا**
باین نحو است که توتیا را در آتش بریان کرده در گلاب اطفا نمایند و همچنین
چند مرتبه در آتش بریان کرده در گلاب قطیفه نمایند تا هر دو آن برطرف شود
صفت دوائیکه برای امراض دندانهاست و مفید است بگیرند دهن
قرنفل یک اوقیه روح افسنتین نصف اوقیه مخلوط سازند بهم و حل کنند

دران نصف درهم از کافور و بگذارند بر اسنان موجعه که بچکانند از آن
یکقطره در پنبه و بگذارند در موضع وجع و مکان تاکل اسنان پس ساکن میکند
وجع را و سخت میکند بن دندانها را **صفت آب دیگر** همین خاصیت دارد
بگیرند سیسنبر و صعتر و صالویا و فوتنج نهری و برادهٔ کیالو و برادهٔ چوب گز
و برادهٔ قیس که دارچینی است از هر یک شتی و بگذارند مجموع را در ظرف و تخمیر
سازند بعرق شرابیکه در او مخدر کرده باشند قلیلی از افیون بنحویکه عرق مزبور
مقدار چهار انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند در مکان حاری چند روز
تا اینکه تمام قوت ادویه داخل آن عرق شود پس صاف کنند و نگاه دارند از
برای دندان درد ناک و نیز با آن مضمضه کنند **طریق تبییض کبریت** و طریق
ساختن ان اینست و مینامند لبن الکبریت بگیرند از کبریت مصعد یک جزو
و از نمک طرطیر سه جزو سحق کرده بگذارند جمیع را در ظرف که مطین کرده باشند
بگل حکمت و تخمیر سازند با آب باران معطر بقدریکه بعرض شش انگشت آب
بر روی او بایستد و باید که سه ربع ظرف دوا و آب و یکربع دیگر خالی باشد
و بگذارند ظرف را بر رمل حار تا اینکه بجوش آید و آب شود و حرکت بدهند
بجریدهٔ همیشه پس منحل خواهد شد در چهار ساعت یا پنج ساعت پس صاف

کنند محلول مزبور را و بگذارند در ظرف دیگر و بیندازند بران مقداری از شراب
و بگذارند در مکان حار وقتی که باقی مانده باشد باز با آب باران مقطر دیگر باره
منجمد سازند و بر روی حار طبخ دهند تا آنکه منحل گردد جمیع و باقی نماند چیزی غیر منحل
پس جمع کنند این محلول را با محلول اول و بگذارند در مکان حار تا کبریت در اسفل
ظرف ته نشین شود پس صاف کنند ازان آب را برفق و منجمد سازند باب
باران مقطر دیگر و خوب برهم زده بگذارند تا ته نشین شود پس آبرا ازان برفق
صاف کرده همین قسم کرده باشند تا آنکه کبریت سفید گردد و متغیر نشود آبیکه دهان
کبریت را منجمد ساخته اند پس خشک کنند در مکان حار و بردارند خواهد بود کبریت
سفید رنگ پس نگاه دارند برای وقت حاجت ولین بلسان رطوبت طبیعیه
و مقوی افعال طبیعیه و معطر دم و صحت دهنده امراض است که حادث میشود از فساد
خون پس نافع جذام و حب افرنجی و برص و دفع تشنج و سکته و امراض عصب است
و بالخاصیه نفع می بخشد ریه و امراض صدر و ریه را مثل ربو و ضیق النفس
و سرفه قدیم و جدید و سل و مجفف رطوبات نازله و مانع نزول نوازل و
مقوی دماغ و محلل ریاح معده و قولنج است و نفع می بخشد حمی دق و ذبول را
و اگر حل کنند با آب دارچینی خواهد گردید مثل شیر و بنوشانند نافع است حمی دق را

بالخاصیه و فرولیوس گفته که تجربه کرده ایم ما اینرا چندین مرتبه و نافع دیدیم و نافع است
همچنین بجهة سل زیرا که تجفیف رطوبات فاسده میکند و رطوبات طبیعی غریزی را
زیاده میسازد و بجهة وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا بی نظیر است و فعل این
بکیفیت خفیه و صورت نوعیه آن در امراض مثل فعل آتش است در حطب و مقدار
شربت ازین سه درهم است و کم و زیادتی ازین مقدار شربت بحسب مزاج و
سن شخص است یا بعرق دارچینی یا بعرق مرزنجوش یا بعرق بادرنجبویه یا بعصاف
شراب **دوای امراض قلب** واجب است در معالجات امراض تقویت قلب
و حفظ قوت ان زیرا که قلب منبع روح حیوانی و محل حرارت غریزیه است و ازین است
استمداد جمیع اعضا و قوی زیرا که اشرف است از جمیع انچه در بدن انسان است
و نسبت هی بسایر بدن انسان مثل نسبت آفتاب است در عالم و مثل نسبت
طلا است بسایر معدنیات زیرا که کامل میسازد بدن را و میرساند او را بمرتبه کمال
و مثل نسبت آب است بجمیع نباتات و بدانکه طلا اگر ممکن شود اخراج ادا از جنس
و احیاء آن بجنسی که نمو کند و متولد شود ازان بشکر آن خواهد شد حافظ قوی قلب
و تازه کننده بلسان طبیعی که بر میگرداند پیر را بجوانی و صحت می بخشد از هر مرض
که عاجز شده باشند اطباء از علاج آن لیکن رسانیدن آن باین مرتبه امریست مشکل

و کم ازین فرط فائده است نیز اینکه اگر درختی را از ریشه نتوانند کندن لکن شاخ
یا برگی ازان بدست آید نباید گذاشت زیرا که گفته اند ما لا یدرک کله لا یترک کله
گرسنه هرگاه گوشت کبک نیابد و گوشت گاو میسر شود مستغنی میشود برای سد جوع ازان
لیکن لذت گوشت کبک کجا و گوشت گاو کجا و طلا مفرح و مقوی قلب است و نظیر آن
در عالم نیست لیکن ظاهر کردن این قوت ازان محتاج است بتدبیریکه موجب لطافت
جسم و تحلل آن گردد و زاید سازد نفوذ آنرا بر اعضا و ذکر کرده ایم در اینجا تدبیری
نیکو برای آن که احسن و اشرف تدابیر است بعد از تدبیر کبیر که عبارت از
اخراج آن جنس و احیاء ان باشد بنحویکه موجب زیادتی و نمو آن گردد کما تقدم
ذکره چنانچه فرولیوس گفته که ما تجربه کرده ایم این طلا را باین تدبیر چندین مرتبه
و مشاهده نموده ایم عظیم النفع و جلیل القدر و مینامند این طلای مدبر را اورهم
فولمنس یعنی ذهب الرعد زیرا که هرگاه برسد آتش بآن ظاهر میگردد ازان
صوتی عظیم مثل آواز رعد و میسوزاند و سوراخ میکند بهرچه برسد و است فعل این
اعظم از بارود بمراتب حتی اینکه گفته اند لکن سدس درهم ازان برسد آتش
میکند فعل یک رطل بارود را و مینامند این را اورهم پرطابلا یعنی ذهب القادر
برای اینکه قادر است بر دفع مواد و اخراج آن بطریق عرق و دافع امراض و دیگر

و میگویند نیز اینرا اورهم اوراطیلا یعنی ذهب الباقی **و صفت ان اینست**
که بگیرند از ماء حار مقطر از زاج و بارود نصف رطل یعنی تیزابی که از زاج و شوره
گرفته باشند مساویا و حل کنند دران یک اوقیه از عقاب صاف یعنی نوشادر صعقر و
بگذارند بر آتش خفیف یا خاکستر گرم و مینامند اینرا دراینوقت ماء الکوالیر یا که
ماء الکورنیس یعنی ماء الملک و حل کنند دران هر قدر که خواهند از طلا چنانچه دانسته شد
در ما سبق پس بگذارند محلول مزبور را در ظرف کشادهٔ از شیشه و لیکن بوده باشد
محلول تا نصف ظرف که نصف ان خالی باشد پس بند کنند دهان شیشه را بچیزی
سوراخ دار پس مقطر کنند بران دهن ظرف از همان سوراخ کم کم پس آن خواهد
جوشید و بالا خواهد آمد جوشیدن عظیم و همین قسم بچکانند بران از دهن از ظرف
مذکور قطره قطره پی در پی تا آنکه ته نشین شود طلا در اسفل ظرف مثل خاکی زرد رنگ
و علامت آن صاف شدن آبست از طلا باینکه سفید نشود آب بعد از آنکه زرد
بود و صاف گردد و اگر یافت نشود دهن ظرف مقطر کنند بران ملح ظرف محلول
پس انهم کافی است پس صاف کنند ازان آب را و بشویند انچه باقی مانده
در اسفل اناء باب چندین مرتبه تا آنکه باقی نماند دران طعم شوری و تندی و باید که
محافظت نمایند و دور بدارند آنرا از آتش یا در حمام ماریه یا از مکان حار

زیراکه مشتعل میگردد بادفعه سببی وظاهر میشود ازان آوازهای سخت مثل آواز رعد
وتوپ وبسیار حذر باید کرد که نزدیک آن آهن نباشد وآهن بآن نرسد زیرا
که اگر ملاقات کند آهن را بآن مشتعل میگردد از نفس خود بغیر آتش ویافت نخواهد شد
ازان مقدار ذرهٔ لکزنده باقی مانده باشد وبهر کس برسد آتش آن میکشد
آنشخص را دفعةً بغیر مهلت وفرولیوس گفته که گمان میکنم که این صوت شدید بسبب
مضادتست میان نوشادر وطرطیر چنانچه تضاد مابین بارود وکبریت یا اینکه سبب
اینست که روح بارود نفوذ میکند بجهة لطافت که دارد در اجزای ذهب ومخلوط میگردد
باکبریت آن **بدانکه دوح بادود** نیست مثل بارود وکبریت ذهب مثل کبریت
عامست زیراکه این هردو لطیفند وحلول مینمایند وسزاوارند که مشتعل گردند بغیر آتش
وبادنی حرارة متحلل سازد اینها را مشتعل میگردند وطالب صعود میشوند پس
متفرق میسازند اجزای ذهب را بقوت پس باین سبب ظاهر میگردد این آواز
هولناک واگر بچکانند ازان مقدار یک حبه بر آهن وبدارند نزدیک آتش
مشتعل میگردد وفرو میرود در آهن وسوراخ میکند انرا وبیرون میرود از طرف
دیگر واین ذهب مبارک نافعست بدن انسان را وجالب عرق ودافع
اکثر امراضست اگر استعمال کنند ازان مقدار یک حبه واز عجایبست

اینکه

اینکه اگر بگذارند بامثل آن از کبریت مسحوق که هردو را بایکدیگر سائیده ممزوج کرده
باشند وبگذارند بر آتش مشتعل میگردد بغیر آواز وباقی میماند ازان در بوته خاکی
سرخ رنگ واین خاک سرخ را اگر بگذارند بر روح ملح منحل میگردد ومیشود مثل طلای
محلول وگمان کرده اند بعضی که این حجر همان حجر اصلیست ونیست کار چنانکه گمان
کرده اند زیراکه طلای محلول مذکور باز میگرداند هیئات خود را برای اینکه مخلوط شده
بآن روح ملح بابس پس نیست این حجر طبیعی واز این ذهب مبارک که مسمی بذهب
الرعدست میسازند ذهب قادر واین اسرار است که جایز نیست اظهار آن
لیکن رجاء للثواب وبرای اینکه منتفع میشود انسان باین نوع ذکر میکنیم تدابیر امور
لازمه انرا که اولاً تدبیر باید نمود پس ذکر میکنیم اول استخراج روح بول را
در طریق استخراج روح بول بگیرند مقدار ده رطل از بول انسان جوان
معتدل المزاج در حالتی که خورده باشد شراب معتدل وتقطیر کنند در حمام ماریه
پس دور کنند ازان مائیت را بتقطیر یکمرتبه یا دو مرتبه یا بیشتر تا اینکه باقی
ماند عشر آن پس بعد از آنکه خارج گردد روح تند کنند آتش را برای اینکه
مصعد گردد آنچه در ارض آنست از ملح نوشادر در بقیهٔ انبیق پس بگیرند روح را
وخواهد داشت رایحهٔ بدبو پس تقطیر کنند باب ثانی بر خواهد آمد روح اولاً

وباقی خواهد ماند آب باران ودران خواهد بود رایحهٔ بدبوئی در اسفل قرع پس
بگیرند ازین روح متقطر یکجزو بامثل آن از عرق شراب صافی وبگذارند در مکان حار
دو روز دو شب پس تقطیر کنند وبردارند پس اینست روح بول **در طریق دوم**
استخراج روح بول بگیرند از ملح معدنی مقداریکه خواهند وسحق کنند وبگذارند
در مایر الرقبه فخار وقوی باشد که مقاومت آتش تواند کرد وتقطیر کنند بقسمیکه
دانسته باشند واگر رد کنند قاطر مزبور را بر ارض جدید دیگر از ملح وباز تقطیر کنند
ثانیاً خواهد بود اجود پس بگیرند از ذهب رعد مقداریکه خواهند ومنجمد سازند
بروح ملح پس آن منحل خواهد شد پس هرگاه منحل شد برآنند ازان روح را
پس منجمد سازند باز بروح ملح دیگر باره تا اینکه منحل شود پس برآنند ازان روح را
باز چنین کنند چندین مرتبه تا اینکه منحل شود بحجر دهنی یعنی اینکه مثل روغن شود
پس بگیرند بقدر محلول مزبور از روح بول وتقطیر کنند بر محلول در ظرف کلان
قطره قطره بنحویکه در اول حجر ذهب بیان شد بدهن طرطیر از چکانیدن روح بول
مزبور زیاده پدر پی بجوش بر آید واز سر ظرف بدر میرود لهذا لازمست
که کم کم قطره قطره روح بول مزبور را بران بچکانند چنانچه سابق مذکور شده
تا اینکه منقطع شود جوش آن پس بگذارند در تعفین مدت چهار هفته پس بگذارند

در مایر الرقبه

در مایر الرقبه وبگذارند بر رمل وتقطیر کنند پس تند کنند آتش را تا اینکه مصعد
شود اکثر ذهب پس بگیرند مصعد ذهب مزبور را ومنجمد سازند بصاعد شراب
پس گرم کنند بحرارت لطیف تا اینکه سرخ شود عرق پس بکشند ازان عرق را ومنجمد
سازند بعرق دیگر وگرم کنند بدستور تا سرخ شود عرق ونیز بکشند عرق را ازان باز
وهمیشه چنین کنند تا اینکه باقی نماند در ذهب صاعد مزبور چیزی از رنگ پس هرچه
باقی ماند از ذهب در اسفل قرع مکرر کنند بران عمل را بانغماز وتقطیر بروح
ملح بدستور تا اینکه منحل شود بحجر دهنی پس بچکانند بران روح بول را مثل اول قطره
قطره وبچکانند روح را ازان در ظرف دیگر پس تند کنند آتش را برای اینکه مصعد
گردد ذهب پس بگیرند لون آنرا بصاعد شراب که دران منجمد ساخته اند ذهب را
تا اینکه باقی نماند دران چیزی از لون پس جمع کنند عرقهارا که درانست لون
ومتقطر سازند پس باقی خواهد ماند ذهب در اسفل قرعه منحل ومحلول وسرخ
وهرگاه تند سازند بر این محلول آتش را متقطر خواهد شد دهن احمر مانند واینست
همان حجر طبیعی هرگاه بگذارند ذهب محلول اصفر رنگ را بر ظرف از قلعی ویا
نقره سیاه میکند اورا بخلاف ذهب محلول بحجر طبیعی که هرگاه بگذارند در
ظرف قلعی یا نقره رنگ میکند انرا کاملا وبعضی هم حجر میسازند ذهب را

حاکه زینت طبیعی ولون او اصفر است گمان میکنند که حل کرده اند بحل طبیعی و زینت چنانچه
ایشان ادعا کرده اند زیراکه هرگاه بگذارند در ظرف از قلعی یا نقره سیاه میکند
انرا بخلاف ذهب محلول بحل طبیعی که هرگاه بگذارند در ظرف قلعی یا نقره رنگ میکند
اورا رنگ کامل و باین تدبیر که مرقوم کرده بیرون میرود از صورت ذهب و ممکن نیست
بازعود آن بصورت اصلی خود بهر قسم تدبیر و هرچه برای این طریق سعی و تجربه کرده
اورا و یافته انرا بانتهای مدعا و گفته که بگیرند از طلای منکلس بعرق مقداری که
خواهند و منخمر سازند با روح بول مقطر با عرق یعنی روح بول را که با عرق شراب مقطر
کرده باشند و طلای منکلس منخمر مزبور با روح البول المذکور دوازده شبانه روز
در حمام ماریه بگذارند تا نضج بیابد و بگذارند در آلت هرسیه یکماه کامل در
تعفین پس بردارند و صاف کنند خواهد بود سرخ مثل خون و انچه از انجمله غیر
نضج مانده باشد باز منخمر سازند بروح بول و عرق شراب برای انکه نضج بیابد
انچه باقی مانده از طلا پس بگذارند در تعفین دوازده روز دیگر صاف کنند
و جمع کنند با اول و بهمین دستور بعمل آرند تا انکه باقی نماند از لون چیزی در ان
پس تقطیر کنند روح بول را ازان با آتش معتدل پس باقی خواهد ماند در سفل
قرعه دهن مثل خون پس بگذارند دهن مزبور را در قرعه کوتاهی یا در مایل از قرعه

و تقطیر کنند با آتش تا انکه تقطیر شود سرخ مثل خون و باقی ماند ارض سیاه مثل بنفشه
پس بردارند دهن احمر را و نگاه دارند در قنینه پس صحت می بخشد از جمیع امراض
دالام و بر میگرداند پیری را بجوانی و قوتهای جوانی و نافع است صرع و سکته
و برص و استسقا و مفاصل و سرطان و حمیات وبائیه و جمیع امراض حادثه
از اخلاط ردیه را و درین باب تا دی نظر است **وستادیوس** میگوید انکه
بازینت این بحل طبیعی بلکه این تحقیق تصغیر اجزای ذهب است و این تفریح میدهد
قلب را و تقویت مینماید از برای انکه شباهت دارد در لون بخون و بسبب
کیفیت خفیها که درین است و میگوید که ما تحقیق ساخته ایم انرا برای علاج
امراض نه برای چیزی دیگر ازان چیزهائی که گمان کرده اند ارباب صناعت کیمیا
که بازی میدهند مردم را و مغشوش سازند و بنقصان و غرامت اندازند
که خدا مصالحه کند با ایشان بعدل خود یعنی جزای اعمال ایشان را بدهد انشا الله

صفت دوائیکه برای امراض معده است وصفت استخراج زاج زهره و مریخ

زهره باصطلاح اهل صناعت عبارت از نحاس و مریخ عبارت از حدید است
بگیرند صفایح نازک از نحاس و حدید را و با مقراض قراضهای کوچک کوچک
کرده در ظرفی از خزف یا بوطق گل باین طور که یک ته ازان و یک ته از کبریت

مسحوق دران فرش و لحاف نماید پس بگذارند بر آتش و تند کنند بران
آتش را تا بسوزد و منقطع گردد دود آن و باید که این در مدت یکساعت نجومی
کامل باشد پس برآورده سرد کنند پس برآورند نحاس یا حدید را که
شده باشد خاکستری مایل بسیاهی پس بسایند و بربیزند و بگذارند در ظرفی
از خزف و بسوزانند مثل سوزانیدن انتیمون پس برارند و بسایند و بگذارند
برای هر یک رطل ازان سه اوقیه از کبریت پس بسوزانند بر آتش بمقدار
ربع ساعت و مکرر کنند این عمل را بهمین دستور پنج یا شش مرتبه و در هر مرتبه
کم کنند از مقدار کبریت تا انکه برسد بیک اوقیه پس بسایند در ظرف
از چوب و منخمر سازند بآب و حرکت دهند انرا تا منحل شود و اگر عمل از نحاس
باشد خواهد شد آب آن آسمانی رنگ و اگر عمل از حدید باشد خواهد بود آب
مزبور سبز رنگ پس صاف نموده طبخ دهند با آتش خفیف تا انکه برود خشک
شود نصف آب آن پس بگذارند در مکان سرد پس منعقد خواهد شد دران
زاج مثل قطعه شب ازرق و زاج نحاس آسمان گون و زاج حدید سبز
خواهد بود پس استخراج کنند روح هر یک از این زاجین را بطوریکه سابق
بیان شد و گمان نخواهد کرد که روح زاج نحاس و روح زاج حدید مزبورین

مثل روح طبیعی است بلکه این با نمرات قوی تر ازانست و براکلسوس در کتاب
خود که موسوم کرده بطول العمر ایراد نموده که این هر دو زاج است حل تفتیت جامع
یعنی حاذق قاطع حاذق خفیف بی اذیت که موجب گرسنگی کامل میگردد بنحویکه هرچه
بخورند هضم میسازد بغیر انکه فسادی در کبریت اینها باشد یعنی بغیر ضرر و بدون
فساد و ثقل و امتلاء هضم میکند هرچه بخورد و همان براکلسوس در کتاب
معالجات خود ذکر نموده که نصف اعمال شرابات یعنی نوشیدنیها در معالجات
عمل روح زاجات است و این عمل اصل است برای جمیع معالجات و جلیل و نیکوتر
از جمیع اعمال است و مقدار شربت از روح این دو زاج پنج حبه است تا شش حبه
با شراب یا ماء النعناع و یا با مرق مرغ بچه و بنوشانند برای ضعف معده
و برودت و عدم هضم آن و این نافع جمیع امراض حاره و بارده معده است
بالخاصیه و مفتت حصاة کلیه و مثانه است لکن بنوشانند با ماء حشیشة الزجاج
و مسکن التهاب حمیات است با ماء الورد و یا با شراب و یا با ماء قطوریون
و نافع امراض رأس است با ماء نفرانا یا ماء الغاوانیا و بنوشانند برای زوال
با ماء خلدونیا و خلدونیون نام ماشات است و بنوشانند برای طاعون با عود
شکر صلیب نبات که مذکور شد طریق اتخاذ آن قبل ازین در معجون حب الغر

وکر بنوشانند با تریاق جلب میکند عرق را نیز بعرق بر آورد و رفع میکند ضرر ها برا
که از خوردن زیبق عارض کردیده باشد شرباً و طلاءً و رفع میکند داء الثعلب را
و اکر طلا کنند بمار خلدونیا و بدستور طلا، آن نافع است بجهة دفع حمره یعنی آتشک
وجرب وحکه و بنوشانند جمیع امراض سردیه و عفنیه را پس تفتیح میکند سده را
و دفع میسازد عفونت حادثه را و مانع میکردد تعفن معده را و در جمیع امراض مقدار
شربت ان چنانچه قبل ازین مذکور شد از پنج حبه تا شش حبه است با چیزیکه مناسب
علت باشد و کاهی مینوشانند شوربای مرغ بچها و واجب است که بپوشانند
خود در امریض بعد از خوردن این دوا با پارچها در حالتیکه و جائیکه هوا نرسد و کرم
باشد تا اینکه خوب عرق کند و واجب است اجتناب از این دوا کسانیرا که
اورام کبد یا معده داشته باشد برای اینکه شدید الحموضت است کاهی اصلاح
میکنند روح زاج را از بنفشه یا کل سرخ یا بشقایق النعمان ترس نیز باقلای
مصری پس میکذارند دران قطرهٔ از دهن قرنفل و مینوشانند مریض را با هرچه
مناسب آن مرض باشد

دوای امراض رحم و صفتش دوائیکه اکسیر است برای امراض رحم
بکیرند نصف رطل جند بیدستر و ۲ اوقیه زعفران و بسازند ثب بعد از کرفتن

لون بصاعد شراب یعنی رنک و قوت دوا را بصاعد شراب باین نحو که بصاعد شراب
منجمد ساخته بحرارت لطیف کرم کنند تا تمام قوة دوا و رنک ان داخل صاعد منجمد کردد
و هیچ دران باقی نماند پس اضافه کنند بران چهار اوقیه از رب برنجاسف و یک اوقیه
از ملح صدف و دهن کلیلیقا که در لفظ بطری نام کل مریم است که بسوده باشند چه انجل
در زبان ایشان بمعنی فرشته است و میکویند این کل را فرشته برای حضرت مریم آورده
و دهن انیسون و دهن کهربا از هر یک ۲ درهم و مخلوط سازند جمیع را و عقد کنند
بروی آتش خفیف مقدار شربت از سه درهم است تا سی درهم و این مفتح سدد
رحم و مدر حیض و نافع است جمیع امراض را و دافع اختناق رحم است **صفت ملح اشتری**
که عبارت از قلی باشد و نافع است این ملح شتری اختناق رحم را شرباً و طلاءً و کیفیت
آن اینست که بسوزانند شتری را با آتش تا اینکه خاکستر شود پس منحل سازند با خل
مقطر تا منحل کردد پس صاف کرده در مکان بارد بکذارند پس منعقد خواهد شد
دران ملح پس حل کنند این ملح را در آب خالص و عقد کنند و باز در آب خالص
حل و عقد ساخته تا چند مرتبه تا اینکه حموضت آن برده و دفع شود و این از اسرار است
که اکر بنوشانند از ان مقدار سه حبه یا چهار حبه با ماء برنجاسف دفع میکند
اختناق رحم را و همچنین هر کاه طلا کنند اینرا از خارج نفع میکند نفع بینی و ظاهری

صفت عرقی برای اختناق رحم مشک طرامشیع ۲ قو از هر یک یک اوقیه
دارچینی و سلیخه و بادرنجبویه از هر یک ۲ بیست درهم زعفران یک ثلث درهم
جند بیدستر نصف درهم مجموع را خوب سائیده بخیسانند در عطر شراب چهار روز
و مقطر سازند در حمام ماریه و مقدار شربت ازین یک ملعقه است و نباید خورد
بعد از ان هیچ چیز تا اینکه سه ساعت از خوردن این نکذرد **صفت دوائیکه
تفتیح میکند طحال را** و ادرار میکند طمث را بکیرند طحال بقره را و قطع کنند
بقطعهای کوچک و بخیسانند بعرق شراب که حل کرده باشند دران ترنکبین مدت
چهار روز پس خشک کنند در مکان کرم پس سحق نموده منجمد سازند بعرق
تا اینکه بر اید لون یعنی تمام قوت و طعم و رنک ان پس بپرانند از ان عرق را
تا اینکه بکردد رب و کاهست که دران تقطیر میسازند قدری از دهن انجلیقا
یعنی روغن کل مریم برای اینکه خوشبو شود و مقدار شربت ازین سه درهم است
و نظیر ندارد در تفتیح سدد طحال و ادرار دم طمث و این دوا از اسرار است
دوای امراض کلیه و مثانه بدانکه حصاة کلیه و مثانه که متولد میشود در این اعضا
انواع کثیر دارد در قلت و کثرت و یبوست و رخاوت و وضع و غیره و متولد
میشود از فضلات غذاء ظطریه که مستعد انعقاد است و عقد کننده آن روح

حاری است که مخصوص بآن عضو است یا ضعف که قوة نافعه عضو و کثرت مادهٔ ظطریه
دران عضو باشد و بدانکه اکر بوده باشد قوت دافعه ضعیف و قوت عاقده
قوی خواهد بود انعقاد حصاة سریع تر **صفت ملحیکه مفتت حصاة کلیه و مثانه است**
از صناعت براکلسوس بکیرند عیون سرطانات یعنی چشمهای خرچنک و سنکی
که در مثانه انسان متولد و اخراج شده باشد و حجر الیهود و کهربا و جوز السفنج
و بلور معدنی و سنک ریزهای کرد و سفید که یافت میشود نزدیک آبها و بسوزانند
جمیع را با کبریت در شوره پس حل کنند با خل مقطر پس صاف کنند و بردارند
از ان بدستوریکه دانسته شد قبل ازین و ملح مستخرج مذکور را چندین مرتبه حل و عقد نمایند
و بنوشانند کسی را که تولد یافته در و حصاة در هر عضویکه باشد مفتت میسازد
و اخراج مینماید بالخاصیه و مقدار شربت ان سه درهم است تا سی درهم و بنوشانند
بماء حشیشة الزجاج یا بماء طراغیون یا بماء فطراساليون و بنوشانند زنانرا
بماء حب الغار یا بماء بادرنجبویه هفت روز و اکر بنوشانند علیل را نصف درهم
از سالیر و نیلاد یعنی ملح الحجر که سابقا طریق ان مذکور شد با قلیل از زعفران
و بسباسه خواهد بود علاج کافی و عاجل **دوای استسقا** بدانکه فضلاتی که
حاصل میشود از ماکول و مشارب بر سه قسم است **اول** مائیه **ثانی** کبریتیه

ثالث ملحیت وفضلات ثالثه انکه ملح باشد لکن عارض شود از برای آن عارضه
واجب میشود انحلال ان پس متولد میشود استسقا **صفت مسهل** بجهت مرض
استسقا بگیرند رب خربق چهار حبه وتربد معدنی دو حبه بسازند همه را دو حبه
یا یک حبه وبنوشانند پس اگر حاصل نشد تنقیه تامه تکرار کنند نوشانیدن این
دوا را تا آنکه تنقیه کامل حاصل گردد پس بگیرند جزئی از کبریت مصعد از زاج
یکجزو و از زعفران الحدید که گرفته باشند با ماء الکبریت وطریق اتخاذ آن بعد از
این مذکور خواهد شد وبنوشانند ازان نصف درهم در صباح ونصف درهم در
اوسط ونصف درهم در شام واستعمال کنند این را چندین روز متوالی
پس بعرق آرند مریض را بمطبوخ گیالو وماء الترياق وتغذیه نمایند باغذیهٔ
ادویهٔ مجففه واستعمال فرمایند شراب افسنتین را اگر منقوع کرده باشند در آن
فولاد مدبر **دوای اسهال** اگر بوده باشد قوة هاضمه قوی وقوت ممیزه ضعیف
باشد حادث میگردد ذوسنطاریا واگر بعکس باشد قوة ممیزه قوی وهاضمه ضعیف
متولد میگردد هیضه واگر بعکس باشد هر دو قوة ضعیف عارض میگردد زلق المعده
وزلق الامعاء **صفت سفوفیکه از برای این امراض نظیری ندارد**
بگیرند از کهربا ودم الاخوین وشادنج ومرجان وتخم خرفه وبارتنگ

واشنه که عبارت از جدوار باشد وطرخشقوق وگل مختوم از هر یک دو
اوقیه وگلنار فارسی یک اوقیه جوز بوا چهار عدد دارچینی نصف اوقیه
زعفران المریخ که عبارت از زعفران الحدید است وطلق محرق واستخوان
محرق انسان از هر یک یک اوقیه مجموع را نرم کوبیده وسائیده وبجهت
سفوف نمایند واین از عجایبات است بجهت انواع ونزف الدم از هر نوع
که باشد مثل ذوسنطاریا ورعاف وزلق وافراط طمث وغیر اینها
واستعمال این کم اتفاق میافتد بنوشانیدن سه مرتبه محتاج گردد زیرا که صحت
میبخشد از نوشانیدن یکمرتبه یا دو مرتبه ومقدار شربت ازان یک درهم است
با ماء لسان الحمل ونفع میبخشد ذوسنطاریا را واگر طلا کنند باین دوا از
خارج با تریاق وباگل مختوم **صفت زعفران الحدید** بگیرند خبث که شفاف
وکثیر اللمعان باشد وان متولد میشود در معادن حدید ونرم سحق نمایند بر
سنگ صلب یعنی در سنگ سماق کهرل نمایند وبگذارند در ظرفی از زجاج ومخمر
سازند بخل مقطر بقدریکه بر روی ان باسید چهار انگشت وبگذارند در مکان
حار مدت چهارده روز پس صاف کنند وبرانند ازان خل را بطبخ
پس انچه باقی ماند زعفران الحدید است پس بشویند با آب صاف

خالص چندین مرتبه تا آنکه برطرف شود ازان ترشی وخشک سازند ونگاه دارند
واگر بگذارند بار منحل خواهد شد باب یعنی آب خواهد گردید پس مینامند این دوا را
دهن الحدید واین نافع است **جمیع سیلانات واسهالات را** وسیلان رحم وسیلان
منی واطراف خون بواسیر وسلس بول را ونافع نزف الدم است از خارج واز داخل
شرباً وذروراً مقدار شربت ازان از ثلث درهم است تا نصف درهم با شراب
سفرجل یا با گل شکر ومفتح سدد کبد وطحال ومقوی هر دو است وسزاوار است
آنکه بدهند اولاً بمطفیات ومسهلات پس بنوشانند برای امراض طحال با ماء
ازقولوقندریون یا بماء الطرفا یا بماء پرسیاوشان وبنوشانند برای امراض کبد
یا بماء الاغریمونیا یا بماء الشکوریا وبنوشانند برای استسقا بماء الافسنتین ومقوی
معده ونافع غثیان است اگر بنوشانند با گل شکر ومقدار شربت ان بجهت این
امراض از هشت حبه است تا هیجده حبه **دوا برای تقویت باه وغیره** بدانکه
همچنانکه رواند را اگر بجوشانند قوت مسهله او مفارقت مینماید همچنین سیاطریون
که خصیة الثعلب کبیر است اگر خشک شود برطرف میگردد تقویت جماع ازان چنانچه
انیمعنی بتجربه رسیده وواجب است انیکه بگیرند دانهای پر مغز کلان اورا ودوا
گذارند دانهای کوچک خشک شده را از خصیة الثعلب تر وسحق کنند در هاون

ازجر وبگذارند دران بوزن آن از مغز نان ومخلوط سازند وبگذارند در قرعه
ونصب کنند بران انبیق اعمی بعد از انکه محکم ساخته باشند بتصاعد شراب وتعفین
نمایند در سرگین تر اسب یا در حمام ماریه مدت دو ماه پس برارند وصاف کنند
ازان عرق را برفق وبگذارند این عرق را در سرگین تر اسب مدت دو ماه دیگر
پس خواهد گردید سرخ مثل خون پس صاف او را گرفته وثفل باقی را ازو برآورده
بطریق معمول استخراج ملح ان نموده مخلوط سازند با صافی احمر مزبور وگاهی
بچکانند بران چند قطره از دهن دارچینی برای خوشبوئی واین مقوی بدن ومعین
جماع است ونظیر ندارد وزیاده میکند منی را وبر میگرداند پیر را بجوانی ومقدار
شربت ان از ثلث درهم است تا یک درهم وبنوشانند بر روی قلیلی از شراب ریحانی
وگاه است که مخلوط میسازند با گل شکر ومینوشانند بر روی او قدری از شراب
دوای مفاصل ونقرس علاج مفاصل در ابتدای علت سهل است وزایل میگردد
ببعضی ادهان بلسانیه واما اگر مزمن ومستحکم شود پس مشکل است علاج ان پس در
این هنگام محتاج است بمسهلات ومدرات ومعرقات ویراکلسوس تجربه کرده است
درین باب زیبق مرجانی را که مسهل ومجرب است برای این مرض وتحقیق که
خلاص شدند جمع کثیر ازین مرض باین علاج وآن است **صفت زیبق مرجانی**

بگیرند از سورنجان و تربد و رب سقمونیا و سنا و مکی و استخوان قحف انسان
و شکر همه اجزا را برابر سحق کنند جمیع را و بدهند از این نصف درهم در هر صباح با
حمافیطوس و این سهل کاذب است در تنقیه مفاصل و نقرس **اما ادویه مقویه**
مفاصل که مانع انصباب مواد بمفاصل است بگیرند روح زاج و ملح الواله
و شرابیکه مطبوخ شده باشد در ان کیاکو و دوقو و فلنجمشک **صفت دهن**
بلسان که مسکن اوجاع مفاصل و نقرس است بگیرند از زاج محرق دو رطل
شهد که با موم باشد یکرطل صاعد شراب یکرطل سقز چهار اوقیه دم الحمام
شش اوقیه اکلیل الحمیر پنج اوقیه از سنگ ریزهای کوچک گرد محرق که از زد
نهرها یافت میشود نیم رطل جمع کنند مجموع را و بگذارند در مکان حار مدت
سه روز پس تقطیر کنند و بگیرند و بسوزانند ثفلرا که باقی مانده باشد در
قرعه و استخراج ملح او کرده در مقطر مزبور حل نمایند و باز دو باره تقطیر نمایند
و این از عجایب است در تسکین وجع مفاصل و نقرس و تحلیل مواد انها
با نیطریق که تر کنند از مقطر مزبور پارچه را و بگذارند در محل وجع و بگذارند
تا خشک شود پس تکرار عمل کنند تا اینکه زایل شود مرض بالکلیه و باید که
بوده باشد بعد از تنقیه مفاصل بدستوریکه مذکور شد **دوای دیگر** بگیرید

روغن استخوان آدمی و روغن استخوان سراسب که بتقطیر استخراج کرده باشند و روغن
اوج از هر یک یک اوقیه و روغن صمغ البطم و روغن حب الغار از هر یک سه اوقیه
مخلوط سازند و تقطیر نمایند در حمام ماریه و طلا به نمایند بآن موضع وجع را پس تسکین
میدهد وجع را و تحلیل میدهد مواد آنرا خصوصا هرگاه بهم باشد مرض مزبور از برودت
صفت مرهمی که همین خاصیت دارد بگیرند از گل سرخ ده قبضه و از قشور
اصل البنج رطب شش قبضه و طبخ دهند جمیع را با دو رطل شراب طبخ قوی پس صاف
کنند و بفشرند انچه درد است پس بپرانند شراب را بطبخ خواهد ماند در ته ظرف
چیزی مثل عسل پس بگیرند اورا و مخلوط سازند بان دو رطل از شحم خنزیر تا اینکه گردد
مثل مرهم پس مخلوط سازند بآن یک اوقیه از افیون محلول بشراب و یکدرهم
از زعفران و یک اوقیه از گل بوسیر پس خواهد گردید مرهمی خاکستری رنگ و این
مرهم بی نظیر است در تسکین وجع مفاصل **در ادویه حمیات** بدانکه حمیات
که خواه بود زیبقیه و یا کبریتیه و یا ملحیه و یا مرکب از اینها و جمیع اینها محتاج است
باستفراغ و از جمله چیزهائیکه نافع است برای این تربد معدنی است و سهل جامع
و بعد از استفراغ ماده بخورانند این سفوف را **صفت آن سفوف** بگیرند از
از خلدونیا که یافت میشود در اماکن خرابه و معموره بقدریکه خواهند و بخیسانند

یکشب در سرکه پس برارند انچه در ان هست از گوشت بیندازند گوشت اورا
و بسوزانند تا اینکه سفید شود و بنوشانند از ان مقدار دو ثلث درهم در وقت
نوبت با چیزی از رود شراب گرم کرده که در و سحق کرده باشند یا با قدری از
روغن خوردنی و بپوشانند علیل را بپوشیدنیها تا اینکه بعرق آید و کمتر است اینکه محتاج
شود بتکرار عمل دو مرتبه یا سه مرتبه و این از عجایب است **دوای دیگر** بنوشانند
در جمیع حمیات دایره و لازمه حمی دایره را وقت نوبت و لازمه را اول
صبح بگیرند روح زاج ثلث درهم آب کاسنی یک اوقیه و نیم ملح افسنتین نیم درهم
و مجموع یک شربت است و اگر علیل بچه باشد ضعیف روح زاج را سدس درهم
کنند **در بیان دوای طاعون و حمیات وبائیه** و امراض دایره بگیرند
از کبریت مصعد سه اوقیه منجمد سازند بدهن حب الغار بقدریکه چهار انگشت
بر روی ان بایستد پس بگذارند بر روی ریگ گرم و متصل با چوبی برنند
تا اینکه آب شود و منحل گردد در روغن پس بردارند از آتش و بگذارند
تا سرد شود پس ربع جزو از دهن کدبا در ان انداخته بر روی آتش حرکت
دهند نیز با چوبی تا ممزوج شود پس یکرطل از تریاق وصل کنند با عرق شراب
و استخراج کنند رب اورا بدستوریکه سابق ذکر شده پس بگیرند راسن

دانجلیقا و حب الغار و منجمد سازند و استخراج کنند روح انرا بتقطیر پس جمع کنند
این ادویه ثلاثه را که کبریت مدبر و رب تریاق و روح ادویه ثلاثه باشد و بگذارند
در مکان حار در ظرفی مدت چهارده روز و این دوا از اسرار است برای امراض
وبائیه و دایره و اگر بنوشانند از این در ایام طاعون و وبا در هر صباح دو قطره
با شراب یا با خمر یا با چیزیکه مناسب باشد از میاه نگاه میدارد بدن را از
عفونت و مانع میگردد حدوث طاعون و وبارا اما کسانیرا که عارض شده باشد
بر ایشان طاعون و حمی وبائیه پس بنوشانند از ان مقدار ثلث درهم با شراب
یا با سرکه یا با چیزیکه مناسب باشد از میاه پس ادرار میکند عرق را و ادرار و قی
و اخراج میکند سموم را بعرق **طریق تصعید کبریت** بدانکه کبریت سزاوار نیست
اینکه بنوشند از ان چیزیرا که بهم باشد کثیف غیر مصعد مگر انکه در معدن خود تصعید
یافته باشد و بر یکطرف معدن واقع شده باشد همچنانکه میشود در بلد دلتینه
در اطالیا که در حوالی ارمن است زیرا که در ان سرزمین کوهی است که دایم الاوقات
مشتعل است و صعود میکند بسبب این اشتعال کبریت بسیاری از معدن برآید
در جوانب کوه و متعلق میشود بر بعض از احجار و اشجار مثل شبنم و اهل آن ناحیه
جمع میکنند انرا و میبرند ببلاد دیگر و فرقی نیست میان ان و میان کبریت که

مصعد کرده باشند بصناعت **کیفیت تصعید کبریت** که بگیرند یک رطل از کبریت
و نصف رطل از ملح و نصف رطل از زاج محرق و سحق کنند جمیع را و بگذارند در آلت
تصعید و بگذارند در رملی یا در پاتیل از سفال نیز دیگ کا و برافروزند در زیر
دیگ آتش تا آنکه مصعد گردد کبریت و حذر کن که گرم نشود آثال بشدت
و آثال بمعنی حفره و اوجاق است که دیگ را بران نصب کنند و بسیار گرم نکنند
اوجاق را و آتش را تند نکنند برای اینکه اگر بسیار گرم شود بشدت گرمی آب
خواهد شد کبریت مصعد مزبور خواهد ریخت باسفل و اگر تکرار کنند تصعید آنرا
بر ملح و زاج جدید تا سه مرتبه خواهد بود اجود نیز آنچه از تصعید اول برآمده بزاج
و ملح دیگر کنند و بعضی مردم میسازند و میگذارند بر روی حفرهٔ مزبوره انبیق که خندق
هشته باشد برای اینکه هرچه از کبریت مصعد مزبور در خندق انبیق از سبب
حرارت و تندی آتش آب شود و فرو ریزد پس برمیدارند کبریت مصعد را
و نگاه میدارند آنرا و بکار میبرند **صفت دوای ذهر الکبریت** از صنایع براکلوس
بگیرند کبریت مصعد یک اوقیه و نیم و تریاک یکدرهم و صبر و زعفران و طین مختوم
از هر یک ثلث درهم بسایند همه را و بسازند جوارش با شکر محلول بگلاب
ایضا دوای ذهر الکبریت بگیرند از کبریت مصعد یک و نیم رطل و قلقطار

شش اوقیه صبر چهار اوقیه تریاک و کندر صاف و مصطکی رومی از هر یک
سه اوقیه ملح پنج درم زعفران نصف اوقیه سحق کنند مجموع را نرم و بگذارند
در آلت تصعید و مصعد سازند بنحویکه مصعد میسازند کبریت را و اگر تکرار کنند
تصعید آنرا تا سه مرتبه اجود خواهد بود و واجب است که آلت تصعید پر نباشد
برای اینکه نسوزد بلکه از نصف تجاوز نباشد **اما فواید ذهر الکبریت**
یا ساذج است یا مرکب اما مرکب از آن مینوشانند برای طاعون و حمیات
وبائیه و ذات الجنب و قولنج و جمیع امراض صدر و ریه و مفتح سدد
و کبد است و مقدار شربت آن از ثلث درهم است تا نصف درهم
و اما ذهر الکبریت الساذج پس بنوشانند از آن یکدرهم برای طاعون
با ماء شوکر اسبار یا با ربناق یا با شراب اترج یا با ماء بادرنجبویه و همچنین
بنوشانند برای منع عفونت و ذات الجنب و اورام و اگر بنوشانند هر روز
قلیلا از آن مانع میگردد حدوث امراضی را که حادث میشود از رطوبت و اگر
بنوشانند برای حب افرنجی و امراض جلدیه و امراضی که محتاج است بتجفیف
خواهد بود علاج کافی و بی نظیر و نافع است جمیع امراض صدر و ریه را مثل
ربو و ضیق النفس و سعال خواه جدید بود و خواه مزمن و کهنه و برای نوازل

مزمنه و همچنین بنوشانند برای حمیات و مقدار شربت از آن در این علتها از
نصف درهم تا یکدرهم است بحسب قوة و مزاج و سن علیل و گاه است که
میسازند از آن جوارش با شکر و کثیرا و میخورانند و جایز نیست این دوا زنان
حامله را بجهة خوف اسقاط **صفت ماء التریاق** بگیرند از تریاق جید نصف اوقیه
تریاک ده اوقیه و نصف دارچینی و زعفران هر یک نصف اوقیه کافور ده درهم
پس منخمر سازند همه را بصاعد شرابیکه خیسانیده باشند در آن الجلیقا یعنی
گل مریم بقدریکه چهار انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند در مکانیکه حار
باشد تا آنکه برآید لون آن و صاف کنند و منخمر سازند بعرق شراب دیگر
باره و بگذارند در مکان حار تا آنکه برآید لون آن پس صاف کنند و باز
و بگذارند با عرق اول و باز منخمر سازند در عرق شراب دیگر و بگذارند در
مکان حار تا لون آن برآید و صاف کرده های مزبور را یکجا کنند و نگاه دارند
و بهمین دستور بعمل آرند تا آنکه چیزی از لون در آن نماند باقی و هرگاه در
عرق منخمر سازند لون و طعم آن تغییر نکند پس مجموع عرقها را یکجا نموده آنکه
بایستی ظرف بگیرند که بگذارند بر آن شش اوقیه از روح طرطیر و بگذارند در
آلت هرسیه و تقطیر کنند تقطیر دوری نیز اینکه قدری از اجزای مذکوره را

تقطیر نموده مقطر مسطور را بر ارض مجدد دیگر انداخته چند روز در حمام ماریه گذاشته
باز تقطیر نمایند و باز مقطر مزبور را بر ارض مجدد دیگر از آن جمله داخل کرده تقطیر
کنند و بهمین دستور مقطر قبل را بر ارض مجدد دیگر از ادویه مذکوره انداخته
مجددا مقطر سازند تا تمام اجزا بهمین نحو مقطر گردد و بهر مرتبه که مقطر سابق را
بر ارض مجدد دیگر اندازند باید که چند روز در حمام ماریه بگذارند تا خوب تخمیر یابد
بعد از آن باز مقطر سازند و یک ملعقه از این ماء التریاق را برای طاعون و وبا
با شراب استعمال نمایند و دافع سمیت و جالب عرق و مقوی اعضاء رئیسه
و نافع جمیع امراض است و بنوشانند کسی را که از شرب زیبق یا از طلای زیبق
متضرر شده پس اصلاح خواهد کرد اورا و صاف میکند خون را و نافع است
حب افرنجی را و مانع میشود عفونت را و قاتل دیدان و محلل ریاح و مسکن
و دافع احشا است و بی نظیر است برای حمیات ماریه و خفقان و یرقان و بنوشانند
با ماء شوکة المبارک که بشراب یا چیزیکه مناسب علت باشد در میاه
صفت دوای مومیای تریاقی بگیرند از مومیای انسانی خشک که بدبو نباشد
نصف رطل و بسازند از آن آب بصاعد پس بگیرند از تریاق نیکو چهار
اوقیه و روغن زیت صاف ده اوقیه ملح لولو و ملح مرجان از هر یک ده درهم

گل مختوم دو اوقیه مشک یکدرهم انچه کوبیدنی است بکوبند و بیزند و تمام را مخلوط
ساخته کهگل نمایند و بگذارند در مکان حار تاریک یکماه کامل تا نضج بیابد پس استعمال
کنند برای سموم و این تریاق عظیم النفع و جلیل القدر است که نافع است جمیع سموم
معدنیه و حیوانیه و نباتیه را و نافع است جمیع اورام سمیه و طاعونیه را و اگر
بنوشانند کسی را ثلث درهم از ان ایمن خواهد بود شارب ان از سموم و علت
طاعون و بنوشانند از ان برای امراض سمیه نصف درهم با حشیشة المبارک
و اگر اتفاق بیافتد که محتاج شود کسی بتکرار سقی آن مرتبه دیگر و هرچند مقدار یکدرهم
را سم خواهد باشد با یک اوقیه از روغن بادام شیرین پس این اخراج میکند سم را
بقی یا باسهال بعون الله الملک المتعال **صفت دوائیکه نافع است جمیع سموم را**
از صنایع براکلسوس که کافی است جمیع سموم معدنیه و حیوانیه و نباتیه را
بگیرند از خون بط مقدار یکه خواهند و مقطر سازند در حمام ماریه و بردارند
و نگاه دارند چیزیرا که باقی مانده در اسفل قرعه و خشک کنند و بگیرند قانصهٔ بط
یعنی سنگدان او و رگ و بسوزانند تا بگردد خاکستر پس منحل سازند در مقطر
از خون بط و استخراج نمایند ملح از ان چنانچه قبل از این مذکور شده و بگذارند برابر
یک رطل از مجموع یک اوقیه از کهربا و مرجان و مورینسیاه و بعد از تخفیف

سحق نموده باشند و رب مومیائی و جدوار نصف اوقیه پادزهر سه درهم
تریاق جدید یک اوقیه و نصف سحق نمایند جمیع را و مخلوط کرده منحل سازند بدهن
حب الصنوبر بقدریکه چهار انگشت بر روی ادویه بایستد و مستحکم به بندند دهن
ظرف را انکه دارند و هر قدر کهنه تر شود مدت هشت روز پس باید بیفشرند انچه
دران هست از دهن پس بگیرند از صمغ البطم پنج رطل و هیچ یک اوقیه و نصف
و مغسول نمایند با آب هوفاریقون پس مجموع را در ظرفی کرده بگذارند در مکان
حار یا در آفتاب گرم تا انکه نضج بیابد پس بپرانند از ان صاعد شراب را
باقی خواهد ماند در ظرف چیزی سرخ رنگ ساید مثل عسل و گاه است که بیارند در
ایام فصل شتا که هوا سرد باشد با دویهٔ خشک و بهتر انست که بسازند از
ادویهٔ رطبهٔ تازه و سرد و الا بشویند جدوع و قروح را پیش از گذاشتن خواهد بود
نیکوتر و بنوشانند از این نصف اوقیه با شراب یا با شیر کسی را که نوشیده
باشد از سموم پس چنان است که سدس ساعت نگذشته باشد مگر انکه فلاح
شود سموم از سم بعون الله تعالی **فصل بیستم در ادویه قروح و جروح**
و دهن بلسان که نافع است جمیع جراحات را خواه بعه باشد از تفنگ
یا از توپ یا از شمشیر یا از نیزه یا غیر انها بگیرند گل هوفاریقون یکرطل

و گل خیری و گل بوسیر و برگ خلدونیا یعنی مامیثا و قنطوریون دقیق و زراوند
و مشک طرامشیع و گل بابونج و سنفیطس و در تحفهٔ حمقوطن نوشته و اظهار نموده
که بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتی است صحرائی و پهلی
که در سنگلاخها میروید و برگش چلپت با عطریت شبیه را زیانه و شاخهای
ان نیز چلپت است از هر یک نصف اوقیه و مومیائی و کندر از هر یک نصف
اوقیه و نصف مصطکی یک اوقیه میعهٔ سایله دو اوقیه بسایند چیزیرا که سائیدنیست
وحل کنند مجموع را بدو رطل از صاف شراب و بگذارند در آفتاب گرم یا در تنور
گرم تا انکه برآید لون آن پس صاف کنند و مکرر کنند این عمل را تا باقی نماند
در ادویه چیزی از لون و الا تکرار عمل نمایند بگذارند بر ثقل مذکور زیت صافی
بقدریکه بپوشانند ازرا و بگذارند در مکان گرم این دوا از شراب و بعد از آن
بگذارند بران دوا پس اگر منقطع شده باشد رگی یا شریانی یا عصبی پس
طلا کنند باین دهن پس ضماد کنند بضماد استکتکوم پس صحت خواهد یافت
از الم باذن الله تعالی **صفت استکتکوم از صنایع براکلسوس** جمیع قرحها
و جراحتهای دیگر که شکستن استخوان و خلع را که از جا بیرون رفتن و دقی را
که عبارت از اوجاع و برگشتن استخوان است از مکان خود و فک را که

بعضی نقصان و استرخاء عضو است بنحویکه منقطع و شکسته نشده باشد و این علاج
جامع است بی‌نظیر بگیرند سلیقون که اسرنج باشد و مرقشیثا از هر یک
نصف رطل مرداسنگ طلائی و نقره از هر یک سه اوقیه روغن تخم کتان
و روغن زیت از هر یک یکرطل و نصف روغن حب الغار نصف رطل فلقونیا
که عبارت از زرنیخ است و موم از هر یک یکرطل صمغ عربی و صمغ البطم از هر
یک نصف رطل جاوشیر یک اوقیه مقل ازرق و اشق و سکبینج از هر
یک سه اوقیه کهربا و کندر و مر و صبر و زراوند طویل و زراوند مدحرج
از هر یک یک اوقیه مومیای بحریه و مقناطیس و شادنج عدسی از هر یک
یک اوقیه و نصف مرجان سرخ و مرجان سفید و صدف و دم الاخوین
و گل مختوم و زاج ابیض از هر یک یک اوقیه انتیمون مصعد دو درهم زعفران
الحدید و کافور از هر یک یک اوقیه **و کیفیت ساختن ان اینست**
که صموغ پنجگانه را که عبارت از جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و کهربا باشد
حل کنند با سرکه و صاف کنند پس بپرانند از ان سرکه را با آتش خفیف تا بگردد
مثل عسل پس طبخ دهند مرداسنگ را با روغن زیت و روغن تخم کتان تا سیاه
شود رنگ مرداسنگ پس بپاشند بران مرقشیثا سحوق را پس اسرنج را

سحوق نموده پس طبخ دهند تا منعقد گردد و بعد از ان بیندازند دران روغن
حب الغار و راتینج و موم و صمغ عربی را بعد از انکه حل کرده باشند بر آتش حرکت
بدهند بر روی آتش پس کم کم بیندازند دران صموغ محلول را بتدریج و حرکت
بدهند دائماً بنحویکه قطعه قطعه نکردد و غلوله نبندد و بعد از ان بیندازند دران
ادویهٔ مسحوقه را و بیندازند بعد از همه دران کافور را که محلول کرده باشند بدهن
ورد لکن بهتر که سخت و خشک شده نرم سازند بدهن زیت و موم بی اضافه
کرده خوب حل نمایند و علامت تمام طبخ ان انیست که بدست نچسبد و چنانکه
نباشد پس بیندازند در آب سرد تا انکه منعقد شود پس چرب کنند دست را
بروغن بابونه و روغن خراطین و قطعه قطعهای طولانی ساخته نگاه دارند و نافع
این ضماد برای قروح و جروح قدیمه و جدیده در هر عضوی که باشد و خشک کند
قروح و جروح را و قوت دهد عضو را و تنقیه نماید قروح و جروح را و برویاند
گوشت را و التیام دهد زخمهای را در هر یکهفته و فوایدی که ازین در یکهفته متصور
شود در یکماه از دوای دیگر ظاهر نشود و مانع فساد و عفونت است و فاسد میکند
گوشتهای زاید و فاسد را و بر میآرد سوزن و خار و تیر و پیکان وغیره را
از جراحتها و نافع است نهش حیوانات سمیه را و تحلیل میدهد صلابات را که

قابض

قابض نضج است و نافع است سرطان و خنازیر و بواسیر را منفعتی کامل و مسکن اوجاع است
در هر عضویکه باشد و برای فتق از عجایب است و درد پشت و بواسیر را بدستور
و قوت آن تا پنجاه سال باقی است که هرگز کم نشود **صفت مرهم الجراحات** نامیده
اند مرهم الجراحات باین دستور که بگیرند از زاج اخضر یکرطل و از زاج ابیض
نصف رطل و شب یمانی یکرطل و نصف بورهٔ ارمنی و ملح از هر یک سه اوقیه
ملح طبرزد و ملح اقلیمیا و ملح بورق و ملح اندرانی و ملح هندی و ملح نفطی و ملح الیان الحجر
از هر یک نصف اوقیه همه را خوب سحق نمایند و در دیگ کازخیم مزجج کرده مخمر
سازند بسرکهٔ انگوری و گلاب بر آتش نرم و متصل آنرا حرکت دهند با چوب
پس هرگاه نزدیک بانفعال رسد نگهدارند دران نصف رطل از اسفیداج
و چهار اوقیه از گل ارمنی و حرکت دهند از چوب تا منعقد گردد و مثل سنگ شود
پس بشکنند او را و بردارند برای وقت حاجت و فواید این مرهم لا تعد و لا تحصی است
پس بتحقیق که چاق میکند قرحها که در جسد است و خشک میکند آنرا و منع میکند
نوازل را و تقویت عضو میکند و قایم میکند دندانرا و منع میکند نوازل را
از سیلان اشک و زایل میکند حمره و بیاض را از چشم هرگاه طلا کنند آنرا
بر پلک چشم و نفع میکند رمد را با آب افراجیا یا با گلاب یا با آب عصر الدمی

و زایل میسازد حمره و حجر را هرگاه طلا کنند او را با آنها در روز و شب و زایل میسازد
حکه و جرب را طلاءً و نفع میکند سرطانرا و قروح دهن را و اسکورنوط را و زایل
میسازد عفونت را و برطرف میسازد گوشت زایدرا و نفع میدهد برای سوختن آتش
و کیفیت استعمال آنست که حل کنند او را یک اوقیه در رطل از آب و تر کنند
با و خرقه را و بنهند در قروح و جراحات و مضمضه کنند با و در زخم **زیبق الحکمه**
که مفتاح میسازد زیبق را و زایل میکند آثار را طلاءً میگیرد از زیبق آنچه خواهد
در شوید چنانچه دانستی و بقدر زیبق سلیمانی نیز دار شکنه و سحق میکند همه را
و غمر میکند در سرکهٔ مقطر در شیشه بقدریکه چهار انگشت بر گردد بالا و مینهد چهار
روز و حرکت میدهد در هر روزی چند مرتبه بعد از ان صاف میکند از او سرکه را
و مینهد سرکه را در مکانی پس بدر شیکه بتر نشیند در او زیبق و سلیمانی محلول
و تکرار میکند این عمل را بچیزیکه نکرده باشد از زیبق و سلیما و میکند مثل اول
تا انکه جمع شود نزد او از زیبق آنچه خواهی و طلا میکند از او بر آثار و جرب
و نگاهداری میکند از او دهن و چشم را **صفت دهن** یحلق الشعر یؤخذ نورة
بغیر طفی و زرنیخ اصفر و قلی من کل واحد جزء و یجعل فی ظرف و یصب علیه من الماء
مثل وزنهم اربع مرات بحیث ان الماء زاید علیهم ثم یغلی بنار لینة حتی

تخلط

تخلط فتصفیه فی اناء زجاج ثم یؤخذ منه بقطنة و یلطخ المکان فی الحمام فانه الشعر
یزول مجرب **لؤلؤ** هو معتدل یقوی القلب و ینفع الخفقان و الفزع الذی یکون
من السوداء و ذلک انه یصفی دم القلب الذی یغلظ فیه عن ابن زهر ان
امساک اللؤلؤ فی الفم یقوی القلب عموماً قال ارسطاطالیس من وقف
علی صغار الدر کبائره و صغائره حتی یصیر ماء رجراجاً ثم طلا به البیاض الذی
یکون فی الابدان من البرص اذهبه فی اول طلیه و اذا اسعط بذلک الماء
نفع من رطوبة العین الحادثة من الانتشار و قال بعض العلماء و حله یکون بان
یسحق و یبله بماء حماض للاترج و یجعل فی اناء و یغمر بماء حماض فی دن فیه خل و یدفن
فی ذبل رطب اربع عشر یوماً فانه ینحل

مقالهٔ ثالث در مرکبات کیمیائیه واو مشتمل بر چند فصل است فصل اول
در مقطرات تقطیر گلاب بگیرند از گل تازه انقدر که خواسته باشند و سحق نمایند
در هاون و بگذارند چهار روز در مکان حار پس تقطیر کنند با انبیق و بر این
طریق گرفته میشود جمیع گلها و ورقها فهم تقطیر بذر رازیانج بگیر از تخم رازیانج
چهار رطل آب خالص چهار ده رطل نمک اقلاق یا نمک طرطیر شش درهم بگذار
در جای گرم یکهفته پس تقطیر کن بر این نهج جمیع تخمها را نانخواه گردیا انیسون
کمون تخم کرفس تقطیر آب دارچینی بگیرند دارچین یک رطل و عصارهٔ سیب
و گلاب از هر کدام سه رطل و بگذارد در جای گرم یک هفته پس تقطیر کند
و بر این طریق است جمیع افاویه مثل قرنفل جوزبوا بسباسه و غیره و غیره
آب مقطر نفع میکند مالیخولیا و وسواس سوداویرا و تفریح میدهد و سخت
میکند قلب را البته بگیر اصل گاوزبان سه اوقیه و گل ادرا و گل اکلیل الجبل
و پوست ترنج از هر یک یک اوقیه و نیم عصارهٔ سیب و عصارهٔ به دو
رطل بخیسان در گلاب یکروز و یکشب پس تقطیر کن چنانچه میدانی در اول
مقطر دیک داو نفع میکند تب دق را و اصحاب هزال را بگیر مرغ
و بجوشان در آب بگیر ستوته او را ۵ رطل و آب گاوزبان ۵ رطل و نیم

گل بنفشه

گل بنفشه و گل گاوزبان از هر یک ۵ درهم دارچین یک اوقیه تقطیر کن
با انبیق چنانکه پیش گفتم ماء الخطاطیف داو نفع میکند با امراض سرد عصب
و فالج و سکته و صرع و اختناق رحم داو عجیب الفعل است در مرضها بگیر بچه‌های
او را چهار عدد و برگ سداب تازه ۵ قبضه جند بیدستر یک اوقیه
بیخ فاوانیا زرخوب کشمش از هر یک ۵ اوقیه دارچین کبابه بسباسه
عود از هر یک ۵ درهم و سرکهٔ عنصلی چهار رطل جمع کن همه را و تقطیر کن
ماء مصطکی نفع میکند لینت دواضعف معده را و تحلیل میبرد ریاح را و مانع قی است
و ذرب و هیضه را و هضم میکند طعام را بگیر مصطکی چهار اوقیه و انجدان و پوست
پسته از هر یک ۵ اوقیه بسباسه قرنفل یک اوقیه دارچین چهار درم
عصارهٔ سیب سه رطل بخیسان سه روز و تقطیر کن ماء المقطر که
مفرح است و تقویت قلب میکند و منعش حرارت غریزی است و نفع میکند
امراض قلب را جمیعاً بگیر مرغ کاو را سه عدد و بشوی و پاره پاره کن
کوچک پس قرنفل خولنجان تخم ریحان بسباسه از هر کدام سه درهم
گل گاوزبان اکلیل الجبل برابر ۵ قبضه گلاب چهار رطل جمع کن همه را و تقطیر
کن ماء المقطر نفع میکند قولنج و مرض احشا را و تحلیل ریاح میکند

بگیر تخم انیسون سه اوقیه دارچین بکوب از هرکدام چهار درهم بسباسه
قرنفل جوزبوا خولنجان وحب الغار از هرکدام چهار درهم پوست نارنج
ه اوقیه آب خالص شش رطل بخیسان یکشب ویکروز پس تقطیر کن
ماءُ التریاقی نفع میدهد بامراض وبائیه وسموم بگیر عصارهٔ سداب
عصارهٔ حماض عصارهٔ اسقورویون وعصارهٔ تونج از هریک یکرطل
تریاق ه اوقیه جمع کن همه را وتقطیر کن **ماءُ المقطر** ادرار بول میکند و
تفتیت حصاه کلیه ومثانه میکند بگیر فطراسالیون وقوصنا وحشیشة الزجاج
وجنطیانا وفوه از هریک چهار اوقیه تخم رازیانه تخم انجره تخم فرزه کرسه از هریک
ه اوقیه آب خالص پنج اوقیه وشوریت ه ملعقه معطر کن چنانچه دانستی
ایضا ماء معطر که تفتیح سده میکند از کبد وسپرز وسوء القنیه را وامراض سو
سوداویه را ویرقان را نفع دهد بگیر پوست طرفا وپوست درخت لسان العصفور
وبیخهای بجکانه از هریک یک اوقیه جنطیانا وراسن ولوف الحیه از هریک
چهار درهم ترب بری یکرطل ونیم کمافریون وکماقیطوس وشوکة المبارک
وافسنتین وعاطف وکبر از هرکدام یکقبضه ماء الجبن شش رطل عصارهٔ
شاهتره شش اوقیه مخلوط کن همه را وبگذار در جای گرم پس تقطیر کن

ایضا ماء المقطر نفع میکند ربو وضیق النفس وامراض سینه وسعال مزمنه
ونزله را بگیر بیخ راسن وجنطیانا وایرسا وبسفایج وعرق السوس وعناب
وسپستان وتین الحم وتمر وحب العرعر واللوز از هریک چهار درهم قرنفل
دارچین قاقله از هریک ه درهم عسل یکرطل وماء القراح سبعه ارطال وترک
اسبوعا ثم یقطر **ماء القی** پوست جوز تازه بیخ ترب هریک ه جزو سرکه بیخ جزو
مخلوط کن همه را وبگذار در جای گرم هفت روز پس تقطیر کن **ایضا ماء المقطر**
نفع میدهد امراض چشم را وتقویت میکند روح باصره را ونافع خیالات
ونزول آب وضعف بصر وقرحه چشم است وستهرت از داخل وخارج
بگیر افواجیا وبقلة الخطاطیف ورازیانج از هریک ه قبضه قرنفل بسباسه
دارفلفل از هریک چهار درهم آب خالص سه معادل ادویه تقطیر کن بطور معمول
مقدار شربت یک اوقیه یا ه اوقیه

الفصل الثانی فی الارواح

روح الافسنتین ینفع للمعدة ویفتح السدد الکبد تأخذ من الافسنتین ماشئت
ویغمر بصاعد الشراب ویترک فی مکان حار سبعة ایام ثم یقطر الشربة منه
ملعقة وعلی هذا المنوال جمیع الارواح الحشائش کالبادرنجبویه والبابونج
وغیرها **روح الانیسون** یحلل الریاح وینفع للقولنج ووجع الاحشاء یؤخذ

انیسون نصف رطل مصعد الشراب ثلاثة ارطال ویترک فی مکان حار ثلاثة
او سبعة ایام ثم یقطر وعلی هذا المنوال روح الکمون والکرویا والنانخواه وغیرها
روح الورد یقوی القلب وینفع للغشی والخفقان وینعش حرارة الغریزیة
یؤخذ ورق الورد الطری تمام النشور ویسحق فی الهاون المعمول من الاحجار
ویوضع فیه قلیل من الخمیرة الملح ویترک حتی یعفن ثم یقطر **روح الملح** یفتح السدد الکبد
والطحال وینفع الاستسقاء ویفتت الحصاة الکلیة والمثانة ویدر البول وینفع
الحمیات والشربة منه سدس دراهم مع بعض المیاه المناسبة للمرض یؤخذ
من الملح ماشئت ویحلل بماء القراح ویعمل اقراصا من الطین الیابس ویوضع فی
ماید الرقبة ویقطر **روح البارود** ینفع الحمیات المحرقة والعطش والخناق
یؤخذ ملح البارود رطلا وطین الیابس ثلاثة ارطال یعمل کما تقدم
روح الطرطیر ینضج الاخلاط ویفتح السدد ویدر الطمث وینفع الاستسقاء
والفالج وذات الجنب والیرقان وحب الافرنج والبرص والجرب والشربة
ثلاثة درهم معه میاه المناسبة لتلک الامراض یؤخذ الطرطیر الابیض خمسة
ارطال ویغسل بالماء ویسحق ویوضع فی ماید الرقبة ویطین بطین الحکمة ویقطر
والصافی علی الادهنه یحفظ منفردا **روح الزاج** ینفع فی جمیع الحمیات العفنة

ویفتح السدد ویدر البول والعرق شربته ثلاثة دراهم یؤخذ من الزاج ویسحق
ویوضع فی ماید الرقبة ویقطر کما تقدم **روح ملک البلطم** ینفع السعال
والسل وذات الجنب ویفتت الحصاة الکلیة والمثانة وینفع امراض الرحم
وجمیع امراض جلدیه یؤخذ منه ماشئت ویوضع فی القرع ویقطر بالانبیق

الفصل الثالث فی الادهان

دهن الافسنتین ینفع الامراض المعدة
والکبد شربته خمسة قطرات بالمیاه المناسبة یؤخذ منه ماشئت ویغمر
بالماء النخلی ویترک فی مکان حار اربعة عشر یوما ثم یقطر فیقطر الماء اولا
ثم الدهن وهو الطافی علی الماء وعلی هذا المنوال یستخرج ادهان جمیع الحشائش
کداب ونعنع واکلیل الجبل وغیرها **دهن الانیسون** یحلل الریاح ویفتح
السدد یؤخذ منه رطلا وماء القراح عشرة ارطال ملح اوطرطیر قبضة تترک
فی مکان حار اربعة عشر یوما ثم یقطر کما تقدم وعلی هذا المنوال یستخرج
جمیع البزورات کالکزبرة والکرویا والکمون وغیرها **دهن قشر الاترج**
یفرح القلب ویقویه ویرفع الخفقان والغشی والحمیات الوبائیة
یؤخذ منه ماشئت ویغمر بماء الورد ویترک یوما ثم یقطر **دهن القرنفل**
ینفع لکل مرض بارد ویقوی القلب وینفع لوجع الاسنان وهو بدل

بلسان يؤخذ منه رطلا وملح اوقيه وماء القراح بقدر الكفاية يترك في مكان حار خمسة ايام ثم يقطر **دهن الدارچيني** والزرنباد وغيرهما على هذا التدبير **دهن الكافور** يؤخذ منه ماشئت وطين اليابس وماء القراح بقدر الكفاية يعمل اقراصا ويوضع في الشمس حتى يجف ثم بالنار القوية يقطر ادلا غليظا ثم رقيقا ثم دهن **دهن الشمع** يسكن الاوجاع ويحلل الصلابات والاورام وينفع للشقيقة والقولنج يؤخذ منه رطلا وعظام محرق رطلين يخلط ويقطر **دهن القنه** يحلل الرياح وينفع للقولنج ووجع الرحم يؤخذ منه رطلا ودهم محرق رطلا ونصف والملح ستة ارطال يخلط ويقطر وبهذا المنوال يستخرج ادهان **الفصل الرابع**

في الاكسيرات **اكسير جامع** اسهال ميدهد جميع اخلاط را وصاحب ازبراي همه مزاج وحفظ ميكند قوارا ابكير راوند وغاريقون ازهركدام يك اوقيه سنبل هندي صندل دارچين زنجبيل ازهركدام درهم **مجوفان وجلاپا** وتربد وسورنجان ازهريك اوقيه ونصف شادنج اسارون قشر اصل الحنق الاسود ازهريك شش درهم وقشر الاترج ولسان الثور وبنفسج وسناء وبزر القرطم ازهريك اوقيه يدق الجميع ويخلط وينقع في اربعة ارطال بالماء المقطر من الانيسون ويترك في مكان حار اربعة عشر يوما ثم يصفى ويحفظ شربته ملعقه

اكسير

اكسير ذو الخاصيه ينفع الامراض البارده كامراض الدماغ والمعده ويقوي الارواح وينفع الامراض القلب والصدر نافع في زمان الوباء وجيد للحميات الوبائية جدا تؤخذ صبر ومر وزعفران اجزاء سواء وينقع بماء الكبريت اربع اصابع اربعة ايام ثم يصفى ويكرر عليه ماء الكبريت ثلاث مرات ثم تجمع الجميع ويقطر **اكسير الحياة** ينفع للامراض الحاصلة الحادثة من الدماغ ويقوي الروح ويفرح جدا نافع للامراض السوداوية والسوداء المحرقة يحفظ الصحة وينفع للشيب يؤخذ من الدارچين ثلاثة اوراق قرنفل كبابه قاقله حب الفار جوزبوا بسباسه وج خولنجان من كل واحد اربعة دراهم قشر الاترج بادرنجويه اكليل الجبل ورد من كل واحد اوقيتين وماء الليمون او ماء الدارچين اثنا عشرة رطلا ينقع هذا الادوية في الماء ويترك اسبوعا ثم يقطر بالانبيق وحين التقطير بهذا الادوية في الصوة اصطرك واللادن من كل واحد اربعة دراهم عود درهم عنبر ومسك من كل واحد نصف درهم يحل السكر الابيض برطل من جلاب الورد ثم يخلط شربته ملعقه **الفصل الخامس** في الالوان **لون المرجان** ينفع الدم يفتح السدد الكبد وينفع الامراض السوداوية ويحبس الدم نافع لسوء المزاج الحار

ويفتت الحصاة الكلية والمثانة يؤخذ مرجان وملح البارود من كل نصف رطل يسحق ويحرق ثم تفوق البارود بالمياه الحارة ثم يخرج لون مرجان بصاعد تراب ثم يطير الماء ويبقى اللون في اسفل القرعة **لون الغافيقون** نافع للامراض الدماغ والعصب وضعف القلب نافع من الماليخوليا وتفتت حصاة الكلية والمثانة يؤخذ روناس باد الغاريقون رطل ماء العاطر اربعة ارطال ينقع في الماء يوما وليلا ثم يصفى ويقوم رطل من السكر الابيض روانا شربته ملعقه بالماء المناسبة للمرض **لون الورد** ينفع لضعف الكبد وحرارته والحميات المحرقة ويقوي القلب والمعدة يؤخذ وردا يابسا اوقيه وماء ليمو ثلاثة اوراق وروح الزاج وروح الكبريت درهمين ماء الفاتر اربعة ارطال يترك الجميع في مكان الحار سبعة ساعات ثم يصفى ويلقى عليه رطلا من السكر وعلى هذا المنوال استخراج الوان ساير الزهور مثل بنفسج والاسطقدوس ولسان الثور **الفصل السادس** في المياه الحار والطيان الحكمة **ماء الفاروق** يحل الفضة وساير المعدنيات يؤخذ الزاج رطلين والبارود رطل يدق ويوضع ويقطر بنار قوية **ماء الذهب** المسمى بمياه فلاسفه يحل الذهب يؤخذ ملح البارود والنشادر اجزاء سواء يقطره يرد ما يقطر على ما لم يقطر ثلاثة مرات ثم يحفظ

طين الحكمه

طين الحكمة يطين به القرع يؤخذ من طين الاحمر وزبل الفرس شعر الطور المحرق وخبث الحديد اجزاء سواء ويعجن الجميع بالمياه ويسمى **طين الحكمة** يشدته الاوعيه تؤخذ خبز غير سطفر وبياض البيض يسحق واسا وليعمل الاخو يطين به الزجاج يؤخذ طين الارمني ينبت بدهن الكتان **الفصل السابع**

في بيان الحلويات والخلاصات **خلاصة اللؤلؤ والمرجان** يقوي القلب ويزيد الارواح نافع للصرع والدوار ولسوء جيد للسوداء ويزيد المني ويهيج الباه وينفع للامراض الرحم ويحفظ الجنين يؤخذ اللؤلؤ والمرجان ماشئت ويسحق ويوضع في قرع يغمر باربعة اصابع من الخل المقطر ويترك في حمام مارية ثلاثة ايام ثم يؤخذ المحلول تدريجا ثم يغمر بالخل ثلاثة مرات ويجمع المحلول ويصفى ويوضع عليه دهن الطرطير توست في اسفل القرعه ويفصل من الماء ويغسل بماء الورد ويجفف ويحفظ وعلى هذا المنوال استخراج خلاصة الصدف وزمرد وياقوت ولاجورد وساير الاحجار **طرطير الزاجي** يفتح السدد وينفع للامراض الكبد والطحال والماساريقا والحميات المزمنة ويفتح الاخلاط ويدر البول والطمث نافع للاستسقاء وحصات الكلية والمثانة واليرقان وللامراض السوداوية شربته

من سدس درهم الى ثلث درهم يؤخذ دهن الطرطير وملح المحلول اربعة
اوراق ويوضع في القرع ويقطر عليه روح الزاج اوقية ونصف ويذوب في اسفله
ملحا ابيضا يؤخذ منه **خلاصة الكبريت** المشهور عند الاطباء الكبريت يقوي
الحرارة الغريزية وينقي الدم وينفع من النوازل وامراض الصدر والرية ويصلح
للمسلولين ويقوي المعدة ويطرد الرياح الغليظة وينفع لنقرس والمفاصل والجرب
والبرص ويستعمل في زمان الوباء شربته ثلاثة دراهم يؤخذ من الكبريت المصعد ثلاثة
اوراق وملح طرطير ستة اواق وماء القراح ستة ارطال يجمع الجميع ويكندر بر
حار يوما وليلا ويغلي قليلا ثم تصفي بالكاغد ثم يقطر عليه الخل المقطر يرسب في
اسفل القرعة خلاصة الكبريت يجفف ويستعمل **خلاصة الجلديا** والجوفان
يؤخذ حديد الجوفا رطل يدق قليلا ويوضع عليه اربعة ارطال من الصاعد شراب
ويشد وصله ويترك في حمام الحار ويصفي ونطرعنه مصعد الشراب الى النصف
ويوضع عليه ماء البارد ويرسب في اسفل القرعة خلاصة يؤخذ ويغسل بماء
الورد ويجفف وعلى هذا المنوال استخراج خلاصات الغاريقون والتربد
والسقمونيا وشحم الحنظل **الفصل الثامن** في الاملاح **ملح افسنتين** يقطع الاخلاط
اللزجة ويفتح السدد ويدر البول وينفع للحميات العفنة ونافع للامراض

الكبد والطحال والمعده وهو علاج كامل في الامراض السوداوية وفساد
الاخلاط شربته سدس درهم يؤخذ افسنتين يابس ماشئت ويحرق
ويؤخذ رماده ويغلي بالماء وتصفى بالكاغد ثم تغلي بنار هادية حتى يصير ملحا ويوضع
في اناء ويشد فيه وعلى هذا المنوال استخراج املاح ساير الحشايش والخشب
ملح المرجان يقطع سيلان الدم من اي موضع كان وينفع ذوسنطاريا ويفتح
السدد ويفتت الحصاة الكلية والمثانة نافع العلق واختناق الرحم شربته درهم
يؤخذ مرجان ماشئت ويحرق بمثله كبريت ويحلل بالماء المقطر وتصفى ويطير عنه
الماء بالحمام المارية حتى يبقى قليلا ويترك في مكان بارد ويعقد ملحا وعلى هذا المنوال
اللولو **ملح السكر** المسمى بسكر الزحل يستعمل من الخارج كالرطابات والعمود في
والحمره وغير ذلك يعمل كالمرجان **ملح الطرطير** يفتح السدد ويلطف الاخلاط
وينضج ويدر البول يحرق وحده بالنار ويحلل بالماء ويصفى ويعقد **ملح
اسنالنودمله** وهو يسمى ثلج الحكماء ينفع للخناق ووجع الحلقوم غرغره نافع للحميات
الحارة خصوصا المحرقة وينفع الامراض الصدر والرية ويفتح السدد الكبد
والطحال ويدر البول ينفع الاستسقاء شربته نصف درهم يؤخذ رطلا من
البارود مسحوقا اوقية من دهن الكبريت ويحرق في البوتة ويسكب على الزجاج

ويخلط **الفصل التاسع** في المصعدات المسمى بزهور **زهر الخادي** ينفع للامراض
الصدر والرية والربو وضيق النفس وذات الرية والسعال والنزلة
شربته ثلث درهم يؤخذ الخادي ماشئت ويسحق ويخلط وزنه رملا ويوضع في
آلة التصعيد واذا تم التصعيد يؤخذ المصعد ويحفظ وعلى هذا المنوال زهر الكبريت
بغير رمل زهر الانتيمون **زهر النشادر** وهو يدر العرق وينفع حمى ربع ويستعمل
كثيرا في الامراض يؤخذ من النشادر رطلا ومن خبث الحديد نصف رطل تصعد كما
تقدم **الفصل العاشر** في التكليسات والزعفرانات **الزعفران الحديد**
يحبس كثرة اسهال ويقطع سيلان الدم حيث كان يؤخذ برادة الحديد ماشئت
ووزنه كبريت ويحرق في البوتة ثم تغسل ويجفف **زعفران الفولاد**
يفتح السدد والطحال والكبد وينفع الامراض السوداوية يؤخذ برادة الفولاد
رطل وكبريت نصف رطل يحرق في البوتة ثم تغسل ويحرق ثانيا بالملح وتغسل
ويجفف وقد يكون العمل بروح الكبريت **زعفران المعدني** وهو الانتيمون
المقي والمسهل لكثرة اخلاط تنفع الامراض المزمنة والحميات والقروح وامراض
العصب شربته سدس درهم الى ثلث درهم يؤخذ الانتيمون محرق رطل
وملح البارود مثله ثم يوضع في البوتة ثم تغسل **انتيمون معرق** يعرق وينفع

للحميات وفساد الاخلاط وحب الافرنج وهو فادزهر عمل شربته سدس درهم
الى خمسة عشر حبة يؤخذ انتيمون وملح البارود اجزاء سواء ويحرق ويفعل بمثله
بارود ثلاثة مرات يغلي بالماء الفاتر وبماء الورد ويجفف **انتيمون الزجاجي**
المسهل شربته خمسة حبات الى عشرة يؤخذ رطلا منه ويحرق بالنار الهادية حتى لا
يبقى الدخان ثم تؤخذ ويضاف اليه بورقة الصاغة اربعة دراهم ويسبك في البوتة
بالنار الشديد ويسكب على الرخام يصير كالزجاج فجانه **انتيمون المقي** هو من
الامراض المزمنة والحميات بغير ضرر ان يؤخذ الانتيمون اربعة ارطال ملح
البارود والطرطير من كل واحد ثلاثة ارطال ويحرق في البوتة في مكان واسع
ويخرج من البوتة ويؤخذ من بينهم رصاص المذاب ويسبك ويعمل فنجانه واذا اريد
ان يعمل مسهلا او مقيئا يوضع في الماء الفاتر ويترك يوما وليلا وليشرب
تكليس الزيبق هو المسمى التربد المعدني ينفع الامراض المزمنة ووجع المفاصل
والحميات والحب الافرنجي شربته ثلاثة حبات او اربعة يؤخذ من الزيبق
اوقية وروح الكبريت ثمانية اواق ويوضع في القاروة ويترك على الآتون
محجوبا بالرماد الحار ثلاثة ايام حتى ينعقد ويتكلس واذا اتم تغسل بالماء الورد
فادزهر معدني وذهبي شربته ثلاثة حبات او اربع يؤخذ من الذهب ماشئت

ويحرّ بماء الزرين ويوضع عليه دهن القرطم قطرة بعد قطرة حتى يسكن الغليان ثم
يؤخذ الراسب ويغسل بماء الورد مرارًا كثيرًا ويجفف **الفصل الحادي عشر**
في الخلاصات واستخراج هذا الخلاصات لا يكون الا بصاعد الشراب او بماء العطر
الحار او بماء الرأس **خلاصة الخربق الأسود** ينفع لأمراض السوداوية
والأمراض المزمنة يؤخذ اصل خربق الأسود وينقع بماء المقطر من الافسنتين
ويؤخذ لونه ويطير عنه الماء ويؤخذ خلاصته على هذا المنوال استخراج ساير المسهلات
خلاصة دياقاثيلون يسهل كل الأخلاط وينفع لأمراض الحار شربته من ثلث
درهم الى ثلثان يؤخذ شحم الحنظل وخربق الأسود والسقمونيا من كل اربع دراهم
راوند اوقيتين سفوف دياريدون نصف اوقية يعمل من الدارچين او بصاعد
الشراب **لاودين** وهو مخدر ينفع في كل الأوجاع يؤخذ افيون اوقيتين وعصارة
بنج المجفف اوقية ويستخرج بصاعد الشراب المغلا فيه سفوف العبير اوقية ثم يزيد
هذه الأشياء وهما ملح اللؤلؤ والمرجان وفادزهر وعظم قرن الأيل والمسك
والعنبر ودهن القرنفل ودهن الدارچين ودهن جوز بوا من كل سدس درهم
وقد تم قرابادين **خاتمة الكتاب** في تفسير بعض الالفاظ المستعمل في هذا
الكتاب **اصول الخمسة المفتحة** كرفس هيون رازيانج فطراساليون

راسن البري **حشايش الأربعة** ورق الخطمي خبازي سلق ورق بنفسج
زهر القلب اربعة لسان الثور بنفسج ورد اسطوخودوس **بذر الحاد الكبير**
انيسون كرويا كموني رازيانج **بذر الحاد الصغير** نانخواه كرفس حوقو
بذر البارد الكبير بذر القرع بذر خيار بذر بطيخ الأخضر والأصفر **بذر البارد**
الصغير هندبا خس بقلة الحمقا طرحيقون **الحجار المعدنية** سيلان
ياقوت زبرجد عقيق طوباج **الأوزان الجبة** وهو الشعير المعتدل
سدس درهم عشر حبات **ثلث درهم** عشرون حبة **اوقية** ثمانية دراهم
رطل اثنى عشر اوقية **مسهل صفرا** هليلة زرد تمر هندي بنفشه ترنجبين
افسنتين سقمونيا لبلاب اجاص شاهتره كل سرخ سرو **مسهل بلغم** تربد
شحم الحنظل قنطوريون ماهي زهرج غاريقون حب النيل وج بسفايج
مسهل سودا هليلة كابلي وهليلة سياه سنا بالنكو افتيمون اسطوخودوس
حجر لاجورد بسفايج غاريقون حب النيل آمله **مقيات** تخم ترب وبرگ آن
كنگرزد كندش خربق مويزج تخم شبت پوست بيخ وتخم خربزه جوز
نك هندي لوبيا سرخ مرآب كدو ماء العسل تخم ماذريون بوره
سكنجبين **مفتحات** كه سده بكشايند ترمس اذخر شاهتره غاريقون

رازيانه انيسون قنطوريون سعتر افسنتين قردمانا اسطوخودوس عود
فاراتيا افتيمون جنطيانا قراسيون زيره ايوسا نانخواه حماما هليون
دارچين زعفران مرزنجوش كرفس زراوند كبابه كرسنه حاشا
كشوث وج **ملطفات** كه تلطيف وتقطيع اخلاط ميكند ابهل حماض
اسقيل سركه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره جندبيد
خردل قرطم سير اذخر پنجنكشت بابونه زراوند وف حاشا كمادريوس
وج مشك طراشيع كرفس مرزنجوش حبة الخضرا **ادويه** كه جهات رابريزد
اسارون برنجاسف صمغ آلو تخم آلوبالو تخم خربزه خشك پرسياوشان
نخود سياه حجر اليهود بادام تلخ قند سكبينج رازيانج **قابضات**
كه طبع را به بندد بيخ بلوط بسد باقلا جوز سرو بيخ كاورس اذخر
تخم كل مرو عنبر دم الاخوين زعرور ورق زر طباشير مصطكي طين مختوم
كهربا كندر كرويا ناردين سماق عدس بسباسه تخم شاهسفرم
بارتنگ زنبق **محللات** كه غلظت وصلابت را تحليل برد كمادريوس
حاشا زراوند اكليل الملك وج خرزهره براخشان جعده جاوشير
اشق پرسياوشان بابونه اسقيل روباتريك برنجاسف اذخر

باقلا اسارون اقحوان خطمي زيت صمغ البطم **منضجات** كه اورام
وصلابات را نرم نمايد ونضج دهد اكليل الملك بزرگ زعفران ايرسا
در ساختن صفت ان عبد شش جزو براده حديد يك جزو
ملغمه نموده درميان بوته گذاشته بربالاي آتش گذارند تا عبد بالدبالكه
پاك شود **وطريق ساختن** موريا سي حيواة آنست ازعبد پاك شده
سى وچهار جزو عرق گوگرد خالص سى جزو نمك صاف خشك هفتاد وچهار جزو
عبد را در عرق گوگرد در ظرف شيشه بجوشانند تا خشك شود خاك بعد با نمك
مخلوط كرده در هاون شيشه يا سنگ نرم بسايند ودر قرع كرده انبيق قرار
داده مصعد نمايند اينرا موريا سي حيواة خوانند ودر وقت اختلاط
گوگرد با عبد احتياط نمايند كه بخار آن سم است ومصعد آن سفيد براق
تخت تخت است وبرزبان نگذارند زود مشكل است مزه آن بسيار تند
وسم است وديگر رسد آن در هشت جزو آب حل شود بعد بياورند شانزده
جزو از موريا سي ونه جزو از سيماب در هاون زجاج مخلوط مصعد نمايند
باز او را سحق كرده مصعد نمايند تا سه مرتبه بعد درميان آب در ظرف
شيشه سائيده يكدفعه گذاشته ته نشين نمو برداشته نگاه دارند

قانون استعمال سوح که در تلذذ مباشرت اثر تمام بخشد بجهة تفول
دارچینی عاقرقرحا کبابه موزیج از هر یک دو دانگ مشک دانگ
همه را بسایند با عسل و با شیرهٔ زنجبیل پرورده معجون کرده با حلیل طلا نمایند
مجرب و لذت تمام بطرفین عاید سازد مرکب پرطاووسی زنگار
صمغ عربی نیز عصارهٔ ریوند زعفران گلاب
جهة تسمین بدن از اسرار مجرب است کثیرا مغز بادام نشاسته
شکر جمله را برابر بکوبند و قدر لایق تناول نمایند و مداومت کنند
مجرب است خصوص بعد از آن شربه که در آن نارجیل پخته باشند بنوشند
مرهم جهة انفجار دمل واو دام آهک آب ندیده و پیه ممزوج نموده
به بندند ایضا اسبغول را در دهن خورد کرده با لعاب دهان به بندند

امراض بسم الله خیر الاسماء دماغ

صداع حار ساذج حار مادی صداع بارد دموی صفراوی بلغمی
سوداوی ریحی صداع ترکیبی شرکی فی الحمی الحادث من الجماع
من شرب الشراب من السقطة بیضه و خوذه صداع الجراحة من اللدراج
من السده من الدود من الزعزع الشقیقة من ورم الرحم الرسام کیفیة
حدوث البکاء لشرغس برسام سبات وکیفیة حدوث الدم سبات
ارق سبات سهری جمود شخوص نسیان معجون للحافظه فساد فکر
و الخیال شقاقلوس حمره ماشرا دوار مالیخولیا طبیخ الافتیمون
مطبوخ هلیلج ماء الاصول مالیخولیا مراقی قطرب مانیا داء الکلب
صبارا اختلاط العقل رعوشه و الحمق و العشق کابوس صرع
الصرع الانتقال له ابلیمیا السکتة فالج استرخا التشنج تمدد کزاز
رعشه خدر لقوه اختلاج زکام عصابه وحس یعرض للدماغ
امراض العین اعلال طبقهٔ صلبیه ورم محور العین شیاف ابیض التوا
اعلال طبقهٔ مشیمه اعلال طبقهٔ شبکه یرقان فی العین سدة العین وردیج
صداع الحدقة صعه البراق الصدمین اعلال رطوبه زجاجیه اعدام الغذا

عن العین محور العین اعلال رطوبهٔ جلیدیه الخشونه ضعف العین جفاف
و الیبس اعلال طبقهٔ عنکبوتیه التشنج و التقلص اعلال رطوبهٔ البیضیه
زیاده نقصان اعلال طبقهٔ عنبیه قرحه امتلاء العنبیه زوال العنبیه
اعلال طبقهٔ قرنیه خشونه نتو القرنیه سرطان القرنیه بثرة القرنیه
المدة الکامنه تحت القرنیه زرور الاصفر اعلال طبقهٔ ملتحمه احمرار الملتحمه
زرور رمادی رمد طبیخ اهلیلج رمد بلغمی زرور ابیض رمد یابس
شیاف دینارجون رمد ریحی رمد غریب الکمنه استرخاء الجفن مع الرمد
التصاق جفنین شیاف آبار زرور الابیض سره سبل باسلیقون
شرناق توالتین عقده شعر منقلب وردقه شیاف احمر لین شیاف
کندر الطرفه انتشار الاهداب روشنائی فی القروح زرور انزروت
فی البیاض جرم صغر مورسرج ظفره شیاف اسود دینارجون حول
جرب العین مرود یعقتی برده سلاقة الاجفان سلاق مکنه زرور لکنه
غشا جهر الغرب شیاف الغرب انتشار شیاف الزاراب ضیق
ماء زرقه ضعف البصر شیاف اصغر شیاف اخضر تخیلات الشاذه
جفش دمعه شیاف زعفران کحل ابن التلمیس قذا قمور قمل

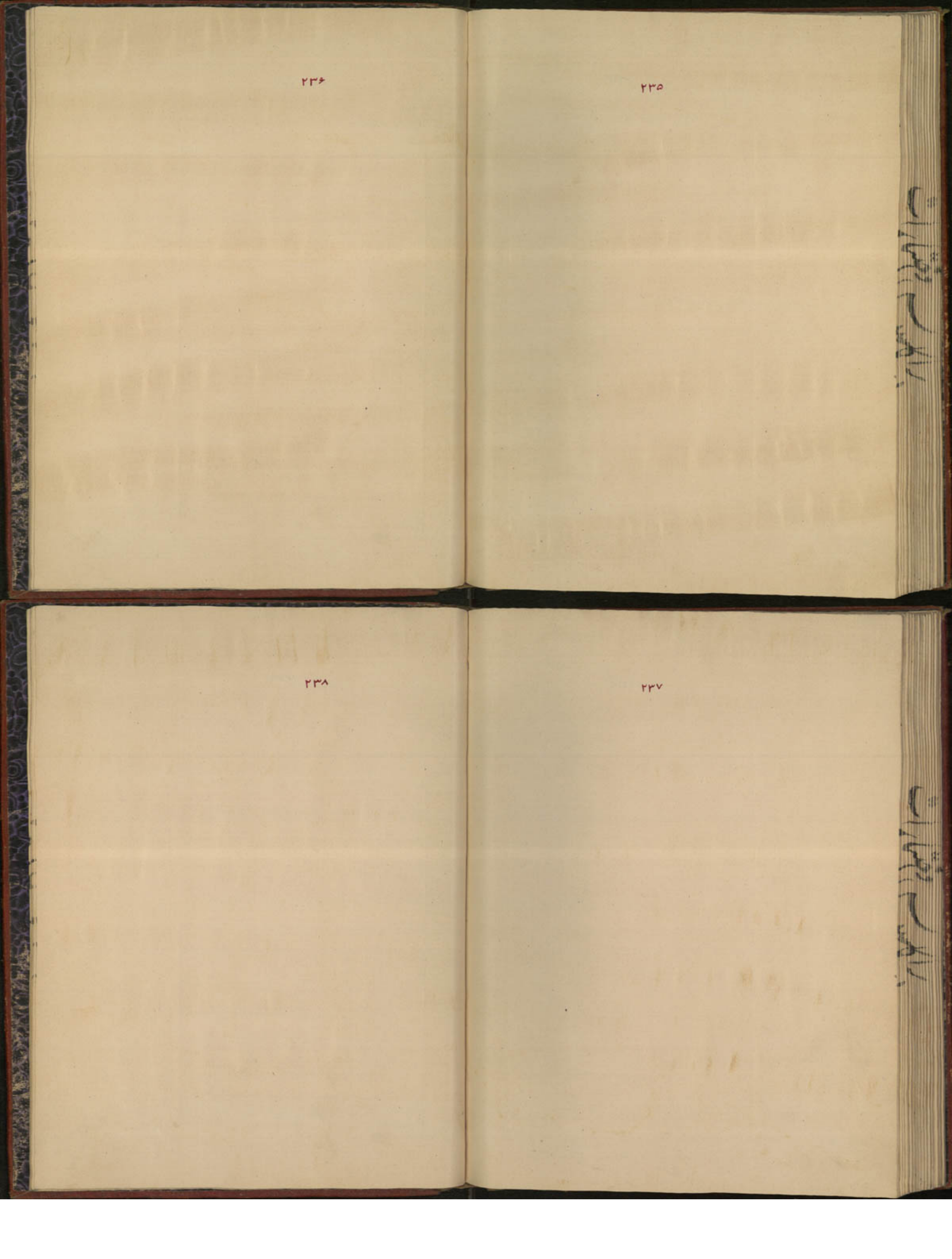
شعره سترالعين ذهاب البصر في انكماسير القرنيه جبا حكة الاماق
مخوط شياف سماق توته غدته شياف زنجار قروح الجفن شياف
اصطفطيقان بعض العين الانقلاع قبيح الاجفان امراض الاذن وجع الاذن
طلاء الرزد وجع اذن من القروح مراهم الابيض مراهم باسليقون كبير وجع
من الدود وجع من دخول الماء في الطرش طنين دوى انفجار الدم الاذن
انكشا رفشلاغ اورام في الشئ الذى ينصب الى الاذن حكة الاذن
هدب الاذن قلاع الاذن امراض الانف خشم فساد الشم بثور انف
قروح انف رعاف بخر الانف رض الانف عطاس جفاف الانف
حكة الانف **امراض اللسان وفم ولب** ورم اللسان بطلان الذوق
فساد الذوق ثقل اللسان عظم اللسان ضفدع شقاق اللسان حرقة اللسان
حكة اللسان تقشر اللسان بثور في الفم قلاع اكلة في الفم كثيرة اللعاب بخرص الحنك
ورم الحنك بياض الشفه اختلاج الشفه تقلص الشفتين بواسير شفه اورام الشفتين
بثور في الشفه **امراض الاسنان** وجع الاسنان ضرس تاكل الاسنان حفر
تحرك الاسنان تزيد السن حكة الاسنان صرير الاسنان تسهيل نبات
الاسنان ذهاب الاسنان اورام اللثه لثه داميه قروح لثه نقصان لحم لثه

امراض حلق دموى **وجع لهاة** سقوط لهاة خوانق ذبحه بثور حلق علق الطباق
مرى حكاك المرى اختلاج غرق والمخنوق بحوحة الصوت عسر البلاع اورام
المرى قروح مرى **اعلال الصدر والرئه** ربو سعال نفث الدم ذات
الرئه سل نفث المده مده مختقه ذات الجنب لشوصه ذات الصدر
ذات العرض برسام جمود الصدر **امراض القلب** خفقان غش
ورم ازن القلب ضعف القلب تعثر القلب قذف القلب هجوم الرطوبة
على القلب جذب القلب **امراض الثدى** قلة اللبن كثرة اللبن
اورام الثديين **امراض المعده** وجع ضعف الهضم تخمه ضعف هضم المعده
هيضه نقصان الشهوة وحم وفساد الشهوة شهوة كلبيه جوع بقر
عطش مفرط ورم معده دبيله قروح نفخ جشا قىء والتهوع في الدم جمود الدم
جمود اللبن فواق انقلاب معده كرب معده اختلاج معدى وجع الفؤاد
حرقة المعده حكاك المعده استرخاء تشنج جاذب المعده ذرب والحلقه
ذرب بلغمى ذرب صفراوى ذرب سوداوى ذرب بثورى زلق الامعا ذرب
نزلى اسهال الدورى خلفه من ذهاب حمى المعده **امراض كبد** ضعف الكبد
سده نفخه اورام ورم عضلات البطن دبيله تقشر سطح الكبد شقوق

حصاة قيام **امراض مراره والطحال** يرقان يرقان سددى يرقان اسود
امراض طحال اورام وصلابه تفتيح ضعف سدد نفخه مجازه
امراض امعا ومقعد زلق الامعا وسهال وجع ذحر مقص قراقر
قولنج قولنج ريحى قولنج التوالد ديدان بواسير نواصر اورام مقعده
شقاق المقعد استرخا وشرح خروج مقعد قروح حكه **امراض كليه ومثانه**
هزال كليه ضعف الكليه ريح الكليه وجع كله ورم كليه قروح كليه جرب كليه
ديابيطس ورم مثانه قروح مثانه جرب المثانه جمود الدم وجع مثانه ريح مثانه
حصات والرمل حصات مثانه حرقة البول احتباس البول تعطير البول سلسل البول
بول الدم **علل اعضاء تناسل** نقصان الباه استرخاء آلت سرعة انزال كثرت
شهوة كثرت درور المنى احتلام فرليموس عذيط اورام انثيين وجع انثيين
تعظيم الخصيتين ارتفاع الخصيه ذوالى الصفن استرخاء صفن قروح ذكر
وخصيه حكة القضيب اورام القضيب شقاق القضيب ثاليل والعقده
سكبنج رقضيب سدر اعوجاج خراطين قيلر **فى امراض الرحم**
عقر رجا كثرت طمس قروح رحم شقاق رحم بواسير ناصور سيلان
احتباس طمث زلق ورتقا بثور رحم اورام الرحم ورم صلب اختناق

بثور نفخه **امراض الصفاق** فتق تنفا السره **وجع اعضاء ظاهره** حدبه
دوالى داء الفيل وجع الظهر وجع الخاصره وجع مفاصل نقرس ورك عرق النسا
فى الحميات حمى يوم حمى غميه حمى غضبيه فرصه سحرى تعبى اسهاله وجعى
غشى جوعى عطشى سدى لحمى ورمى شمسى استحمامى من شرب الشراب
او دواء حار قشف زكامى نزله حلقى ظهرى امتلا من الطعام حمى الدق
دق الشيخوخيه حميات العفن حمى غبسا محرقه مطبقه بلغميه لثقه حمى ربع
ربع دائمه خمس حمى مختلفه انقيالوس ليفوريا حمى غشى وبا جدرى حصبه
حميات مركبه شطر الغب **اورام وبثور** بلغمونى شقاقلوس غانقرايا
حمره نمله جاورسيه نارفارسى نفاطات نفاعات شرا ماشرا طاعون
اكله اورام مغابن دبيله خراج دمل ورم رخو ورم ريحى سلعه غدد
عقد خنازير ورم صلب سرطان عرق مدنى جذام سعفه جرب حكه
حصف قوبا بثور صغار بثور لبنيه نبات اللبن ثاليل الخسبطم توثه
درخس ابورسما بثور غربيه حصف جدرى برص بهق ابيض بهق اسود
كلف نمش برش خضره دابوشم بادشنام فساد اللون خراز
داء الثعلب داء الحيه انتشار الشعر والصلع صلع شيب **مما يتعلق بزينه**

حفظ الشعر من الانتشار تطویل انبات حلق منع الشعر تجعیه ترقیق تبسط
تسوید تشقر تحمر تبیض تشقق نخوسه مقر صان قمقام
کثرت العرق عرق الدم شقوق الاطراف نشف الجلد سحوج الجلد
عقر تخنف هزال والسمن نشح جلده الرأس تعظیم الرأس **علل الاظفار**
برص جذام تشقق تقلع اختناق الدم صفره رض انتفاخ اصابع
تفرح قطاة صنان تعفن مغابن فساد الاطراف **حرق النار**
جراحات جراحه بطن جراحه عصب عظم المکسور جراحه العرق شرب المصر والدوک
قروح فروح عنره اندبال ناصور قروح الساعیه سقط والضربه مفروب
بالسباط کسر وخلع خلع والوثی وثی تمه الامراض المشهوره بین الاطباء المتقدمین
ادویهٔ حارّه در درجهٔ اوّل ابوخلسا افتیمین اشنان البقر آشنه
اسفنداان اسطوخودوس الیه اسفنج ابریشیم آمله بابونه پوست سرخ
پرسیاوشان سروکمان سیه دانه برس حنظه رومی سرسک شاهتره
شرشلم فندق مانیه کاوزبان کرسنه کندر اللادن لوز لبلاب معاً
سحاله نادرس **ادویهٔ حارّه در درجهٔ دوّیم** اترج آبنوس ازخر
اصفار الطیب آجر اجریص ایرسا آذریون بوره بهمن بزر کابلی بادرنجبویه



بسم الله الرحمن الرحيم

الرسالة الذهبية في الطب * التي بعث بها الامام الهمام علي بن موسي
الرضا عليهما السلام الى المأمون العباسي في حفظ صحة المزاج
وتدبيره بالاغذية والادوية والاشربة قال امام الانام غرة وجه
الاسلام مظهر الغموض بالرؤية اللامعة كاشف الرموز في الجفر وجامعة
اقضى من قضى بعد جده المصطفى واعزى من عزى بعد ابيه علي المرتضى
امام الانس والجن علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى
آبائه النجباء الكرام الاتقياء اعلم يا امير المؤمنين ان الله تعالى لم
يبتل العبد المؤمن ببلاء حتى جعل له دواء يعالج به ولكل صنف من
الداء صنف من الدواء وتدبير ونعت وذلك ان الاجسام الانسانية
جعلت على مثال الملك فملك الجسد هو ما في القلب والعمال العروق
والاوصال والدماغ وبيت الملك قلبه وارضه الجسد والاعوان
يداه ورجلاه وعيناه وشفتاه ولسانه واذناه وخزائنه معدته
وبطنه وحجابه صدره فاليدان عونان تقربان وتبعدان وتعملان
على ما يوحي اليهما الملك حيث يشاء والرجلان تنقلان حيث يشاء والعينان

والعينان تدلان على ما يغيب عنه لان الملك من وراء حجاب لا
يوصل اليه الا بهما وهما سراجان ايضا وحصن الجسد وحرزه الاذنان
لا تدخلان على الملك الا ما يوافقه لانهما لا يقدران ان تدخلا شيئا
حتى يوحي الملك اليهما فاذا اوحي اليهما اطرق الملك منصتا لهما حتى
ملک محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی
يسمع منهما ثم يجيب بما يريد فيترجم عنه اللسان بادوات كثيرة منها
۲۴ ذی القعده ۱۳۳۳
ريح الفؤاد وبخار المعدة ومعونة الشفتين وليس للشفتين قوة الا
بالاسنان وليس يستغني بعضها عن بعض والكلام لا يحسن الا بترجيعه
في الانف لان الانف يزين الكلام كما يزين النفخ المزمار
وكذلك المنخران هما ثقبتا الانف يدخلان على الملك مما يحب
من الريح الطيبة فاذا جاءت ريح تسوء الى الملك اوحى الى اليدين
فحجبا بين الملك وتلك الريح وللملك مع هذا ثواب وعذاب
فعذابه اشد من عذاب الملوك الظاهرة القاهرة في الدنيا وثوابه
افضل من ثوابهم فاما عذابه فالحزن واما ثوابه فالفرح واصل
الحزن في الطحال واصل الفرح في الترب والكليتين وفيهما عرقان
موصلان الى الوجه فمن هناك يظهر الفرح والحزن فيرى علامتهما

في الوجه وهذه العروق كلها طرق من العمال الى الملك ومن الملك
الى العمال ومصداق ذلك انه اذا تناولت الدواء ادته العروق الى
موضع الداء باعانتها اعلم يا امير المؤمنين ان الجسد بمنزلة الارض الطيبة
متى تعوهدت بالعمارة والسقي من حيث لا يزداد في الماء فتغرق ولا ينقص
منه فتعطش دامت علامتها وكثر ريعها وزكى زرعها وان تغوفل عنها
فسدت ولم ينبت فيها الا العشب فالجسد بهذه المنزلة وبالتدبير في الاغذية
يصلح وتزكو العافية فيه فانظر يا امير المؤمنين ما يوافقك ويوافق معدتك
ويقوى عليه بدنك ويستمرئه من الطعام فقدره لنفسك واجعله غذاءك
اعلم ان كل واحدة من هذه الطبايع تحب ما يشاكلها فاغتذ ما يشاكل
جسدك ومن اخذ من الطعام زيادة لم يغذه ومن اخذ بقدر
لا زيادة عليه ولا نقص في غذائه نفعه وكذلك سبيله ان تاخذ من
الطعام كفايتك في ايامك وارفع يدك منه وبك اليه بعض القرم وعندك
اليه ميل فانه اصلح لمعدتك ولبدنك وازكى لعقلك واخف على
جسمك يا امير المؤمنين اعلم كل البارد في الصيف والحار في الشتاء
والمعتدل في الفصلين على قدر قوتك وشهوتك وابدا في اول

اول الطعام باخف الاغذية التي يغتذي بها بدنك بقدر عادتك وبحسب
طاقتك ونشاطك وزمانك الذي يجب ان يكون اكلك في كل
يوم عند ما يمضي من النهار ثمان ساعات اكلة واحدة او ثلث اكلات
في يومين تتغذ باكرا في اول يوم ثم تتعشى فاذا كان في اليوم الثاني
فعند مضي ثمان ساعات من النهار اكلت اكلة واحدة ولم تحتج
الى العشاء كذا امر جدي محمد صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام
في كل يوم وجبة وفي غده وجبتين وليكن ذلك بقدر لا يزيد ولا ينقص
وارفع يديك من الطعام وانت تشتهيه وليكن شرابك على اثر
طعامك هذا من الشراب الصافي العتيق مما يحل شربه الذي انا واصفه
فيما بعد ونذكر الآن ما ينبغي ذكره من تدبير فصول السنة وشهورها الرومية
الواقعة فيها في كل فصل على حدة وما يستعمل من الاطعمة والاشربة وما يجتنب
منه وكيفية حفظ الصحة من اقاويل القدماء ونعود الى قول الائمة
عليهم السلام في صفة شراب يحل شربه ويستعمل بعد الطعام ذكر فصول
السنة اما فصل الربيع فانه روح الزمان واوله آذار وعدة ايامه
ثلثون يوما وفيه يطيب الليل والنهار ويلين الارض ويذهب

حمل

سلطان البلغم ويهيج الدم ويستعمل فيه من الغذاء اللطيف واللحوم و
والبيض النيمبرشت ويشرب الشراب بعد تعديله بالماء ويتقى فيه
اكل البصل والثوم والحامض ويحمد فيه شرب المسهل ويستعمل فيه الفصد
والحجامة نيسان ثلثون يوما فيه يطول النهار ويقوى مزاج الفصل
ويتحرك الدم ويهب فيه الرياح الشرقية ويستعمل فيه الماكل المشوية وما
يعمل بالخل ولحوم الصيد ويعالج الجماع والتمريخ بالادهان في الحمام ولا
يشرب الماء على الريق ويشم الرياحين والطيب ايار احد وثلثون
يوما تصفو فيه الرياح وهو آخر فصل الربيع وقد نهى عن اكل الملوحات
واللحوم الغليظة كالرؤس ولحوم البقر واللبن وينفع فيه دخول
الحمام اول النهار ويكره فيه الرياضة قبل الغذاء حزيران ثلثون يوما
يذهب فيه سلطان الدم ويقبل زمان المرة الصفراوية وينهى فيه
عن التعب واكل اللحم دسما والاكثار منه وشم المسك والعنبر وينفع فيه
اكل البقول الباردة كالهندباء وبقلة الحمقا واكل الخضر كالخيار
والقثاء والشيرخشت والفاكهة الرطبة واستعمال المحمضات ومن
اللحوم لحم المعز الثني والجدا ومن الطيور الدجاج والطيهوج والدراج

ثور

جوزا

سرطان

والدراج والالبان والسمك الطري تموز احد وثلثون يوما فيه
شدت الحرارة وتغور المياه ويستعمل فيه شرب المياه الباردة على
الريق وتؤكل فيه الاشياء الباردة الرطبة ويكسر فيه مزاج الشراب
وتؤكل فيه الاغذية اللطيفة السريعة الهضم كما ذكر في الحزيران ويستعمل فيه
من النور والرياحين الباردة الرطب الطيب الرايحه آب
احد وثلثون يوما فيه يشتد السموم ويهيج الزكام بالليل ويهب الشمال
ويصلح المزاج بالتبريد والترطيب وينفع فيه شرب اللبن الرايب
ويجتنب فيه الجماع والمسهل ويقل من الرياضة ويشم الرياحين الباردة
ايلول ثلثون يوما فيه يطيب الهوا ويقوى سلطان المرة السوداء
ويصلح شرب المسهل وينفع فيه اكل الحلوات واصناف اللحوم المعتدلة
كالجداوى والحولي من الضان ويجتنب فيه اكل لحوم البقر والاكثار
من الشواء ودخول الحمام ويستعمل فيه من الطيب المعتدل المزاج
ويجتنب فيه اكل البطيخ والقثاء تشرين الاول احد وثلثون يوما يهب
فيه الرياح المختلفة ويتنفس فيه ريح الصبا ويجتنب فيه الفصد وشرب
الدواء ويحمد فيه الجماع وينفع فيه اكل اللحم السمين والرمان المز

اسد

سنبله

ميزان

عقرب

والفاكهة بعد الطعام ويستعمل فيه اكل اللحوم بالتوابل ويقلل فيه من شرب

قوس

الماء ويحمد فيه الرياضة **تشرين الآخر** ثلثون يوماً فيه يقطع المطر الوسمي

وينهي فيه عن شرب الماء بالليل ويقلل من دخول الحمام والجماع ويشرب

بكرة كل يوم جرعة من ماء حار ويجتنب اكل البقول كا والكرفس والنعناع

جدي

والجرجير **كانون الاول** احد وثلثون يوماً يقوى فيه العواصف ويشتد فيه

البرد وينفع فيه كل ما ذكرنا في التشرين الثاني ويحترز فيه من اكل الطعام

البارد ويتقي فيه الحجامة والفصد ويستعمل فيه الاغذية الحارة بالقوة

دلو

والفعل **كانون الثاني** احد وثلثون يوماً يقوى فيه غلبة البلغم وينبغي ان

يتجرع فيه الماء الحار على الريق ويحمد فيه الجماع وينفع فيه الاحساء فيه البقول

الحارة كالكرفس والجرجير والكراث وينفع فيه دخول الحمام اول النهار

والتمريخ بدهن الخيري وما ناسبه ويحذر فيه الحلو واكل السمك الطري

حوت

واللبن **شباط** ثمانية وعشرون يوماً ويختلف فيه الرياح ويكثر الامطار

ويظهر العشب ويجري فيه الماء في العود وينفع فيه اكل الثوم ولحم الطير

والصيود والفاكهة اليابسة ويقلل من اكل الحلاوات ويحمد فيه كثرة

الجماع والحركة والرياضة **صفة الشراب** الذي يحل شربه واستعماله

واستعماله بعد الطعام وقد تقدم ذكر نفعه عند ابتدائنا بالقول على فصول

السنة وما يعتمد فيها من حفظ الصحة **وصفته** يؤخذ من الزبيب المنقى عشرة

ارطال فيغسل وينقع في ماء صاف في غمرة وزيادة عليه اربع اصابع ويترك

في اناءه ذلك ثلثة ايام في الشتاء وفي الصيف يوماً وليلة ثم يجعل في قدر

نظيفة وليكن الماء ماء السماء ان قدر عليه والا فمن الماء العذب

الذي ينبوعه من ناحية المشرق ماء براقاً ابيض خفيفاً وهو القابل بالتغير

على سرعة من السخونة والبرودة وتلك دلالة على خفة الماء ويطبخ حتى ينقع

الزبيب وينضج ثم يعصر ويصفى ماءه ويبرد ثم يرد الى القدر ثانياً ويؤخذ

مقداره بعود ويغلي بنار لينة غلياناً ليناً رقيقاً حتى يمضي ثلثاه ويبقى

ثلثه ثم يؤخذ من عسل النحل المصفى رطل فيلقى عليه ويؤخذ مقداره ويقدر

الماء الى اين كان من القدر ويغلي حتى يذهب قدر العسل ويعود الى حده

ويؤخذ خرقة صفيقة فيجعل فيها زنجبيل وزن درهم ومن قرنفل نصف درهم

ومن دارصيني مثله ومن زعفران درهم ومن سنبل نصف درهم ومن

الهندباء مثله ومن مصطكي نصف درهم بعد ان يسحق كل واحد على حدة

وينخل ويجعل في خرقة ويشد بخيط شداً جيداً ويلقى فيه ويترك الخرقة

في الشراب بحيث تنزل قوى العقاقير التي فيها ولا يزال يعاهد بالتحريك

على نار لينة برفق حتى يذهب منه مقدار العسل ويرفع القدر ويبرد ويدخر

مدة ثلثة شهور حتى يتداخل مزاجه بعضه في بعض وحينئذ يستعمل ومقدار

ما يشرب منه اوقية باوقيتين من الماء القراح فاذا اكلت مقدار ما وصفت

لك من الطعام فاشرب من هذا الشراب ثلثة اقداح بعد طعامك فاذا

فعلت ذلك فقد امنت باذن الله تعالى يومك وليلتك من الاوجاع

الباردة المزمنة كالنقرس والرياح وغير ذلك من اوجاع العصب

والدماغ والمعدة وبعض اوجاع الكبد والطحال والامعاء والاحشاء فان

صدقت بعد ذلك شهوة الماء فليشرب منه بمقدار النصف مما كان يشرب

قبله فانه اصلح للبدن المؤمن واكثر لجماعه واشد بضبطه وحفظه وان صلاح

البدن وقوامه يكون بالطعام والشراب ~~والشراب~~ وفساده بهما فان

اصلحتهما صلح البدن وان افسدتهما فسد البدن **اعلم** ان قوة النفوس

تابعة لامزجة الابدان وان الامزجة تابعة للهواء تتغير بحسب تغير الهواء

في الامكنة فاذا برد الهواء مرة وتسخن اخرى تغيرت بسببه امزجة الابدان

واثر ذلك تغيراً في القواى فاذا كان الهواء معتدلاً اعتدلت امزجة

امزجة الابدان وصلحت تصرفات الامزجة في الحركات الطبيعية كالهضم

والجماع والنوم والحركة وسائر الحركات لان الله تعالى بنى الاجسام

على اربع طبايع وهي المرتان والدم والبلغم وبالجملة حاران وباردان

قد خولف بينهما فجعل الحارين ليناً ويابساً وكذلك الباردين رطباً

ويابساً ثم فرق ذلك على اربعة اجزاء من الجسد على الرأس والصدر

والشراسيف واسفل البطن **اعلم** ان الرأس والاذنين والعينين

والمنخرين والفم والانف من الدم وان الصدر من البلغم والريح

وان الشراسيف من المرة الصفراء وان اسفل البطن من المرة السوداء

اعلم ان النوم سلطان الدماغ وهو قوام الجسد وقوته فاذا اردت

النوم فليكن اضطجاعك اولاً على شقك اليمنى ثم انقلب على الايسر

وكذلك فقم من مضجعك على شقك كما بدأت به عند نومك وعود

نفسك القعود من الليل ساعتين وادخل الخلاء لحاجة الانسان ولبث

فيه بقدر ما تقضي حاجتك ولا تطل فيه فان ذلك يورث داء الفيل

اعلم ان اجود ما استكت به ليف الاراك فانه يجلو الاسنان ويطيب

النكهة ويشد اللثة ويسمنها وهو نافع من الحفر اذا كان باعتدال والاكثار

منه ترق الاسنان ويزعزعها ويضعف اصولها فمن اراد حفظ
الاسنان فليأخذ قرن الايل محرقا وكرمازج وسعدا وورد
وسنبل الطيب وحب الاثل اجزاء سواء وملحا اندرانيا ربع جزء
فيدق الجميع ناعما ويستن به فانه يمسك الاسنان ويحفظ اصولها
من الآفات العارضة ومن اراد ان يبيض اسنانه فليأخذ جزء
ملح اندراني ومثله زبد البحر فيسحقهما جميعا ناعما ويستن به اعلم ان احوال
الاسنان التي بناه الله تعالى عليها وجعله متصرفا بها فانها اربعة احوال
الحالة الاولى خمسة عشر سنة وفيها شبابه وحسنه وبهائه وسلطان الدم
في جسمه ثم الحالة الثانية من خمسة عشر سنة الى خمس وثلثين سنة وفيها
سلطان المرة الصفراء وقوة غلبتها على الشخص وهي اقوى مايكون
ولايزال كذلك حتى تستوفي المدة المذكورة وهي خمسة وثلثون سنة
ثم تدخل في الحالة الثالثة الى ان يتكامل مدة العمر ستين سنة فيكون في
سلطان المرة السوداء وهو سن الحكمة والمعرفة والدراية وانتظام
الامور وصحة النظر في العواقب وصدق الرأي وثبات الجاش في التصرفات
ثم يدخل في الحالة الرابعة وهي سلطان البلغم وهي الحالة التي لايتحول

يتحول منها ومابقي الا الهرم ونكد عيش وذبول ونقص من القوة والفساد
في كونه ونكسة ان كل شيء كان لايعرفه حتى يعود وينام عند القوم ويسهر
عند النوم ويتذكر ماتقدم وينسى مايحدث في الاوقات ويذبل عوده
ويتغير معهوده ويجف ماء رونقه وبهائه ويقل نبت شعره واظفاره
ولايزال جسمه في انعكاس وادبار ماعاش لانه في سلطان البلغم وهو
بارد جامد فجموده وبرده يكون فناء كل جسم يستولي عليه في آخر القوة
البلغمية وقد ذكرت لامير المؤمنين جميع ما
يحتاج اليه في سياسة المزاج واحوال جسمه وعلاجه وانا اذكر الآن
يحتاج الى تناوله من الاغذية والادوية ومايجب ان يفعله في اوقاته
فاذا اردت الحجامة فليكن في اثني عشر ليلة من الهلال الى خمس عشرة
فانه اصلح لبدنك واذا نقص الشهر فلا تحتجم الا ان تكون مضطرا الى
ذلك وهو لان الدم ينقص بقدر مايمضي في نقصان الهلال ويزيد
في زيادته ولتكن الحجامة بقدر مايمضي من السن ابن عشرين سنة
يحتجم في كل عشرين يوما وابن الثلثين في كل ثلثين يوما مرة واحدة
وكذلك من بلغ من العمر اربعين سنة يحتجم في كل اربعين يوما ومازاد

فبحسب ذلك اعلم ان الحجامة انما يأخذ دمها من صغار العروق المبثوثة
في اللحم ومصداق ذلك ماذكرته انها لايضعف القوة كما يوجد من الضعف
عند الفصد وحجامة النقرة تنفع من ثقل الرأس وحجامة الاخدعين تخفف
عن الرأس والوجه والعينين وهي نافعة لوجع الاضراس وربما
ناب الفصد عن جميع ذلك وقد تحجم تحت الذقن لعلاج القلاع في الفم
ومن فساد اللثة وغير ذلك من اوجاع الفم وكذلك الحجامة بين الكتفين
ينفع من الخفقان الذي يكون من الامتلاء والحرارة والتي يوضع على الساقين
قد ينقص من الامتلاء نقصانا بينا وينفع من الاوجاع المزمنة في الكلى والمثانة
والارحام ويدر الطمث غير انها تنهك الجسد وقد يعرض منها الغشي الشديد
الا انها تنفع ذوي البثور والدماميل والذي يخفف من الم الحجامة
تخفيف المص اول مايضع المحاجم ثم يدرج المص قليلا قليلا والثواني
ازيد في المص من الاوائل وكذلك الثوالث فصاعدا ويتوقف عن الشرط تیغ زدن
حتى يحمر الموضع جدا بتكرير المحاجم عليه ويلين المشرط على جلود لينة ويمسح
الموضع قبل شرطه بالدهن وكذا الفصد يمسح الموضع الذي يفصد فيه بالدهن
فانه يقلل الالم وكذلك المشرط والمبضع بالدهن عند الحجامة وعند الفراغ

وعند الفراغ منها يلين الموضع بالدهن وليقطر على العروق اذا فصد
شيئا من الدهن لئلا يحتجب فيضر ذلك بالمقصود وليستعمل
الفاصد ان يفصد من العروق ماكان في الموضع القليلة اللحم لان في
قلة اللحم من فوق العروق قلة الالم واكثر العروق المآ اذا فصد حبل
الذراع والقيفال لاتصالهما بالعضل وصلابة الجلد فاما الباسليق والاكحل
فانهما في الفصد اقل المآ اذا لم يكن فوقهما لحم والواجب تكميد موضع
الفصد بالماء الحار ليظهر الدم وخاصة في الشتاء فانه يلين الجلد ويقلل
الالم ويسهل الفصد ويجب في كل ماذكرناه من اخراج الدم اجتناب
النساء قبل ذلك باثني عشر ساعة ويحتجم في يوم صاف لاغيم فيه
ولاريحا شديدا ويخرج من الدم بقدر مايرى من تغيره ولاتدخل
يومك ذلك الحمام فانه يورث الداء واصب على رأسك وجسدك
الماء الحار ولاتفعل ذلك من ساعتك واياك والحمام اذا احتجمت
فان الحمى الدائمة تكون فيه واذا اغتسلت عن الحجامة فخذ خرقة مرعزي
فالقها على محاجمك او ثوبا لينا من قز وغيره وخذ قدر حمصة من ترياق
الاكبر وامزجه بالشراب المفرح المعتدل وتناوله الفاكهة وان تعذر

ذلك فشراب الاترج فان لم تجد شيئاً من ذلك فتناوله بعد علكه ناعماً
تحت الاسنان واشرب عليه جرع ماء فاتر وان كان في زمان
الشتاء والبرد فاشرب عليه سكنجبين عسلي فانك متى فعلت ذلك امنت
من اللقوة والبرص والبهق والجذام باذن الله تعالى وامتص
من الرمان المز فانه يقوي النفس ويحيي الدم ولا تاكل طعاماً مالحاً
بعد ذلك بثلث ساعات فانه يخاف ان يعرض من ذلك الجرب وان
كان شتاء فكل من الطياهيج اذا احتجمت واشرب عليه من الشراب
الزكي الذي ذكرته اولاً وادهن بدهن الخيري وشيئاً من المسك وماء
بارد وصب منه على هامتك ساعة فراغك من الحجامة واما في الصيف
فاذا احتجمت فكل السكباج والهلام والمصوص ايضاً والحامض ايضاً
وصب على هامتك دهن بنفسج بماء الورد وشيء من الكافور
واشرب من ذلك الشراب الذي وصفته لك بعد طعامك واياك
وكثرة الحركة والغضب ومجامعة النساء يومك واحذر يا امير المؤمنين
ان تجمع بين البيض والسمك في المعدة في وقت واحد فانهما متى اجتمعا
في جوف انسان ولد عليه النقرس والقولنج والبواسير ووجع الاضراس

ووجع الاضراس واللبن والنبيذ الذي يشربه اهله اذا اجتمعا
ولد النقرس والبرص ومداومة اكل البصل يعرض منه الكلف
في الوجه واكل المملوح واللحوم المملحة واكل السمك المملوح بعد الفصد
والحجامة يعرض منه البهق والجرب واكل كلية الغنم واجواف الغنم
يعكر المثانة دخول الحمام على البطنة يولد القولنج والاغتسال بالماء البارد
بعد اكل السمك يورث الفالج واكل الاترج في الليل يقلب العين ويوجب
الحول واتيان المرأة الحائض يورث الجذام في الولد والجماع من غير
اهراق الماء على اثره يوجب الحصاة والجماع بعد الجماع من غير فصل بينهما
بغسل يورث للولد الجنون وكثرة اكل البيض وادمانه يولد الطحال
ورياحاً في رأس المعدة والامتلاء من البيض المسلوق يورث
الربو والابتهار واكل اللحم التي يولد الدود في البطن واكل الطين
يقمل منه في الجسد اذا ادمن وشرب الماء البارد عقيب الشيء
الحار او الحلاوة يذهب بالاسنان والاكثار من لحوم الوحش
والبقر يورث تغير العقل وتحير الفهم وتبلد الذهن وكثرة النسيان
واذا اردت دخول الحمام وان لا تجد في راسك ما يؤذيك فابدأ

عند دخول الحمام بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله تعالى
من وجع الرأس والشقيقة وقيل خمس مرات اكف ماء الحار ان
صببتها على راسك عند دخول الحمام اعلم ان الحمام ركب على تركيب
الجسد اربعة بيوت مثل اربع طبايع الجسد البيت الاول بارد
يابس والثاني بارد رطب والثالث حار رطب والرابع
حار يابس ومنفعة الحمام عظيمة يؤدي الى الاعتدال وتنقي الدرن
وتلين العصب والعروق ويقوي الاعضاء الكبار ويذيب الفضول
ويذهب العفن فاذا اردت ان لا تظهر في بدنك بثرة ولا غيرها
فابدأ عند دخول الحمام وتدهن بدنك بدهن البنفسج واذا اردت
استعمال النورة ولا يصيبك قروح ولا شقاق ولا سواد فاغتسل
بالماء البارد قبل ان تتنور ومن اراد دخول الحمام للنورة فليتجنب
الجماع قبل ذلك باثني عشر ساعة وهو يوم تمام وليطرح في النورة شيئاً
من الصبر والاقاقيا والحضض ويجمع ذلك ويأخذ منه اليسير اذا كان
مجتمعاً ومتفرقاً ولا يلقي في النورة شيئاً من ذلك حتى بالماء الحار
الذي طبخ فيه بابونج ومرزنجوش او ورد وبنفسج يابس او جميع ذلك

او جميع ذلك اجزاء يسيرة مجموعة او متفرقة بقدر ما يشرب الماء رايحة ولكن
النورة والزرنيخ مثل سدس النورة ويدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء
يقلع رايحتها كورق الخوخ العصفر والسعد والحناء والورد والسنبل
منفردة ومجتمعة ومن اراد ان يأمن من احراق النورة فليقلل من
تقليبها وليبادر اذا عمل في غسلها وان يمسح البدن بشيء من دهن الورد
فان احرقت العياذ بالله يؤخذ عدس مقشر ويسحق ناعماً ويداف في ماء
ورد وخل ويطلي به الموضع الذي اثرت فيه النورة فانه يبرأ باذن الله
تعالى والذي يمنع من اثار النورة في الجسد هو ان يدلك الموضع بخل العنب
الثقيف ودهن الورد دلكاً جيداً ومن اراد ان لا يشتكي مثانته فلا
يحبس البول ولو على ظهر الدابة وان لا تؤذيه معدته فلا يشرب على طعامه ماء
حتى يفرغ ومن فعل ذلك رطب بدنه وضعف معدته ولم تأخذ العروق
قوة الطعام فانه يصير في المعدة نياً اذا صب الماء على الطعام اولاً
فاولاً ومن اراد ان لا يجد الحصاة وعسر البول فلا يحبس المني عند نزول
الشهوة ولا يطيل المكث على النساء ومن اراد ان يأمن وجع المقعدة
ولا يظهر فيه رياح البواسير فليأكل كل ليلة سبع تمرات برني بسمن البقر

ويدهن انثييه بدهن زنبق خالص ومن اراد ان يقل نسيانه ويكون
حافظاً فلياكل كل يوم ثلث قطع زنجبيل مربى بعسل ويصطبغ بالخردل
مع طعامه في كل يوم ومن اراد ان يزيد في عقله يتناول كل يوم ثلث
اهليلجات بالسكر الابلوج ومن اراد ان لا ينشق ظفره ولا يميل الى الصفرة
ولا ينقد حول ظفره فلا يقلم اظفاره الا يوم الخميس ومن اراد ان لا تولم
اذنه فليجعل فيها عند النوم قطنة ومن اراد ردع الزكام مدة ايام الشتاء
فلياكل كل يوم ثلث لقم من الشهد اعلم ان للعسل دلايل يعرف بها
نافعه من ضاره ومن ذلك ان منه شيئاً اذا ادركه الشم عطس ومنه
شيئاً يسكر وله عند الذوق حراقة شديدة فهذه الانواع من العسل
قاتلة ويؤخر شم النرجس فانه يمنع الزكام في مدة ايام الشتاء وكذلك ا
الحبة السوداء واذا خاف الانسان الزكام في زمان الصيف فلياكل
كل يوم خيارة وليحذر الجلوس في الشمس ومن خشي وجع الشقيقة والشوصة
فلا يؤخر اكل السمك الطري صيفاً كان او شتاءً ومن اراد ان يكون صالحاً
خفيف الجسم واللحم فليقلل من عشائه بالليل ومن اراد ان لا يشتكي
سرته فليدهنها متى دهن راسه ومن اراد ان لا ينشق شفتاه

شفتاه ولا يخرج منها باسور فليدهن حاجبيه متى دهن راسه ومن اراد
ان لا يسقط اذناه ولهاته فلا ياكل حلواً حتى يتغرغر بعده بخل ومن
اراد ان لا يصيبه اليرقان فلا يدخل بيتاً في الصيف اول ما يفتح بابه
ولا يخرج منه اول ما يفتح بابه في الشتاء غدوة ومن اراد ان لا يفسد
اسنانه فلا ياكل حلواً الا بعد كسرة خبز ومن اراد ان لا يصيبه ريح في
بدنه فلياكل الثوم كل سبعة ايام مرة ومن اراد ان يستمرئ طعامه
في طعامه فليتكئ بعد الاكل على شقه الايمن ثم ينقلب بعد ذلك على
شقه الايسر حتى حين ينام ومن اراد ان يذهب البلغم من بدنه
وينقصه فلياكل كل يوم بكرة شيئاً من الجوارش الحريف ويكثر
دخول الحمام ومضاجعة النساء والجلوس في الشمس ويجتنب كل
بارد من الاغذية والاشربة فانه يذهب بالبلغم ويحرقه ومن اراد
ان يطفئ لهب الصفراء فلياكل كل يوم اشياء رطب وبارد ويروّح
بدنه ويقلل الحركة ويكثر النظر الى من يحب ومن اراد ان يحرق
السوداء فعليه بكثرة القيء وفصد العروق ومداومة النورة
ومن اراد ان يذهب بالريح فعليه بالحقنة والادهان اللينة

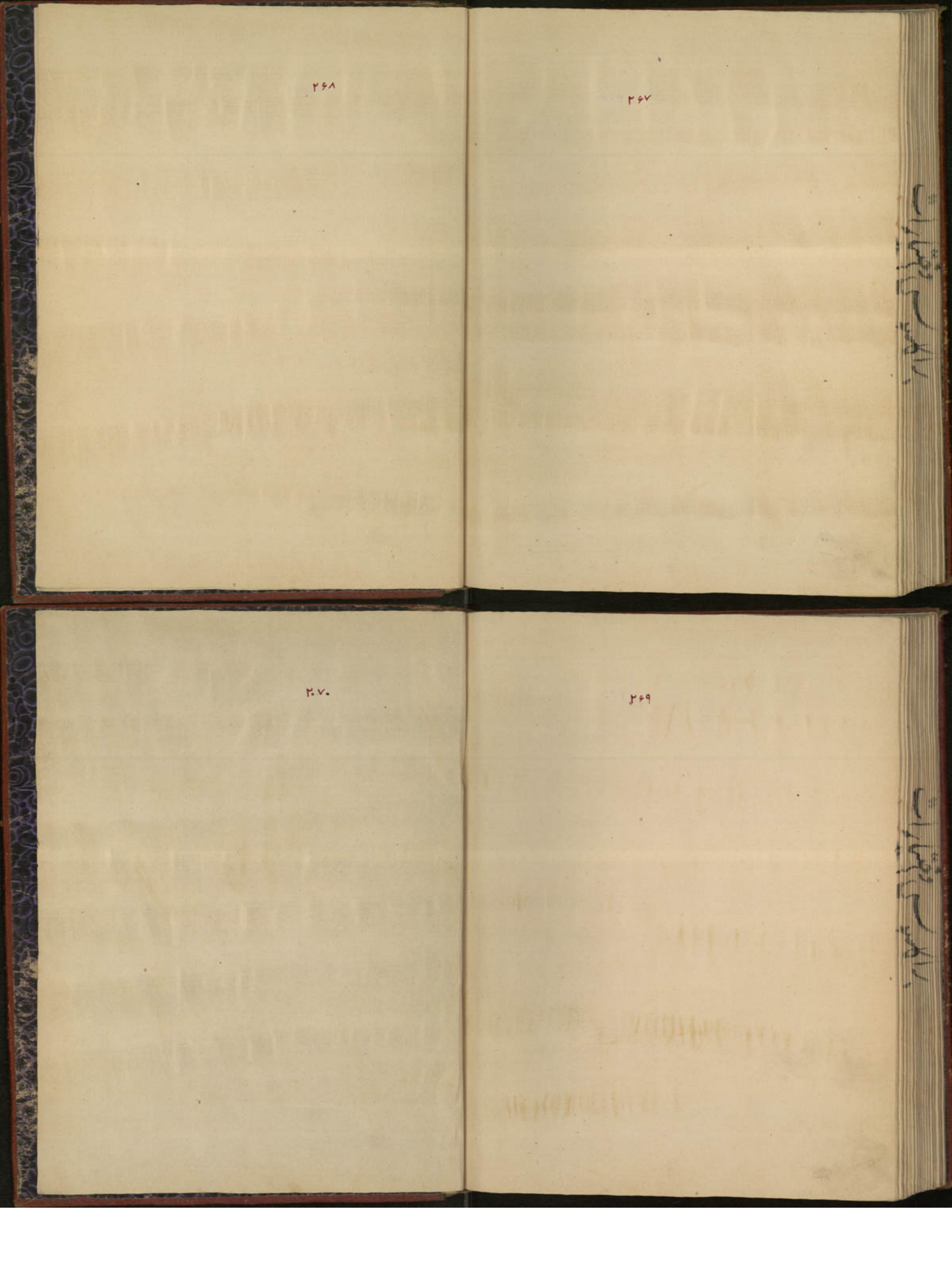
على الجسد وعليه بالتكميد بالماء الحار في الابزن ويجتنب كل بارد يابس
ومن اراد ان يذهب عنه البلغم فليتناول بكرة كل يوم من الاطريفل ا
الصغير مثقالاً واحداً ان المسافر ينبغي ان يتحرز بالحر اذا
سافر وهو ممتلئ من الطعام ولا خالي الجوف وليكن على حد الاعتدال
وليتناول من الاغذية الباردة مثل القريص والهلام والخل
والزيت وماء الحصرم ومثل ذلك من الاطعمة الباردة
ان السير في الحر الشديد ضار بالابدان المهلوسة اذا كانت خالية
من الطعام وهو نافع في الابدان الخصبة المياه للمسافر
ودفع الاذى عنه فهو ان لا يشرب من ماء منزل يرده الا ممزوجة
بماء المنزل الذي قبله فانه يصلح الامواه او بشراب واحد غير مختلف
يشوبه على اختلافها والواجب ان يتزود المسافر من تربة بلده وطينه
التي ربي عليها وكلما ورد الى منزل طرح في انائه الذي يشرب منه
شيئاً من الطين الذي يتزوده من بلده ويشوب الماء والطين في الاناء
بالتحريك ويؤخر قبل شربه حتى يصفو صفاءً جيداً وخير المياه شرباً
لمن هو مقيم او مسافر ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية الخفيف

الخفيف الابيض وافضل المياه ما كان مخرجها من مشرق الشمس الصيفي
واصحها وافضلها ما كان بهذا الوصف منه وكان مجراه في جبال ا
الطين وذلك انها يكون في الشتاء باردة وفي الصيف ملينة
للبطن نافعة لاصحاب الحرارات واما ماء الملح والمياه الثقيلة فانها
ييبس البطن ومياه الثلوج والجليد ردية لساير الاجساد كثيرة الضرر جداً
واما مياه الجب فانها عذبة صافية نافعة ان دام جريها وان لم يدم
حبسها في الارض واما البطايح والسباخ فانها حارة غليظة في الصيف
لركودها ودوام طلوع الشمس عليها وقد يتولد على من دام بشربها
المرة الصفراوية ويعظم به اطحلتهم لك يا امير المؤمنين
فيما تقدم من كتابي هذا ما فيه كفاية لمن اخذ به وانا اذكر امر الجماع
فلا تقرب النساء في اول الليل صيفاً ولا شتاءً وذلك لان المعدة
والعروق تكون ممتلية وهو غير محمودة ويتولد منه القولنج والفالج
واللقوة والنقرس والحصاة والتقطير والفتق وضعف البصر
ورقته واذا اردت ذلك فليكن في آخر الليل فانه اصلح للبدن
وارجى للولد وازكى العقل في الولد الذي يقضي الله تعالى بينهما



ولاتجامع امرأتك حتى تلاعبها وتكثر ملاعبتها وتغمز ثديها فانك اذا فعلت
ذلك غلبت شهوتها واجتمع ماءها لانه ماءها يخرج من ثديها والشهوة
تظهر من وجهها وعينها واشتهت منك مثل ذلك الذى اشتهيته منها
ولاتجامع النساء الا وهى طاهرة واذا فعلت ذلك فلاتقم قائماً ولا
تجلس جالساً وليكن تميل على يمينك ثم انهض البول من ساعتك
فانك تأمن الحصاة باذن الله تعالى ثم اغتسل واشرب من ساعتك
من المومياى بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه يرد من الماء
مثل الذى خرج منك ان جامعهن والقمر فى برج الحمل او فى الدلو
من البروج افضل وخير من ذلك ان يكون فى برج الثور لكونه شرف
القمر ومن عمل بما وصف فى كتابه هذا ودربه امن باذن الله تعالى
من كل داء وصح جسمه بحول الله وقوته فان الله يعطى العافية
لمن يشاء ويمنحها اياه

تم تم



۲۶۸
۲۶۷
۲۷۰
۲۶۹

